این کتاب ... عقد اللئال فی فقه النساء

۱۲۶۶

عقد اللآلی فی فقه النساء

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لذی الجلال والاکرام • والشکر
لمفیض الخیر والانعام • والصلوة والسلام
علی نبیه محمد سید الانام • وآله معلمی علوم الشرایع
والاحکام • ومبینی مسائل الحلال والحرام لاسیما
حلال المشکلات من المسایل • وموضح المعضلات
من البراهین والدلایل • اخیه وابی بنیه و
زوج ابنته وبنفسه مفدیه • علی امیر المؤمنین

وسید الوصیین صلوات الله وسلامه علیه و
علیهم اجمعین • صلوات متتابعة الی یوم الحشر و
القیام • وبعد چون همگی همت خیرامیت همایون
اعلی • وهمگی نیت صافی طویت مکنون والا
اعلیحضرت خاقان • مصطفی طینت حسینی ذات
شهریار مرتضی خصلت فرشته صفات • خدیو
آفتاب نظیر عطارد شعار • کامکار کشورگیر
عالم مدار طرازنده دیهیم فرمانروایی • برازنده
لباس شایسته دارایی • بالانشین مسند
کشورستانی • وارث مرتبه عظیمه سلیمانی
متاع گرانبهای چهارسوی ارکان • یکتا گهر
عالم افروز صدف امکان • مظهر فتوحات
غیبی • مجمع توفیقات لاریبی • زیب افزای
اورنگ واکلیل • مظهر لطف وقهر رب

جلیل • گلدسته بهارستان ابداع • سرو
نور گلستان اختراع • والا فطرت پیغمبر نژاد
جسمانی نمای روحانی نهاد • سرخیل جنود
نامعدود فتح و ظفر • دیباجه صحایف
قضا و قدر • مخزن فنون تاجداری • منبع
شئون کامکاری • سایه مرحمت ربانی •
خورشید افق جهانبانی • فرزند ارجمند
دودمان ولایت • خلف الصدق خاندان
خلافت حامی الشریعة النبویة من التغییر و
التحریف • وحافظ الملة الحقة الجعفریة
عن التبدیل والتصحیف السلطان بن السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو المنصور ابو المظفر شاه سلطان حسین
الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و

احسانه • وافاض علی المسلمین من سجال بر
و امتنانه • ولا زالت سفینة معدلته جاریة
فی بحار الاعوام والدهور • وسحاب رأفته
هامرة مدی الایام والشهور • از مبادی
انکشاف نیر دولت و اقبال بی زوال • پیوسته
مصروف و معطوف بر آنست که شعایر دین
مبین رب العالمین • و مناهج شریعت جد
بزرگوار خود حضرت سید المرسلین • و احکام
مذهب حق حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم اجمعین • در جمیع بلاد دانیه
و قاصیه و میانه کافه عباد ذکورا و اناثا
و احرارا کانوا او مملوکی الناصیه • چون
حکم عالمگیر و عدل و احسان بی نظیرش
رواج تمام و رونق ما لا کلام داشته

عبادات وجمیع طاعات وحرکات وسکنات و
عقود ومعاملات ایشان بر وفق سنای مهر فروز
شریعت مصطفوی غرا و بر طبق ضیاء قوانین وقواعد
ماه جهانتاب ملت مرتضوی زهرا واقع شود بعد
از اتمام ترجمه مفتاح الفلاح که اکثر احکام مخصوصه
زنان در باب طهارات وعبادات ومعرفت
ایشان بر چگونگی طاعات وفرایض وسنن صلوات
وتحصیل مثوبات وحسنات وعلم برفع شکوک و
شبهات وغیر ذلک من الاحکام والمسایل الضروریات
که محتاج الیه وضروری مخدرات واصحاب سرادقات
جاه وجلال تواند بود دران کتاب مذکور نبود چون
مقصود از وضع ان کتاب معرفت کیفیت طهارت و
نمازهای پنجگانه است وبس لهذا فرمان واجب الاطاعه والاذعان
شرف صدور یافته که داعی دوام دولت قاهره شیخ علی

الشیخ حسین الکربلائی مسایل شرعیه واحکام ضروریه
متعلقه بفقه النسا بزبان فارسی صریح البیان ورساله
منفرده مستحکمة الاصول والبنیان که از برای طالبینه برهان
قاطع ومن لا یحضره الفقیه مختصر نافع باشد تا که عموم ناس را
بسهولت انتفاع ازان میسر شده باعث ازدیاد دوام دعای دولت
روزافزون شده ثوابش بروزگار فرخنده آثار عاید ولاحق
گردد وازانجا که اطاعت فرمانش سرمایه سعادت دو جهانی
وسرخط بندگیش توقیع آزادگی جاودانیست وعرق جبین
عبودیتش آب روی حسن المآب وغبار راه متابعتش کحل
الجواهر ذوی الابصار والالبابست سر انگشت قبول بر دیده امید
گذاشته ونطاق اطاعت بر میان بسته وبا تفرقه بال وتشویش
احوال در عرض ایام قلایل غوالی ابکار آنچه مایل اشواق افکار در
براهین ودلایل سفته بسلک تحریر وسمط تسطیر منتظم ساخته
بعقد الکافی فقه النساء وبعبارة اخری عقد جمان در فقه زنان نامید

ومرتب ساختم بر مقدمه و فصولی چند و خاتمه
المقدمة در بیان آنچه معرفت و دانستن و اعتقاد
نمودن بصحت و حقیقت آن واجبست بر جمیع مکلفان
از مردان و زنان بطریق اجمال که عبادت و
پرستیدن بدون معرفت و اعتقاد بآن صورت
پذیر نیست و آن عبارتست از دانستن و اعتقاد
نمودن بوجود حق تعالی یعنی هستی او و دانستن
اینکه هستی او واجبست یعنی محال باشد که نباشد
بلکه همیشه بوده و خواهد بود و هستی او از
دیگری بهم نرسیده بلکه هستی هر چه غیر او
از و بهم رسیده و اعتقاد نمودن بتوحید او یعنی
بدانند که ذات مقدس حق تعالی یکیست و دو یا
زیاده بر دو نیست و اعتقاد نمودن بعدل او یعنی
بدانند که حق تعالی عادلست و ظالم نیست و اعتقاد

نمودن بثبوت صفات ثبوتی از برای او و نفی صفات
سلبی از و چنانچه بدانند که حق تعالی قادر مختار است
یعنی توانا بر همه چیز در همه وقت از روی ارادت
و اختیار یعنی هر وقتی که خواهد میکند و هر وقتی که نخواهد
نمیکند یا بمعنی که کردن و نکردن او در همه وقت صحیح است
و ممکن و هیچ یک از کردن و نکردن لازم ذات مقدس
او نیست و عالم است یعنی دانا بهمه چیز در همه وقت
چنانچه هیچ ذره از ذرات عالم از او پوشیده و پنهان
نیست و حی است یعنی زنده و سمیع است یعنی شنونده
و بصیر است یعنی بیننده و متکلم صادق است یعنی گوینده
راست گو و شنیدن او مثل شنیدن ما نیست که احتیاج
بگوش داشته باشد و دیدن او مثل دیدن ما نیست
که احتیاج بچشم داشته باشد و سخن گفتن او مثل سخن گفتن
ما نیست که احتیاج بزبان داشته باشد و جسم نیست و جوهر

نیست و عرض نیست و مرکب از دو چیز یا زیادتر نیست
و جائی و مکانی نمیدارد و در جهت نمیباشد و دیده
نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت و محتاج نیست و منزه است
از همه عیبها و نقصها و بندگان خود را تکلیف کرده
بعبادات از برای انتفاع خودشان و امر کرده بفعلهای
نیك و نهی کرده از فعلهای بد و وعده کرده نیکوکاران را
بهشت و مراتب بلند و وعید کرده بدکاران را بدوزخ
و عذابهای سخت و پیغمبران فرستاد از برای راه نمائی
بندگان و رسانیدن شرایع و احکام بایشان و پیغمبر ما
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و
آله افضل و اکمل و اشرفست از کل پیغمبران و خاتم انبیا
یعنی آخر پیغمبران که بعد از او پیغمبر دیگر نمیباشد تا روز
قیامت و ملتها را نسخ کرد و برطرف ساخت جمیع ملتها را
و هرچه آنحضرت گفته همه راستست و حق و هرکه

انکار کند گفته او را کافرست و بدانند و اعتقاد
کنند که امام بحق و جانشین آنحضرت بعد از او بلا فاصله
حضرت امیر المومنین و سید الوصیین امام المشارق
و المغارب علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه
علیه است و بعد از او امام بحق پسر اوست یعنی
حضرت امام حسن زکی و بعد از او برادر اوست یعنی
حضرت امام حسین شهید و بعد از او پسر اوست
حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین و بعد از او
پسر اوست حضرت امام محمد باقر و بعد از او پسر
اوست حضرت امام جعفر صادق و بعد از او پسر
اوست حضرت امام موسی کاظم و بعد از او پسر اوست
حضرت امام علی بن موسی الرضا و بعد از او پسر اوست
حضرت امام محمد الجواد و بعد از او پسر اوست حضرت
امام علی الهادی و بعد از او پسر اوست حضرت امام

حسن عسکری و بعد از او پسر اوست حضرت امام
محمد مهدی صاحب العصر والزمان علیه و
علیهم صلوات الله الملک المنان و بعد از
حضرت صاحب الزمان امامی دیگر نیست و نخواهد
بود و او زنده است و باقی خواهد بود تا آنکه هیچ
مکلفی بر روی زمین نماند و دنیا ببقاء او باقی است
و او منتظر فرمان خداست در ظهور یعنی آن حضرت
منتظر است اینکه حق تعالی بفرماید با او که ظاهر شو تا
ظاهر شود در میان مردم و پر کند روی زمین را از
عدل چنانکه پر شده است از ظلم و جور و اعتقاد
کردن بمعاد جسمانی یعنی بدانند که الله تعالی در
روز قیامت زنده میکرداند مردگان را از برای
مکافات و جزا دادن اعمال که نیکوکاران را ثواب
دهند و بدکاران را از عقاب و عذاب نماید و بدانند

که الله تعالی امر کرده است بعبادات مانند طهارت
و ازاله نجاسات از جامه و بدن و نماز گذاردن
و روزه گرفتن و زکوة دادن و حج کردن و جهاد
کردن با کافران و دشمنان دین و وفا کردن بنذر
و عهد و یمین و واپس دادن امانات بصاحبانش
و ادای شهادت و دادن حقوق مردمان و راست
گفتن و بعلوم دینی مشغول شدن و امر بمعروف
و نهی از منکر کردن و با مؤمنان درست سر کردن
و نصیحت نمودن و در قضای حوایج مؤمنان سعی کردن
و عفو کردن و بخشیدن و کظم غیظ نمودن و احسان
رسانیدن و صله ارحام نمودن و نهی کرده از قبایح
مانند کفر و شرک و تکبر و زنا و قتل نفس ناحق و
لواطه و قیاده و شرب خمر و قمار بازی و دزدی و
حیله و مکر و تلبیس و کتمان شهادت و اذیت مردم

رسانیدن و مال مردم بناحق خوردن و غیبت
نمودن و دروغ گفتن و حسد و حقد و حرص و
بخل و عداوت ورزیدن و گوشت مرده یا گوشت
خوک یا خون روان یا ربا خوردن و عقوق
والدین کردن و قطع رحم کردن و ظلم و تعدی
نمودن و خیانت کردن و کفران نعمت منعم
نمودن و ترک مأمورات کردن و غیر ذلک که در احادیث
اهل بیت صلوات الله علیهم بتفصیل مذکور است

فصل در بیان طریق احکام شرعیه زنان در
سلوک واجبست بر زن مسلمه حره یعنی آزاد
اینکه از خانه خود بیرون نرود مگر در وقت
اضطرار بشروطی که مذکور میشود و اگر شوهر
داشته باشد بی اذن او بیرون نرود و شروط
بیرون آمدن زن از خانه چنین است که هرگاه بجهت

امر ضروری بیرون آید باید که مکث نکند در بیرون
مگر بقدر ضرورت بشرط آنکه صورت و کل بدن
خود را بپوشاند و حرف نزند با مرد غیر محرم و اگر با
محرم حرف زند آهسته حرف زند چنانچه نامحرم
نشنود و همراه مردها راه نرود بلکه دور شود
از مردها و کنار راه رود و نه در میان راه و نگاه
بصورت مرد نامحرم نکند و سودا و معامله با او
نکند مگر در نزد ضرورت بشرط آنکه صدای خود را
بلند نکند و نگاه بصورت او نکند و اگر ضرور
شود چشم خود را پر نکند از نگاه کردن و اگر چنانچه
خودش در اصل حرکت نکند و امینی بفرستد بجهت
کارهای ضروری خود بهتر باشد و اگر ضرورت
داعی شود که با حاکم شرع حرف زند بقدر ضرورت
حرف زند و اگر کسی را وکیل کند در دعوی بهتر و

افضل باشد و خواجه و طبیب محرم نمیباشند پس
حرف نزنند با خواجه و طبیب و هیچ جای از بدن یا
از زینت خود را بایشان ننمایند مگر نزد ضرورت
مانند نمودن صورت خود را بشاهد نزد ضرورت
و جایز نیست از برای زن انکه ظاهر کند زینت
خود را مگر از برای محارم خود که حق تعالی در این
ایه کریمه مذکور ساخته که وقل للمؤمنات یغضضن
من ابصارهن ویحفظن فروجهن ولا یبدین
زینتهن الا ما ظهر منها ولیضربن بخمرهن علی
جیوبهن ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن
او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء
بعولتهن او اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن
او ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی
الاربة من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا

او بنی اخوانهن

علی عورات النساء ولا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین
من زینتهن یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بمؤمنات
که بپوشند چشمهای خود را یعنی نگاه نکنند بمردهای
نامحرم و حفظ کنند فرجهای خود را بپوشانند و
منکشف نسازند برابر هیچ احدی بغیر از شوهر
و ظاهر نسازند زینت خود را مانند خلخال و سوار
و دملج و وشاح و قلاده و انگشتر و حنا و سرمه
و وسمه و مانند اینها مگر انچه بالضروره ظاهر
می باشد از آن مانند رخت و اما قول باینکه مراد
بانچه ظاهر میباشد از زینت مانند حناست
و وسمه و سرمه و قلاده و انگشتر که بالضروره
اینها ظاهر میباشند پس نگاه کردن بمحال و مواضع
اینها مثل روی و چشم و ابروی و دست و پا
جایز است و پوشیدن محال مذکوره بر زن واجب نیست

پس آن قول بسیار ضعیف است و غیر معتبر و باید
که قناع کنند بر گریبان و سینهای خود و بپوشانند
گریبان و سینه را بمقنعه و چونکه حق تعالی اول نهی
کرد زنان را از ظاهر ساختن زینت و ظاهر آن نهی عام
یعنی نزد هیچ احدی ظاهر نسازند و حکم شرعی این
مسئله عمومی ندارد چه محارم مستثنی هستند
از این حکم لهذا مرتبه دیگر بجهت مبالغه و تاکید
در حکم مذکور بنیز مذکور ساخته و محارم را استثنا
نموده و فرموده که وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ
یعنی و باید که ظاهر نسازند زینت خود را نزد
هیچ احدی مگر از برای شوهرهای خود أَوْ آبَائِهِنَّ
یعنی یا نزد پدران خود و پدر شامل اجداد است
أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یعنی یا نزد پدران شوهران خود
أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یعنی یا نزد پسران خود و پسر شامل نوادها

و نبیرها ست أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یعنی یا نزد پسران
شوهرهای خود چه پسر شوهر نیز محرمست مثل پسر
خود أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یعنی یا برادران خود أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ
یعنی یا پسران برادران خود أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یعنی یا
پسران خواهرهای خود أَوْ نِسَائِهِنَّ یعنی یا زنان خود
اما در تفسیر این لفظ علما اختلاف کردهاند چه بعضی
گفتند که مراد بزنان خود زنان دین خود یعنی زنان
مسلمات چه زنان کافرات محرم نمیباشند و حکم
ایشان مثل حکم مردان بیگانه است و جایز نیست که
زنان مؤمنات نزد ایشان برهنه شوند و بعضی
گفتند که مراد بزنان خود زنانی که خویشان آن زن
باشند چه زنان غیر خویش هرچند مسلمات باشند
نیز محرم نیستند و این قول از شیخ بزرگوار سعید شیخ
مفید علیه الرحمه است و جمعی کثیر از متابعان او

وباحتیاط اقرب است او ما ملکت ایمانهن یعنی یا نزد
مملوک خود یعنی کنیز خود هرچند آن کنیز مسلمه نباشد
تا تکرار لازم نیاید بنابر تفسیر اول که مراد بنسائهن
زنان مسلمات باشند و بعضی قایل شده اند باینکه مراد
بما ملکت ایمانهن مطلق ممالیک خواه کنیز باشد
و خواه غلام اما این قول ضعیف تر است از قول
سابق و غیر معتبر و قول عایشه است چه عایشه
قایل شده باین قول و در برابر غلامش می آمده و مباح
ساخته از برای غلامش اینکه نگاه کند باو و ضعف
این قول در این مرتبه است که ابو حنیفه با آن بدعتی
که داشته راضی باین قول نبوده و قایل بآن نشده
و ملا فتح الله در تفسیر خود گفته که نزد علماء امامیه
جایز نیست زنان را اظهار زینت بر غلامان خود چه غلام
زن حکم مرد اجنبی دارد و از این سخن مفهوم میشود که

زن خواجه

این مسئله نزد علماء امامیه متفق علیه است و اجماعی
و هیچ فرقی نیست در اینکه آن غلام خواجه باشد یا نباشد
اما اعتقاد فقیر اینست که این مسئله اجماعی میانه
علمای امامیه نباشد چه بعض علمای متاخرین
قدری تامل دران داشته اند و بعضی بخلاف
آن قایل شده اند لیکن شکی نیست که عمل کردن بقول
مشهور اولی و احوط است و هرگاه خواجه که
مملوک زن باشد محرم آن زن نمیشود پس خواجه
که مملوک آن زن نباشد بلکه مملوک شوهرش
باشد بطریق اولی محرمیت ندارد و بعضی بعقلا
خواجهای خود را میبخشند بزن خود تا آن زن کار
عایشه کند و این بسیار عجیب است و غریب و
اما انکه هرگاه آقا مرخص سازد بخواجه و

غلام اینکه نگاه کند بکنیزان او و باتفاق علما جائز
باشد پس این مسئله دیگر است چه احکام کنیزان
غیر احکام زنان اند و آقا میتواند که وطی کنیزان خود
تحلیل نماید از برای غلام خود و غیر غلام خود باتفاق
علما چه جای نگاه کردن باشد او التابعین غیر اولی
الاربة من الرجال یا نزد جماعت متابع و ملازم
بجهت اشفاع و مدارگذاری هرگاه آن تابع و
ملازم پیر و سالخورده باشد بمرتبه که رغبت
او بزنان ساقط و برطرف شده باشد او الطفل
الذین لم یظهروا علی عورات النساء یا نزد اطفال
که مطلع نباشند بر عورات زنان یعنی بحد تمیز
نرسیده باشند و از حال مباشرت زنان بیخبرند
ونداند که عورت چه باشد پس اگر طفل ممیز

باشد نامحرم خواهد بود ولا یضربن بارجلهن لیعلم
ما یخفین من زینتهن یعنی و باید که زنان نزنند پایهای
خود را بر زمین وقت راه رفتن تا دانسته شود آنچه
پنهانست از زینت خود که خلخال باشد یعنی باید که آواز خلخال
خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانچه در
جاهلیت میکردند حاصل آنکه جماعت محارم یعنی
که محرم زن میباشند چنانچه نهان کردن زینت
از ایشان واجب نیست همین جماعت اند که در آیه
کریمه مذکور شدند و عم و خال که در این آیه کریمه
مذکور نشدند نیز از جمله محارم اند و نکته در عدم
ذکر ایشان در این آیه کریمه چنانچه بعض مفسرین گفته اند
دخول ایشان در برادرانست چه عم برادر پدر است
و خال برادر مادر یا آنکه آگاه شوند و متادب گردند
و بنات که با وجود که محرم هستند حق تعالی ایشان را مذکور

نساخته در این بهم عکامبادا صفات دختر برادر خود
یا دختر همشیره خود با ولاد خود نقل نمایند چه او لاد
عم و اولاد خال نامحرمند و مکروهست از برای زنان
اینکه ساکن شوند در بالاخانهای که بر سر راه شارع
باشد و مکروهست برای ایشان یاد گرفتن چیزی
نوشتن و خواندن کتابها و یاد گرفتن سوره یوسف
از سورهای قرآن آنقدری که نمازهای پنجگانه را
بآن ادا نمایند مثل سوره فاتحه و سوره قل هو الله
وسنتست اینکه سوره نور را یاد بگیرند
احد و مانند آن و باید که شعر یاد بگیرند و نخوانند
اما یاد گرفتن مسایل شرعی و موعظها و نصیحتها پس
آن خوبست بلکه بعض آن واجبست مانند یاد گرفتن
مسایل واجبات و نباید که زنان جامهای تنگ بپوشند
اما پوشیدن جامهای رنگین هرگاه شوهر داشته باشد
بجهت زینت کردن از برای شوهر قصوری ندارد

و جایز نیست از برای زن اینکه بخوابد با زن دیگر اجنبیه
بر یک فرش یا در زیر یک لحاف برهنه اما اگر رخت پوشیده
باشند قصوری ندارد و روا نیست از برای زن اینکه
نگاه کند بفرج زن دیگر بدون ضرورت و مکروه است
از برای زن مسلمه حرم اینکه نقش کند دست و پای
خود را بحنا یا بغیر آن و حرامست بر زن اینکه بپافد موی
خود را بموی آدمی دیگر خواه آن ادم مرده باشد و
خواه زنده بلی جایز است اینکه بپشم گوسفند و شتر و
موی بز و گاو بیافد و حرامست بر زن اینکه وشم کند
روی [illegible] را یعنی صورت خود را ببوزن زخم کند
و سرمه بر آن گذارد تا مانند خال شود چنانچه لرها
میکنند و حرامست بر زن اینکه اراسته کند خود را
از برای هیچ احدی از زنان و مردان بغیر از شوهر و
حرامست بر زن رفتن بحمامهای شارع یعنی حمامهایی که

و [illegible] و واجبست برای زنان [illegible] دیگر [illegible]

وانکه زن بر زن سوار شود

همه کس بآن حمامها برود و مخصوص خود باشد مگر نزد
ضرورت چنانچه بترسد از شدت سرما انکه متضرر
شود هرگاه در آب سرد غسل نماید و حمام مخصوص
خود و محارم خود نداشته باشد و مقدور نشود
انکه اب گرم کند و بر شوهر نیز حرامست انکه بفرستد زن
خود را بحمام شارع چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
منقولست که مَن کانَ یُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ فَلا یَبعَث
بِحَلیلَتِهِ اِلَی الحَمّامِ یعنی هر که ایمان بخدا و بروز جزا
داشته باشد باید که نفرستد زن خود را بحمام و روا
نیست اینکه برهنه بنشیند در حمام با زنی که خویشی
و قرابت با او نداشته باشد مگر با کنیز خود و جایز نیست از
برای زنان جمعیت کردن در عروسی و در مصیبت
و نیاحت یعنی ماتم و باید که شوهر منع کند زن خود را
از رفتن بعروسی و نیاحات چه حرامست برا او انکه

مگر از برای تادیت حقوق

مرخص سازد زن خود را که بعروسیها و نیاحتها برود
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که مَن اَطاعَ امرَأتَهُ اَکَبَّهُ اللهُ عَلی مَنخَرَیهِ فِی النّارِ فَقیلَ
وَما تِلکَ الطّاعَةُ فَقالَ تَدعُوهُ اِلَی النِّیاحاتِ وَالعَرَساتِ
وَالحَمّاماتِ وَالثِّیابِ الرِّقاقِ فَیُجیبُها یعنی هر که اطاعت
کند زن خود را حق تعالی او را در آتش دوزخ بدو رو
اندازد پرسیدند از آنحضرت که ایا در چه باب اطاعت
کند آنحضرت فرمود که رخصت میطلبد از تو که
بسوی عزاها و نیاحتها و عروسیها و حمامها برود و جامهای
تنک بپوشد پس او قبول میکند و مرخص میسازد و
جایز است از برای عجایز یعنی زنان پیر که لیاقت شوهر
رفتن نداشته باشند اینکه از خانهای خود بیرون
آیند و در راههای مردمان تردد کنند از برای کارهای
ضروری خود یعنی حج و نشود بسیار مانند حج

وتشدد بر زنان جوان بر ایشان نیست لیکن اگر زنان
پیر نیز تعفف کنند از ان البته که برای ایشان بهتر
و افضل باشد چنانچه حق تعالی فرموده که وَالْقَوَاعِدُ
مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ
جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ
أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یعنی و انها
که نشستکانند از زنانی که امید بنکاح ندارند یعنی
زنانی که مایوس شدند و نا امید کشتند از انکه کسی
انها را نکاح کند از راه کمال پیری پس نیست بر ایشان
حرجی و کناهی در اینکه بنهند جامهای ظاهر خود را
مانند چادر و سرانداز که بالای مقنعه پوشند
هرکاه از خانهای خود بیرون ایند بشرط انکه تبرج
ننمایند بزینت یعنی زینت یا مواضع زینت را مانند
سینه و کردن ننمایند بمردمان اجنبی یعنی اگر

انداختن چادر و سرانداز مستلزم ظاهر شدن
زینت باشد نیز مرخص نباشند در انداختن آن
وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ یعنی و تعفف ایشان از بیرون
رفتن یا از چادر انداختن بهتر است از برای ایشان
و تتمه احکام شرعیه سلوک زنان شوهردار با
شوهران خود در فصول آینده هریک بجای خود
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل** در بیان
احکام مخصوصه زنان در طهارات بباید دانست
که زنان و مردان در اکثر احکام طهارات یکسانند
مکر در بعض جاها که مذکور میشود مثلا مرد
بعد از بول باید که استبرا کند و موافق مشهور
استبرا بر زن نمیباشد و هرکاه زن خواهد که بقول
غیر مشهور عمل نماید و استبرا کند باید که سه مرتبه
تنحنح کند و بعد ازان از دامن عرض استبرا نماید نه از راه

طول چه مرد از راه طول استبرا میکند دیگر انکه
مرد هرگاه استنجا کند یعنی مخرج بول و غایط را بشوید
نیز از راه طول استنجا کند و زن باید بطریق استبرا
از راه عرض استنجا کند و دیگر باید که زن در شستن
مخرج بول و غایط مبالغه بسیار کند زیاده از مبالغه
مرد اما در کار نیست اینکه انکشت خود را در فرج
داخل کند در وقت شستن دیگر انکه مرد هرگاه انزال
کند یعنی منی از وی بیرون اید خواه بسبب احتلام و
خواه بسبب جماع واجبست بر او که استبرا کند
ببول قبل از غسل چه اگر بول نکرده غسل کند
و بعد از غسل رطوبتی از ذکر او بیرون اید غسل
او باطل باشد و غسل دیگر بکند و چونکه بر زن
واجب نیست استبرا کردن ببول بعد از جنابت
پس اگر بعد از غسل رطوبتی به بیند یا انکه منی مرد را

بعد از انکه غسل کند از فرج او بیرون اید غسل
او صحیح باشد و باطل نمیشود دیگر انکه مرد در
وضو در وقت شستن دست ابتدا میکند بظاهر
دست و زن ابتدا میکند بباطن دست و در وقت
مسح سر سنت است از برای مرد اینکه بسه انکشت
بهم پیوسته مسح کند و بکمتر از ان مسح نکند و از
برای زن رخصت شده که در وضوهای سه نماز
یعنی وضوی نماز ظهر و وضوی نماز عصر و وضوی
نماز عشا یك انکشت در زیر قناع داخل کند و بهمان
یك انکشت مسح نماید و اما در وضوی نماز صبح و وضوی
نماز عشا سنت زن مثل سنت مرد است بلا تفاوت
یعنی باید که قناع را بیندازد از سر خود و به انکشت
تمام مسح نماید اگرچه هیچ شکی نیست در اینکه به
انکشت تمام مسح کردن در وضوهای ان سه نماز

دیگر اگر برداشتن قناع شان باشد افضل است
وهرگاه زن محتلم شود بعضی میگویند که غسل
براو واجب نیست لیکن باعتقاد فقیر غسل کردن
احوط است ونباید که زن نزد اراده غسل از جنابت
یا از حیض یا از نفاس هر ریسمانی که موی سر را بآن
ریسمان بسته یا بافته باشد بگشاید وبعد از
غسل اگر خواهد ببندد وهر غسلی که از برای
مردان سنت است از برای زنان نیز سنت است مثل
غسل جمعه وشب نیمه رجب وروز آن وعید
وشب نیمه شعبان وشب اول وروز اول ماه
مبارک رمضان وجمیع شبهای افراد خصوصا
شب نوزدهم وبیست ویکم واما بیست وسوم پس
آن دو غسل دارد یکی در اول شب ودیگری در
آخر آن وشب بیست وچهارم وغسل شب عید

فطر وروز عرفه وروز غدیر وروز مباهله که
بیست وچهارم ماه ذی الحجه باشد وغسل کسی
که چلپاسه بکشد وغسل احرام بجهت حج یا عمره و
غسل دخول حرم وغسل دخول مکه وغسل
دخول مسجد الحرام ودخول خانه خدا وغسل دخول
مدینه ودخول مسجد حضرت رسول وغسل زیارت
حضرت رسول صلی الله علیه وآله یا یکی از ائمه
صلوات الله وسلامه علیهم ویک غسل دیگر بجهت
زنان سنت است که برای مردها سنت نیست وآن
غسل زنی که تطیب واستعمال طیب وخوشبو کرده
باشد از برای غیر شوهر خود چه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر زنی
که تطیب کند از برای غیر شوهر خود قبول نمیشود
نماز او مادام انکه غسل نکند از آن طیب چنانچه

از جنابت غسل کند فقیر گوید که ظاهر آنکه مراد نقص
بکهتهٔ او چنانچه از غسل جنابت کند این باشد که
کاری کرده باعث نجاست او شده چنانچه جنابت
باعث نجاست حکمی بدن میشود که زایل نمیشود آن
نجاست حکمی مگر بغسل یا آنکه مراد حضرت این نفی
باشد که مراد بغسل در اینجا غسل اصطلاحیست که
مانند غسل جنابتست نه غسل لغوی که عبارت
از شستن طیب باشد والله تعالی یعلم واستحباب
غسل جمعه از برای مردها موکد است در سفر
و حضر اما استحباب آن بر زنها در سفر موکد نیست
و از بعض روایات ظاهر میشود که غسل جمعه مستحب
نیست از برای زنها در سفر **فصل** در بیان احکام
حیض حیض خونیست غلیظ بسیار سرخ که بسیاهی
زند و در اکثر اوقات با حرارت و سوزش بیرون

آید از رحم و وقت بیرون آمدن آن از نه سالگی
تا پنجاه سالگی باشد اگر زن قرشیه یا نبطیه نباشد
و تا شصت سالگی اگر زن از یک طایفه از آن دو طایفه
باشد و زن قرشی آنست که نسب آن بقریش رسد
و جمیع سادات قرشی اند و زن نبطیه زنی است
که از سواد عراق عرب باشد و بعضی گویند که نبط
طایفه اند از اعراب که ما بین کوفه و بصره میباشند
و هرگاه حیض مشتبه شود بخون بکارت پس اگر بر
روی پنبه حلقه شود خون بکارت باشد و الا
حیض و اقل ایام حیض سه روز است پیاپی و
اکثرش ده روز و اقل ایام طهر ده روز است پس
هر خونی که کمتر از سه روز یا زیاده بر ده روز باشد
حیض نباشد و زنی که خون بیند از سه حال بیرون
نیست مبتدئه یا مضطربه یا صاحب عادت مبتدئه آنست

که عادت مقرره و مستمره نداشته باشد پس هرگاه
خون به بیند عمل مستحاضه که بعد ازین مذکور شود
بجا آورد و نماز بگذارد و روزه بگیرد پس اگر خون
اوازده روز نگذرد آن وقت حکم کند که همه آن
روزها حایض بوده پس اگر ماه رمضان بوده باشد
باید که روزه را قضا کند چه آن روزه که گرفته بود
باطل بوده و اگر خون اوازده روز بگذرد رجوع کند
بتمییز و آن چنانست که هر خونی که بصفت خون حیض
باشد حیض بگیرد و هر خونی که بصفت خون استحاضه
باشد استحاضه حساب کند بشرط آنکه آن خونی که
بصفت حیض باشد کمتر از سه روز و زیاده بر ده روز
نباشد چه اگر آن خونی که بصفت حیض باشد کمتر از
سه روز باشد یا زیاده بر ده روز باشد تمییزی و
امتیازی میانه حیض و استحاضه نخواهد بود و تمییز

نتوان کرد و هرگاه تمییز و امتیازی نباشد خواه بسبب
امر مذکور خواه بسبب آنکه خون از اول تا آخر یک رنگ
بوده باشد رجوع کند بعادت خویشان خود و بطر
و بطریق ایشان حیض گیرد و اگر چنانچه خویشان نداشته
باشد یا آنکه عادت خویشان او مختلف باشد رجوع
کند بهمسران خود در آن شهر و اگر نباشند یا عادت
ایشان نیز مختلف باشد عمل کند بروایات و آن سه
روایتست که بهر کدام از آن سه روایت عمل کند
جایز است و پسندیده اول آنکه هر ماهی هفت روز
حیض گیرد دوم آنکه شش روز سیوم آنکه در ماهی
سه روز و ماهی دیگر ده روز و در نوبت دوم
نیز بتفصیل مذکور عمل کند یعنی اگر خون اوازده روز
نگذرد همه آن حیض باشد و اگر بگذرد رجوع بتمییز
کند و اگر تمییز ممکن نباشد رجوع کند بعادت خویشان

خود واگر خویشان نباشند یا عادت ایشان مختلف
باشد رجوع کند بهمسران خود واگر نباشند یا عادت
ایشان مختلف باشند عمل کند بیك روایت از سه
روایت مذکوره وهمچنین در نوبت سیوم وچهارم
تا وقتی که عادتش معلوم ومستقر گردد وصاحب عادت
شود واما مضطربه وآن عبارتست از زنی که عادت
داشته وعادت خود را فراموش کرده باشد چون خون
او از ده روز بگذرد رجوع بتمیز کند واگر ممکن نباشد
بروایات گذشته عمل نماید چنانچه گذشت واما صاحبه
عادت وآن زنیست که دو ماه یا بیشتر بیك دستور حیض
بیند پس او رجوع کند بعادت خود یعنی هرگاه خون او
از ایام عادت او از ده روز بگذرد خونی که در
ایام عادت بوده حیض گردد هرچند زرد رنگ باشد و
خونی که در غیر ایام عادت باشد استحاضه گردد هرچند

سیاه رنگ وبصفت حیض باشد وفصل در احکام
زن حایض حرامست براو نماز کردن وروزه گرفتن
وطواف خانه کعبه وجزوی از بدن خود بنوشته
قرآن رسانیدن یا بنام خدا تعالی یا احدی از انبیا
وائمه علیهم السلام ودر مسجد مکه ومدینه داخل شدن
ودر باقی مساجد مکث نمودن یا چیزی در آن گذاشتن
وسورهای عزایم یا پاره از آن خواندن اگرچه از
بسم الله باشد بقصد یکسوره از آن سورها وهرگاه آیه
سجده بشنود اصح اینست که سجده کند وبعضی گویند
که ایماء کند بسجده ومکروهست برای او غیر عزایم
خواندن وبعضی تا هفت آیه مکروه نمیدانند وبعد
از هفتاد آیه کراهت شدید میشود ومکروهست از
برای او گذشتن در مسجدها که غیر مسجد مکه ومدینه
باشد بشرط آنکه ایمن باشد از آلوده شدن مسجد بنجاست

چه اکر ایمن نباشد حرام خواهد بود ومکروهست از
برای او دست بر حاشیه قرآن نهادن و قرآن برداشتن
مکر انکه در غلافی علاقه دار باشد چه درین صورت
جایز است که ازان علاقه بردارد بیکراهت ومکروهست
از برای حایض اینکه آرد را خمیر کند تا خمیر را نان پزد
یا دست بچیزهای خوردنی یا پوشیدنی برطوبت
برساند ومکروهست برای او حنا بستن بر دست
و پای و حرامست بر شوهر که با او جماع کند و هرکاه
عمدا کند تعزیر نمایند و کفاره دهد که در اول حیض
یک دینار شرعی از طلا و در میانه حیض نیم دینار و
در اواخر حیض ربع دینار وواجبست بر زن حایض
اینکه منع کند شوهر را از جماع کردن با او و حرامست
بر او اینکه متمکن سازد او را از جماع ومکروه است از برای
شوهر انکه ملاعبه کند با او در ما بین ناف و زانو

بیرون دست شستن مکروه دست شستن با قصوری نمازدم

یا انکه جماع کند با او بعد از پاکی پیش از غسل و سنت است
از برای حایض اینکه در وقت هر نمازی وضو بسازد
و رو بقبله بنشیند و بکوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و استغفار کند و ذکر
نماید و صلوات بفرستد بقدر نماز کناشتن خود
و نیت این وضو چنین است وضو میسازم بجهت
ذکر و استغفار سنت قربة الی الله و هرکاه حیض
منقطع شود قبل از ده روز و زن خاطر جمع نباشد
از انکه پاک شده باشد باید که استبرا کند بپاره از
پنبه پس اکر آن پنبه خون آلود بیرون آید اکرچه
اندکی باشد پاک نشده باشد وواجبست بر حایض
اینکه بعد از انقطاع حیض غسل کند بطریق غسل
جنابت الا آنست که غسل جنابت وضو ندارد و
در غسل حیض وضو واجبست قبل از غسل یا بعد

از غسل لیکن تقدیم آن بر غسل افضل است و
در وقت وضو ساختن چنین نیت کند که وضو
میسازم بجهت استباحت نماز واجب قربة الی الله
و در نیت غسل مخیر است اگر خواهد چنین نیت کند
که غسل میکنم بجهت استباحت نماز واجب قربة
الی الله و اگر خواهد چنین نیت کند غسل میکنم
بجهت رفع حدث واجب قربة الی الله و اگر خواهد
چنین نیت کند که غسل میکنم از برای استباحت نماز
و رفع حدث واجب قربة الی الله و هرگاه آب نیابد
دو تیمم کند یک تیمم بدل از وضو و یکی بدل از غسل
و اگر آب بقدر وضو یابد وضو کند و تیمم نماید
بعوض غسل و بر عکس و واجبست بر او قضا کردن
روزه دون نماز و عرق حایض پاکست **مسئله** هرگاه بر حایض
غسل جنابت باشد غسل نکند مادام که از حیض پاک

نشود و غسل جنابت مجزی نیست از غسل حیض اما
هرگاه بنیت غسل حیض غسل کند لابد است از آنکه
بعد از آن غسل دیگر بجهت جنابت بجا آورد **فصل**
در نفاس و آن خونیست که زنان را میباشد در وقت
زاییدن و اکثر ایام آن ده روز است و اقل آن را
هیچ حدی نیست چه میتواند بود که یک لحظه باشد
و میتواند بود در بعض زاییدنها هیچ نفاسی نباشد
چنانچه زن خون نه بیند نه در حین ولادت و
نه بعد از ولادت و اگر زن دو فرزند بزاید از
یک شکم ابتدای نفاس از ولادت اول باشد و
ابتدای عدد ایام از ولادت دوم و اگر خون را
همین دو روز ولادت بیند و دیگر نه بیند
تا روز دهم و در روز دهم بیند تمامی آن ده روز
نفاس باشد و اگر چنانچه همان روز دهم خون بیند

پس همان روز نفاس باشد و واجبست بر نفسا که
خون او در روز دهم منقطع نشود اینکه قبل از طلوع
فجر روز یازدهم غسل کند و روزه بگیرد و نماز کند
و افعال استحاضه را که مذکور میشود بجا آورد و
احکام نفاس و کیفیت غسل آن مثل احکام حیض است
و مثل غسل آن **فصل در استحاضه** و آن خونیست
زرد رنگ سرد و تنک در اغلب اوقات و هر خونی
که از فرج آید و حیض و نفاس نباشد و از ریش
و جراحتی نباشد استحاضه است اگرچه بعد از پنجاه
سالگی و شصت سالگی باشد و مستحاضه سه
قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست
که خون او بر روی پنبه ظاهر شود و پنبه را نیالاید
پس واجبست بر او تجدید وضو از برای هر نمازی
با تغییر پنبه و باید که بعد از دخول وقت نماز وضو

بسازد و بعد از وضو بلا فاصله نماز کند و اگر
قبل از دخول وقت وضو بسازد آن وضو باطل
باشد و متوسطه آنست که خون او پنبه را بخیساند
لیکن روان نشود پس واجبست بر او با آنچه گذشت
اینکه خرقه را نیز تغییر دهد و هر روز بجهت نماز
صبح غسل کند و کثیره آنست که خون او روان شود
پس واجب میشود بر این با آنچه گذشت از یک غسل
از برای نماز ظهر و عصر و هر دو نماز را جمع
کند و یک غسل دیگر از برای نماز شام و خفتن و
هر دو نماز را نیز جمع کند یعنی فاصله بسیار میان
ان دو نماز نگذارد پس مستحاضه قلیله هیچ غسلی
ندارد و متوسطه یک غسل دارد و کثیره سه غسل
بتفصیل مذکور و هرگاه زن مستحاضه جمیع این
فعلهای مذکور را بجا آورد حکم آن زن مانند

حکم زن پاك باشد چنانچه جمیع انواع عبادات
وطاعات ودخول مساجد وخواندن سور
غرایم وغیر ذلك همه برای او روا وجایز باشد
ومنع نکند شوهر خود را از وطی چه وطی او برای
شوهر جایز است واگر درین فعلها خلل وقصوری
واقع شود نماز او باطل باشد واگر چنانچه غسل
نماز صبح یا غسل نماز ظهر وعصر را ترك کند روزه
او باطل باشد **فصل در بیان احکام زنان در**
مقدمات نماز بباید دانست که ستر عورت واجبست
در نماز از برای مرد وزن ونماز بدون آن باطل است
لیکن عورت مرد همین قبل ودبر است یعنی پیش و
پس اما عورت زن کل بدن وسر اوست ما عدای
روی وهر دو کف وهر دو قدم پس باید که کل بدن
خود را ما عدای آن پنج عضو در نماز مستور نموده

باشد الا کنیز واگر چه ام ولد باشد ودختر غیر
بالغه که هر دو سر برهنه نماز میتواند کرد واقل
ساتر زن باید که دو پارچه پیراهن باشد بجهت
بدن ومقنعه بجهت سر وگردن وسنتست که
یکپارچه دیگر در نماز اضافه کند که آنرا ازار
گویند خواه بالای پیراهن باشد وخواه در زیر
آن واگر بعوض ازار زیر جامه بپوشد سنت بعمل
می آید وباید که پیراهن او بسیار تنك نباشد
هر چند زیر جامه پوشیده باشد اما از برای
مرد رواست اینکه در پیراهن تنك نماز کند
هرگاه زیر جامه پوشیده باشد واز برای مرد
روا نیست اینکه با جامه ابریشم خالص یا طلا نماز
کند واز برای زن رواست ونماز زن در خانه
افضل است از نماز او در مسجد بر خلاف مرد

بلکه نماز او در مخدع افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان افضل است از نماز او
در بعضی منازل در بعضی منازل افضل است از نماز او در منزل دیگر که مابین فصل او

ومکروه است از برای زن آنکه بیقلاده نماز کند
بلکه سنت است از برای او که با قلاده نماز گذارد
هرچند پیر باشد **مسئله** هرگاه مربیهٔ صبی بغیر
از یکجامه نداشته باشد مرخص است در اینکه
نماز کند با آن جامه هرچند که صبی نجس کند آن
جامه را بلی واجبست بر او اینکه تطهیر دهد
انجامه را در هر شبانه روزی یکبار و سنت است
که آن تطهیر را در طرف عصر واقع سازد
تا آنکه چهار نماز فریضه با جامهٔ پاك واقع
تواند شد **مسئله دیگر** مکروه است از برای زن اینکه
پیش روی مرد و مرد در پی سر او یا در پهلوی
یکدیگر نماز کنند هرچند محرم باشند مگر آنکه
میانه ایشان حایلی یا فاصله بقدر ده ذرع باشد
و بعضی قایل شدند بتحریم و باینکه نماز هر دو باطل

میشود

میشود اما هرگاه زن در پهلو یا در پیش مردی
که نماز میگذارد نشسته باشد یا ایستاده یا خوابیده
قصوری بنماز آنمرد ندارد و بعضی گفته‌اند که مکروه است
نماز مرد در حالتی که زن در برابر او خوابیده باشد

فصل در بیان احکام زنان در نماز

نمازیکه واجبست بر زن چنانچه واجبست بر مرد الا اینکه
در بعض آداب و افعال آن میانه زن و مرد تفاوتی
میدارد که مذکور میشود مثلا هرگاه زن برخیزد
برای نماز اذان و اقامت گفتن برای او سنت نیست
بلکه نیت کند و تکبیرة احرام بگوید و نماز گذارد اما
اگر قبل از نیت بجای اذان و اقامت چنین بگوید
اَللهُ اَکبَر اَللهُ اَکبَر اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا الله اَشهَدُ
اَن لا اِلٰهَ اِلّا الله اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله اَشهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله آهسته بدون جهر و بی آنکه

صدای او را مرد نامحرم بشنود ثواب اذان و اقامت
خواهد داشت و بعضی کویند که اصل استحباب اذان
و اقامت برای زن ثابتست بشرط انکه نامحرم صدای
او را نشنود اما تاکد استحباب منفی است پس هرکاه
تکبیر و شهادتین را بطریقی که مذکور شده بکوید
نیت کند باینطریق اصلی فرض الظهر مثلا اداء
لوجوبه قربة الی الله یعنی نماز ظهر میکنارم ادا
واجب بجهت تقرب بسوی الله تعالی پس هر دو دست
خود را در اثناء نیت کردن یا بعد از نیت بلا فاصله
بالا برد تا هر دو دست نزدیک بهر دو کوش برسد
چنانچه بهر دو کوش نرساند و الله اکبر بکوید
و در وقت الله اکبر کفتن هر دو دست خود را پایین
کند و چون هر دو دست پایین کند انکشتهای دست
راست را بر پستان راست کذارد و انکشتهای دست

چپ را بر پستان چپ کذارد و هر دو قدم را نزدیک
هم کند چنانچه بهم بچسبد که فاصله میانه دو
قدم خود نکذارد بر خلاف مرد چه سنت مرد
اینست که میانه دو قدم خود فاصله کذارد بقدر
چهار انکشت کشوده یا زیاده تر تا نزدیک یک وجب
و مرد نیز هرکاه تکبیرهٔ احرام بکوید و دستها را
پایین آورد بر رانهای خود بچسباند چنانچه
دست راست بر ران راست و دست چپ بر ران
چپ کذارد و هرکاه زن برکوع رود دستهای
خود را بر رانهای خود کذارد و بسیار خم نشود
چنانچه عجز او بالا نشود بخلاف مرد چه مرد هرکاه
برکوع رود هر دو دست خود را بر هر دو زانو
کذارد و بسیار خم شود چنانچه پشت او هموار شود
در خمی مانند زمین مستوی هموار و هرکاه زن خواهد

که بسجود رود باید اول دو زانوی خود را بر زمین
نهد قبل از نهادن دستها بر زمین و بر زمین نشیند
قبل از آنکه سر بسجده نهد و بعد از نشستن بر
زمین سر بسجده نهد متضمّمه یعنی اعضای بدن خود را
نزدیک هم کند و بیکدیگر بچسباند و اعضای بدن
خود را دور از یکدیگر نسازد و هر دو ذراع خود را
یعنی ساق هر دو دست خود را بدو پهلوی خود و
دو ران خود را بشکم خود بچسباند و عجز خود را بالا
نکند و خود را بر زمین متصل سازد و هرگاه سر از
سجده اول بردارد هر دو ران خود را باهم ضمّ
کند و بر عجز بنشیند و هر دو زانو را بالا کند
و هر دو قدم را بر زمین نهد بر خلاف مرد چه مرد
باید متورّک نشیند پس سجده دوم را بطریق سجده
اول بجا آورد و باز بدستوری که مذکور شد بنشیند

پس برخیزد و رکعت دوم را بطریق رکعت اول بجا
آورد اما در وقت برخاستن باید که عجز خود را
بالا نکند بلکه نزد اراده برخاستن هر دو دست
خود را برد و پهلوی خود کنارد و تکیه بر پهلوی
خود نموده باهستگی راست شود و هرگاه از
برای تشهّد نشیند باید که بطریق نشستن بین
السّجدتین که مذکور شده بنشیند یعنی بر عجز و بر دو
قدم پای خود بنشیند و زانوها را بالا کند و رانها را
باهم ضمّ نموده بیکدیگر بچسباند و نماز خود را بطریق
مذکور تمام کند و باقی افعال نماز از واجبات و
مستحبّات همه را بطریق مرد بجا آورد بی تفاوت
مگر در جهر و اخفات که جهر در قرائت واجب
نیست بر زن در هیچ نمازی از نمازهای پنجگانه
و غیر آن و اگر چنانچه در جایی باشد که نامحرم صدای

اونشنود جایز است برای او که در قراءت نمازهای
جهری جهر کند یعنی نماز صبح و دو رکعت اول از
نماز مغرب و عشا **مسئله** جایز است از برای زن
اینکه امامت کند بجماعت زنان بشرط آنکه در
میان ایشان بایستند در پیش ایشان بلی بایدکه
اندک برون کند بر ایشان چنانچه بقبلی بقدم
کند که برون او معلوم و محسوس گردد و جایز نیست که
مرد اقتدا کند بزن هرچند محرم باشد و جایز است
که زن اقتدا کند بمرد اگرچه اجنبی باشد و در
پیش او نماز کند اما میباید که هیچ مردی در پهلوی
آن زن یا در پیش او نباشد چه هرگاه زن اقتدا
کند بامامی هر مردی که در پهلوی آن زن یا در
پیش او بایستد نمازش باطل است و اگر در پهلوی
امام بایستد نماز همه باطل میشود و جایز است اینکه

میانه زن و امام حایلی باشد **مسئله دیگر** هرگاه
شروط نماز جمعه و عیدین متحقق شود و بر
مردها حضور واجب گردد واجب نمیشود بر زن
حضور از برای نماز جمعه و نه از برای نماز
نماز استسقا و نه از برای نماز میت و واجبست بر
زن نماز کسوف و خسوف و آن دو رکعت است
باین طریق که رو بقبله بایستد و نیت کند نماز
کسوف میکنادم که واجبست ادا قربة الی الله الله اکبر
پس سوره حمد و قل هو الله احد یا غیر آن بخواند و
برکوع رود و سر از رکوع بردارد و باز الحمد و
سوره بخواند و قنوت کند و برکوع رود و باز
سر از رکوع بردارد و حمد و سوره بخواند و برکوع
رود بی قنوت پس سر از رکوع بردارد و حمد و سوره
بخواند و قنوت کند و برکوع رود باز سر بردارد و

عن علی بن یقطین واجب نیست بر زنان
حضور از برای

حمد و سوره بخواند و بی قنوت برکوع رود و
بعد از رکوع راست شود و تکبیر بگوید و سجود
کند و بعد از دو سجده بجا آوردن برخیزد و حمد
و سوره بخواند و قنوت کند و برکوع رود و چون
سر از رکوع بردارد حمد و سوره بخواند و بی قنوت
برکوع رود باز سر از رکوع بردارد و حمد و سوره
بخواند و قنوت کند و برکوع رود پس سر از رکوع بر
دارد و حمد و سوره بخواند و قنوت نماید و
برکوع و سجود رود و بعد از انکه دو سجده را
بجا آورد تشهد بگوید و تسلیم دهد پس این دو
رکعت مشتمل است بر ده رکوع و پنج قنوت و مرد و
زن در آن یکسانند مگر انکه سنتست از برای مرد
اینکه در مسجد این نماز را بگذارد و از برای زن
سنتست که در خانه بگذارد **مسئله دیگر** هرگاه

در وقت کسوف یا خسوف زن حایض یا نفسا باشد
سنتست که وضو بسازد و رو بقبله بنشیند و
بقدر نماز ذکر کند الله تعالی را چنانچه بگوید
سُبحانَ اللهِ وَالحمدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اکبر
اَستغفِرُ اللهَ رَبّی وَاَتوبُ اِلَیهِ و مانند این ذکرها
و اما تقصیر نماز در سفر پس آن واجبست بر زن مانند
مرد بلا تفاوت **فصل دویم در بیان احکام زنان**
در زکوة و صدقات احکام زن در وجوب
اخراج زکوة واجبه و خمس واجب باذن شوهر
بلی مکروهست از برای زن اینکه تصدق سنتی
کند بچیزی از مال خود یا وقف کند یا ازاد کند
مملوکی را یا نذر کند چیزی از مال خود را بی اذن
شوهر و هرگاه یک کار از این کارها کند بی اذن
او آن کار ممضی است شرعا هر چند ترک اولی کرده

باشد و نمیرسد بشوهر رد کردن و فسخ نمودن
آن و هرگاه زن مهر خود را قبض کند و آن مهر بحد
نصاب باشد و حول زکوة یعنی یازده ماه بر آن
بگذرد واجب میشود زکوة آن و اگر شوهر
طلاق دهد او را قبل از دخول پس اعتبار کند
حول و نصاب را در نصف مهر و مادام که
زن مهر خود را قبض نکند زکوة بر آن واجب نمیشود
مانند دین **مسئله** هرگاه زن فقیره باشد پس اگر شوهر
نفقه میدهد با او حرام خواهد بود بر آن زن اینکه
مال زکوة بگیرد از شوهر یا از غیر او و اگر شوهر
نفقه ندهد و از مال زکوة بدهد یا جایز باشد
که بعنوان تقاص بگیرد و بحساب نفقه کند و شوهر
مشغول الذمه بنفقه میماند با آنکه نگیرد هرگاه
زکوة غیر شوهر بدست او آید هر سه قسم محتمل است

او و هرگاه شوهر نفقه ندهد
او را جایز است که مال زکوة بگیرد از غیر

مسئله

مسئله دیگر هرگاه زن باذن شوهر بسفر رود و
در سفر محتاج میشود بنفقه زیادتر از نفقه حضر
جایز است از برای شوهر اینکه قدر زیادتر را از سهم
ابن السبیل حساب کند و اگر بی رخصت او سفر
کند جایز نیست که چیزی بدهد نه از مال زکوة و
نه از نفقه چه زن عاصیه ناشزه نفقه ندارد
و زکوة بر او حلال نیست **مسئله دیگر** واجب نیست
اخراج زکوة فطر بر زن شوهردار هر چند صاحب
مال باشد چه زکوة فطر او واجب است بر شوهر او
مگر زن ناشزه چه نفقه زن ناشزه و فطره او ساقط است
از گردن شوهر و همچنین زن غیر مدخول بها
و زن صغیره هرگاه متمکن نسازند شوهر را از خود
نفقه و فطره ایشان ساقط میشود از گردن شوهر
مگر آنکه عدم تمکین بجهت ندادن مهر باشد

مسئله دیگر فطرهٔ زن مطلقه بطلاق رجعی بر شوهر است
و فطرهٔ باین بر شوهر واجب نیست مسئله دیگر
فطرهٔ متعه بر متمتع واجب نمیشود مگر آنکه تبرعاً
داخل عیال خود ساخته و قوت باو میداده باشد
یا آنکه شرط نفقه برای او کرده باشد مسئله دیگر
هرگاه زن از خود فطره بدهد پس اگر باذن زوج
باشد مجزی خواهد بود و اگر بی اذن زوج باشد
مجزی نیست مسئله دیگر فطرهٔ ممالیک زن و خدمت
کاران او بر شوهر واجب نیست مگر آنکه شوهر
قوت میداده باشد بایشان فصل در بیان
احکام زنان در روزه گرفتن واجبست بر زن
روزه گرفتن ماه مبارک رمضان چنانچه
واجبست بر مرد بلا تفاوت و جایز نیست از برای
زن شوهردار آنکه روزهٔ سنتی بگیرد بی اذن شوهر پس

هرگاه

۴

هرگاه اذن دهد بگیرد و اگر اذن ندهد روزه
گرفتن او حرام باشد و جایز است از برای شوهر
منع کردن زوجهٔ خود از گرفتن روزهٔ سنتی
و اما گرفتن روزهٔ ماه مبارک پس احتیاج باذن
شوهر ندارد بلکه واجبست روزه گرفتن هر چند
شوهر راضی نباشد و باید که در ایام حیض و
نفاس روزه نگیرد چنانچه نماز نکند لیکن قضای
روزه بر او واجبست و قضای نماز واجب نیست
مسئله هرگاه زن خواهد که قضا کند ماه رمضان را
سنت است که از شوهر اذن بطلبد و مکروه هست
قضا کردن بی اذن شوهر و باید که شوهر اذن
دهد و منع نکند مگر از برای ضرورتی یا مصلحتی
که بسبب قضا فوت میشود آن مصلحت و وقت
قضا مضیق شود اظهر آنست که اذن شوهر در کار

قضا مضیق باشد در هر کار و وقت

نباشد مسئله دیگر هرگاه زن حایض یا نفسا پاک شود
از حیض یا نفاس بعد از طلوع فجر واجب نمیشود
بر او روزه گرفتن آن روز و اگر بگیرد باطل باشد
و قضا باید کرد بلی سنت است اینکه امساک کند
در آن روز و هرگاه در جزء آخر روز حایض یا
نفسا شود روزه آن روز را قضا کند لیکن سنت است
که امساک نماید تا وقت افطار و همچنین اگر بعد از
زوال به بیند و هرگاه در شب پاک شود از حیض
یا از نفاس باید که قبل از طلوع فجر غسل نماید هرگاه
غسل نکند تا طلوع فجر باید که آن روز را روزه بگیرد
و قضا نماید و در کفاره دادن خلافی است اظهر
اینست که واجب نباشد مسئله دیگر باید که زن روزه
دار در میان آب ننشیند و نایستد در آن تا کمر
مسئله دیگر جایز است از برای زن حامله که وضع حمل

او نزدیک شده باشد و از برای زن شیرده که شیر او
کم باشد آنکه روزه ماه مبارک را بخورند و قضا
نمایند با تصدق دادن در عوض هر روزی که
افطار کرده باشند یک مد از گندم و مد عبارت
از دویست و نود و دو نیم درهم موافق اشهر که عبارتست
از دویست و بیست و چهار مثقال و سه ربع مثقال
مسئله دیگر هرگاه کسی با زن خود جماع کند در روز
ماه مبارک پس اگر در فرج یعنی قبل با اختیار زن
بدون جبر و اکراه باشد روزه هر دو باطل میشود
خواه انزال کند یا نکند و قضا و کفاره بر هر دو
واجب میشود و اگر در دبر باشد پس اگر انزال کند نیز
روزه هر دو باطل است و قضا و کفاره بر هر دو
واجب باشد و اگر انزال نکند خلافی دارد اقوی
اینست که روزه هر دو باطل میشود اما کفاره ندارد

وهرگاه زوجه اطاعت شوهر نکرده باشد و شوهر
بجبر واکراه جماع کند او را در قبل یا در دبر با انزال
روزه از زن باطل نمیشود و کفاره او بگردن شوهر
می افتد پس شوهر باید که دو کفاره بدهد مسئله
دیگر هرگاه کسی زنا کند بزنی در روز ماه مبارك
پس اگر برضا واختیار از زن باشد قضا وکفاره
جمع بر هر دو واجب میشود یعنی هم عتق رقبه
وهم روزه گرفتن دو ماه پی در پی وهم اطعام شصت
مسکین وهمچنین افطار کردن بر هر حرامی که باشد
کفاره جمع واجبست واگر آن زن مجبوره و مکرهه باشد
روزه از زن صحیح باشد وقضا وکفاره براو واجب
نمیشود ومرد باید که دو کفاره دهد ویك قضا
مسئله دیگر شیخ علیه الرحمه گفته که اگر زن در خواب
باشد ومرد او را وطی کند روزه از زن باطل نمیشود

ومرد دو کفاره بدهد وبعض فقها درین فتوی
تامل دارند مسئله دیگر هرگاه مرد در خواب باشد
وزن ذکر او را در فرج خود داخل کند روزه
مرد باطل نمیشود وبر آن زن قضا ویك کفاره
واجب میشود مسئله دیگر هرگاه اکراه مرد بزن
خود بحد جبر والجا نرسد بلکه بزند زن خود را
تا اطاعت او کند وزن بسبب زدن اطاعت
نموده وشوهر را از خود متمکن ساخته تا وطی کند
بعضی گویند که روزهٔ از زن باطل میشود وقضا
براو واجب باشد نه کفاره وبعضی گویند روزهٔ
او صحیح است وقضا ندارد چه دفع ضرر از نفس
واجبست واز زن دفع کرده است ضرر زدن را باطاعت
مسئله دیگر هرگاه دو زن باهم مساحقه کنند پس اگر
هر دو انزال کنند روزه هر دو باطل باشد وقضا

برهر دو واجب میشود و در وجوب کفارهٔ خلافی
هست اقرب آنست که واجب باشد و حکم مساحقه
مجبوب مثل حکم مساحقه زنست **مسئله** هرگاه زن
در اول روز کاری کند که موجب قضا و کفاره
باشد مانند اطاعت مرد در جماع یا غیر آن و بعد
از آن حایض یا نفسا یا مسافر یا مریض گردد اظهر
اینست که کفاره از و ساقط نمیشود هر چند روزه
گرفتن در آن روز از و ساقط شده باشد بسبب
آن عذر و مرد نیز همین حکم دارد هرگاه مسافر یا مریض
شود بعد از فعل موجب کفاره **فصل** در بیان احکام
اعتکاف زنان اذن زوج شرطست در صحت اعتکاف
زن و هرگاه اذن دهد میتواند که رجوع کند
مادام که واجب نگردد چه هرگاه دو روز معتکف
شود باذن شوهر روز سوم واجب میشود و نمیرسد

بشوهر آنکه منع کند او را از تمام کردن اعتکاف
بآن روز و هرگاه زن شوهردار نذر اعتکاف
کند منعقد نمیشود آن نذر بدون رخصت شوهر
مسئله اعتکاف زن مثل اعتکاف مردست
یعنی اعتکاف او صحیح نیست مگر در یک مسجد از
مساجد اربعه یعنی مسجد مکه یا مسجد مدینه یا
مسجد کوفه یا مسجد بصره و بعضی تجویز اعتکاف
کردند در هر مسجد جامعی که مردمان شهر در آن
مسجد نماز جمعه یا جماعت کنند **مسئله** هرگاه زن معتکفه
حایض شود بیرون رود از مسجد و هرگاه پاک
شود برگردد برای اتمام اعتکاف و باید که مستور
و متواری شود در گوشه از گوشهای مسجد و
خیمه خود را در وسط مسجد نزند **فصل** در بیان
احکام حج و عمرهٔ زنان هرگاه زن مستطیع حج و

عمره باشد حج کردن و عمره نمودن بر او واجب میشود
چنانچه واجب میشود بر مرد نزد استطاعت اگرچه
محرم نداشته باشد و هرگاه با عدم وجود محرم
بامانت و دیانت کسی اعتماد نکند و نیابد کسی را
که اعتماد کند بر امانت او نباید که بیرون رود تا
محرمی مانند زوج یا کسی که نکاح او بر او حرام
مؤبد باشد یا امینی که بامانت و دیانت او اعتماد
کند بهم رسد و کسی که در بعض اوقات نکاح او
حرام باشد و در بعضی اوقات حرام نباشد محرم نیست
مانند شوهر خواهر و مملوک بر تقدیر محرمیت او
و هرگاه پدر زن یهودی یا نصرانی باشد اظهر
آنست که محرم باشد و اگر مجوسی باشد اظهر آنست
که محرم نباشد **مسئله** هرگاه زن محرم داشته باشد
و بذل کند از برای او نفقه را و آن محرم را با او امتناع
کند

کند پس حکم آن زن مانند حکم زنیست که محرم ندارد که
هرگاه امینی پیدا نکند نباید که بیرون رود **مسئله**
دیگر اذن زوج در حج واجب شرط نیست و روانیست
از برای زوج اینکه منع کند زوجه خود را از حج
واجب خواه حجة الاسلام باشد و خواه حج منذور
که باذن او نذر کرده باشد یا اینکه قبل از نکاح او
نذر کرده باشد بلی سنت است از برای زن اینکه
اذن بطلبد از شوهر پس هرگاه اذن ندهد اطاعت
او نکند و اما حج سنتی پس آن جایز نیست بدون
اذن شوهر **مسئله دیگر** هرگاه شوهر اذن دهد در حج سنتی نمیتواند
که بعد از اذن منع کند مادام که زن محرم نشده باشد
اما بعد از آنکه محرم شود منع نمیتواند کرد مگر آنکه قبل
از احرام منع کرده باشد چه درین صورت احرام زن
باطل است **مسئله دیگر** احرام زن از برای حج یا عمره مثل

احرام مرد است الا در چند امر اول انکه واجبست
بر زن کندن رخت دوخته از برای احرام و بر مرد
واجبست دوم انکه واجب نیست بر زن اینکه
سر خود را برهنه کند در احرام و بر مرد واجبست
چه احرام مرد بسر میباشد و احرام زن بروی یعنی واجبست
بر زن اینکه روی خود را نپوشاند و اگر محتاج شود
بپوشانیدن رو جایز است که قناع را از طرف سر
بیاویزاند بر روی خود تا بینی چنانچه بصورت
او نخورد و هرگاه احتیاج بر طرف شود بردارد
و هرگاه بدون اختیار به بینی یا بصورت بخورد
و زود برگرداند یا بردارد قصوری ندارد سیوم
انکه زن تلبیه را اهسته بگوید چنانچه نامحرم
صدای او را نشنود و مرد بلند بگوید چهارم انکه
تظلیل یعنی زیر سایه رفتن در حالت سیر و
زاد رفتن

حرکت بر مرد حرام است و بر زن حرام نیست پنجم
انکه جایز نیست از برای مرد اینکه دو جامه
احرام او حریر محض باشد باجماع و از برای زن جایز است
بنا بر مشهور و جایز نیست از برای زن پوشیدن
زیوری که معتاد نبوده بزن پوشیدن آن قبل
از احرام اما زیوری که قبل از احرام میپوشید
قصوری ندارد و باید که ظاهر نسازد آن زیور را
از برای زوج و نه از برای مردی دیگر و حرام است
بر زن پوشیدن قفازین در احرام و قفازین
عبارتست از دست کش پنبه دار که در دستها میکنند
از برای محافظت از سرما و بعضی از ارباب لغت
میگویند که قفازین قسمی است از اقسام زیور زنان
ومکروهست از برای هر یک از زوج و زوجه اینکه
دست خود را بر بدن یکدیگر گذارند با شهوت

یا انکه ببغل یکدیکر روند یا لقمه بدهان یکدیکر
کنارند ولا بدّاست دراینجا ازمذکور ساختن
مسئله چند مسئلهٔ اوّل هرکاه زن بیرون آید از برای
حج واجب خواه باذن زوج وخواه بی اذن او
پس بقدر نفقهٔ حضر واجبست بر زوج که بدهد
وهرچه زیاد باشد از نفقه حضر واجب نیست
بر زوج که بدهد وهمچنین اکر بیرون آید
از برای حج سنّتی باذن زوج باید که زوج
نفقه بدهد بقدر نفقه حضر اما اکر بیرون
اید از برای حج سنّتی بی اذن زوج نفقه او ساقط
باشد مسئلهٔ دوم هرکاه مرد محرم وطی کند زوجه
با انکه میدانسته که وطی در احرام حرام است
وعمداً وطی کند قبل از وقوف بموقفین حجّ
آن مرد فاسد میشود وباید که یك بدنه یعنی شتر

ماده کفاره دهد وآن حج را اتمام کند ودر سال
اینده قضا کند آن حج را وحکم زوجه او نیز مثل
حکم اوست یعنی اکر زوجه میدانسته که وطی
حرامست وباختیار خود متمکن ساخته باشد
زوج را از وطی خود حج او فاسد میشود وباید
کفاره بدهد از مال خود نه از مال شوهر وآن
حج را اتمام کند ودر سال آینده قضا نماید وحج
واخراجات حج قضا را نیز از مال خود بدهد
نه از مال شوهر حتی قیمت آب غسل باید که از مال
خود بدهد واز شوهر نکیرد الا بقدر نفقه
حضر یعنی واجب نیست بر شوهر انکه اخراجات
زیاده بر نفقه حضر بدهد واکر چنانچه باختیار
خود متمکن نساخته باشد بلکه زوج مجبور ساخته
باشد زوجه خود را وجبراً او را وطی کرده پس

در این صورت چیزی بر آن نیست نه قضا و نه کفاره
و بر زوج او دو کفاره واجب میشود و واجب است
بر هر دو و اینکه از هم جدا شوند از آن مکان هم در آن
حج فاسد و هم در حج قضا یعنی در سال آینده که
قضای حج فاسد میکنند و وقتی که برسند بآن
مکانی که وطی در آن واقع شده باید جدا شوند
از هم تا وقتی که از حج فارغ شوند نه اینکه از هم دور
شوند بلکه معنی جدا شدن ایشان از هم اینست
که هر دو در خلوت مجتمع نشوند و آدم ثالث باید
همیشه با ایشان باشد و بعضی گفته اند که جدا
شدن از هم در آن حج فاسد در کار نیست بلکه در
حج قضا باید جدا شوند از هم وقتی که بآن مکان
برسند و بعضی گفته اند که هرگاه در حج قضا
در سال آینده از راه دیگر حج کنند جدا شدن از هم

نیز در کار نیست هر چند برسند بمکانی که محاذی
و برابر آن مکان باشد و هرگاه وطی بعد از وقوف
بموقفین باشد حج ایشان فاسد نمیشود و همین
کفاره باید بدهند بدستور مذکور و بس و هرگاه
وطی بعد از وقوف بعرفه و قبل از وقوف
بمشعر الحرام باشد خلافی دارد بعضی میگویند
که حکم آن مثل حکم وطی قبل از موقفین است و
بعضی میگویند نه بلکه حکم آن مثل حکم وطی بعد
از موقفین است **مسئله سوم** واجبست بر زن اینکه
احرام کند از میقات مثل مرد هر چند که حایض
یا نفسا باشد و جایز نیست تاخیر کردن احرام
از میقات بعلت حیض یا نفاس بلکه باید که پنبه
و کهنه و لباس خود را تغییر دهد و خود را محکم
به بندد و وضو نسازد و نماز نکند و احرام به بندد

وبعضی گفته اند که غسل واحرام بکند اما غسل
نکند وزن مستحاضه افعال مستحاضه را بجا
آورد واحرام به بندد وهرگاه از میقات احرام
نکرده تجاوز کند از راه فراموشی یا بگمان آنکه
احرام او صحیح نخواهد بود باید برگردد بمیقات
واحرام به بندد اگر ممکن باشد وهرگاه برگشتن
ممکن نشود یا آنکه وقت تنگ ومضیق باشد
بیرون آید بادنای حل ودر آنجا احرام به بندد
وهرگاه آن نیز ممکن نباشد یا وقت مضیق
باشد در جای خود احرام به بندد **مسئله**
چهارم حج تمتع واجبست بر زنانی که خانه
ایشان از مکه معظمه دور باشد بقدر
مقرر مثل مردان بلا تفاوت پس هرگاه زن
احرام به بندد بعمره تمتع وداخل مکه معظ

شود

شود بوسیدن حجر الاسود بر او نیز واجبست و
نه سنت مؤکد بلی اگر کثرت وازدحام نباشد
وممکن شود استلام حجر باید که استلام کند و
اگر نتواند که دست بر آن رساند ودست خود را
ببوسد بهتر باشد وباید که طواف کند وسعی
وتقصیر نماید وبعد از آن احرام بجهت حج به بندد
وبرود بعرفه بجهت وقفه وهروله کردن در سعی
بین الصفا والمروه از زنان ساقط است واگر
چنانچه قبل از طواف عمره حیض ببیند پس اگر وقت
بسیار باشد انتظار بکشد که شاید قبل از وقفه
پاک شود وطواف عمره نماید واگر چنانچه
وقت ضیق باشد فرض او منتقل میشود از حج
تمتع بحج افراد پس باید که بموقفین رود بدون
تجدید احرام وافعال حج را بجا آورد وبعد از آنکه

پاك شود طواف نمايد **مسئله پنجم** هرگاه زن در
اثناء طواف عمره تمتع حايض شود پس اگر چهار
شوط از طواف بجا آورده باشد طواف را
قطع نمايد و سعی كند بين الصفا والمروه و تقصير
نمايد و بعد از آن احرام حج به بندد و بعرفه
رود و حج تمتع او صحيح و تمام ميشود و هرگاه
فارغ شود از افعال حج و پاك گردد از حيض
سه شوط ديگر از طواف كه تتمه آن چهار شوط
باشد بجا آورد و اگر چنانچه قبل از چهار شوط
حايض شود حكم او مثل حكم آن زنيست كه قبل
از طواف عمره حايض شود بنا بر قول شيخ اما
ابن بابويه عليه الرحمه گفته كه اگر حايض شود
بعد از سه شوط يا كمتر از آن حج تمتع او صحيح
ميشود و بعد از فراغ از مناسك و پاك شدن

طواف را تمام كند و روايت صحيحه هست
كه دلالت ميكند بر قول ابن بابويه و اگر
چنانچه زن بعد از تمام شدن طواف عمره
تمتع و قبل از گذاردن دو ركعت نماز طواف
حايض شود سعی و تقصير نمايد و افعال حج را
بالتمام بجا آورد و بعد از آنكه پاك گردد
نماز طواف را قضا كند و طواف را اعاده
نمايد **مسئله ششم** هرگاه زن حايض شود
در طواف حج بايد كه اقامت كند در مكه
معظمه تا وقتی كه پاك شود و طواف حج را
بجا آورد و هرگاه در طواف نسا حايض
شود پس اگر چهار شوط قبل از حيض بجا
آورده باشد ميتواند كه از مكه معظمه بيرون
رود **مسئله هفتم** اكثر فقها قايل شده‌اند بآنكه

جایز است از برای زن تقدیم طواف نسا
و طواف زیارت بعد از افعال عمره هرگاه
بترسد از حیض و ابن ادریس جایز نمیداند
و سنت نیست از برای زن صروره دخول خانهٔ
خدا و وطی مشعر الحرام بپای خود چنانچه
از برای مرد صروره سنت است **مسئلهٔ**
هشتم حکم زن مستحاضه مثل حکم زن پاکست
پس هرگاه اعمال مستحاضه که قبل از این
مذکور شد بجا آورد باید که جمیع افعال عمره
و افعال حج را بجا آورد از طواف و سعی و غیر
آن و اما زن حایض پس اگرچه آن نیز جمیع افعال
عمره و حج بجا می آورد با وجود حیض اما داخل
مسجد الحرام بجهت طواف نمیتواند شد و طواف را
و نماز طواف را تاخیر میکند تا وقتی که پاک شود چنانچه بتفصیل

مذکور شده و هرگاه خواهد با وجود حیض
وداع کند خانهٔ خدا را باید که بر در مسجد بایستد و
از آنجا وداع نماید و داخل مسجد الحرام نشود از برای
وداع **فصل** در جهاد بدانکه جهاد بر زن واجب
نیست بلکه جهاد زن عبارتست از حسن سلوک
با شوهر خود چنانچه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که جهاد المرأة حسن التبعل
یعنی جهاد زن نیکویی سلوکست با شوهر و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که
جهاد المرأة ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها
و غیرته یعنی جهاد زن آنست که صبر کند بر آنچه
ببیند و برسد باو از اذیت شوهر و نیکو کند معاشرت
با او و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
ان الله عز و جل کتب علی الرجال الجهاد و علی النسا

الجهاد فجهاد الرّجل ان يبذل ماله ودمه حتى
يقتل في سبيل الله عزّ وجلّ وجهاد المرأة ان تصبر
على ما ترى من اذى زوجها وغيرته يعنى بدرستى
كه حق تعالى واجب كردانيد جهاد را بر مردان و
بر زنان امّا جهاد مردان غير جهاد زنانست چه
جهاد مرد آنست كه بذل كند مال وخون خود را
در راه خدا وجنك كند با اعداء دين تا وقتى كه
كشته شود وجهاد زن عبارتست از انكه صبر
كند بر انچه به بيند از اذيت زوج وغيرت او
مسئله جايز است بردن زن در جهاد از براى
بعض كارهاى ضرورى مانند طبخ كردن ومداوا
نمودن ليكن حصّه نرسد تمام از غنيمت نميدهند
بلى يكقدرى بدهند كه كمتر از يكرسد باشد و اولى است
اينكه زنهاى پير را از براى كارهاى ضرورى برند

نه زنان جوان چه بردن زن جوان مكروه است
فصل در احكام زنان در نكاح هر كاه زن
بالغه وكامله ورشيده غير سفيهه باشد جايز است
انكه خود را بعقد نكاح دايمى يا منقطع بدهد
و ولى را نميرسد منع كردن او از عقد نكاح يا
از عقود وتصرّفات ديكر مانند بيع وشرا وهبه
ووقف وتصدّق وغير آن بلى اكر بكر باشد خلاف
دارد ومشهور اينست كه بكر هر كاه بالغه ورشيده
باشد باز ولى را نميرسد كه منع كند او را از عقد
نكاح يا از غير آن از عقود وجايز است كه بى
اذن او خود را بشوهر دهد بعقد دوام يا بعقد
منقطع ليكن اذن ولى سنّتاست وبعضى
ميكويند كه اذن ولى شرطست واما صغيره يعنى
غير بالغه يا بالغه غير رشيده پس عقد كردن براو

جایز نیست بی اذن ولی باجماع خواه عقد دایمی
وخواه عقد منقطع وولی صغیره پدر است وجد
پدری پس هرگاه پدر یا جد پدری نداشته باشد
جایز نیست از برای هیچ یك از اقوام او مانند برادر
یا مادر یا جد مادری یا غیر اینها اینکه بنکاح کسی
دهند بلکه هرگاه احدی از ایشان عقدی
برای صغیره واقع سازد آن عقد موقوف خواهد
بود تا وقتی که بالغ شود پس اگر بعد از بلوغ ورشد
راضی شود بآن عقد ممضا باشد والا باطل میشود
واما اگر پدر یا جد پدری عقد کند پس عقد ممضا
ونمیتواند که بعد از بلوغ ورشد اعتراض کند یا باطل
سازد آن عقد را مسئله جایز است از برای زن
بعد از وقوع عقد اینکه نزد شوهر نرود واورا
متمکن نسازد از وطی خود مادام که مهر نداده باشد
هرگاه شرط تاجیل در مهر نکرده باشد ونمیرسد
بشوهر اینکه جبر کند اورا بر آمدن به پیش خود
ووطی کردن مادام که مهر ندهد بلی اگر بعد
از عقد زن مطالبه بمهر نکرده نزد شوهر رفته
وشوهر متصرف شده ووطی کرده بعد از آن نمیرسد
بزن اینکه منع کند شوهر را از وطی یا اطاعت او
ننماید وشوهر قرضدار ومشغول الذمه بمهر زن
میشود وزن صاحب طلب خواهد بود اگر خواهد
مطالبه کند بمهر خود اما نمیتواند که اباء وامتناع
نماید از اطاعت شوهر مسئله دیگر هرگاه زن
قبل از دخول مطالبه کند بمهر وشوهر ندهد
واجبست بر شوهر اینکه نفقه دهد بزن هرچند
دخول باو نکرده باشد وبنا بر قول اصح نمیرسد
بشوهر اینکه بگوید نفقه نمیدهم مادام که اطاعت

نکنی چه اطاعت واجب نمیشود مکر بعد از دادن
مهر یا بعد از دخول برضا **مسئلهٔ دیکر** هرکاه
زن امتناع کند از تمکین زوج بجهت خواستن
مهر و زوج جبرا دخول کند با او اقوی اینست که
ان دخول اعتبار ندارد و میرسد از برای زن
اینکه بعد از دخول جبری ابا و امتناع کند و
متمکن نسازد زوج را از وطی تا وقتی که مهر را
بدهد **مسئلهٔ دیکر** هرکاه کسی عقد کند بر مهر سنت
باید که پانصد درم بدهد چه مهر سنت پانصد
درهم است و هرکاه عقد کند بر حکم زن پس جایز نیست
از برای زن اینکه زیاده بر مهر سنت حکم کند
و اقل مهر یکدرهم است از نقره خالص یا جنسی
دیکر که قیمت آن یکدرهم باشد و اکثر آن حدی
ندارد بلکه هرچه رضای طرفین بر آن واقع شود

جایز است لیکن بستکی ساختن مهر کراهیت دارد
و سنت اینست که زیاد تر از مهر سنت نباشد
مسئلهٔ دیکر واجبست اجابت خطبهٔ مؤمن قادر
بر نفقه اکرچه نسبا و پستر از نسب آن زن باشد و هرکاه
ولی امتناع نماید مؤاخذ باشد مکر از برای خواستکار
بهتر ازو و هرکاه اجابت کنند خطبهٔ احدی را
خطبهٔ دیکری حرام کردد نزد بعضی و مکروه
نزد بعضی دیکر و بر هر تقدیر اکر عقد کند آن
دیکری عقد صحیح باشد **مسئلهٔ دیکر** کفو بودن
زوج شرطست در نکاح و مراد بکفو بودن
برابریست در اسلام و ایمان نه در نسب و شرف
پس جایز نیست از برای زن اینکه تزویج کند خود را
بکافر باجماع فقها و آیا جایز است که مؤمنه تزویج
کند خود را بمخالف مثل سنی غیر ناصبی خلافی دارد

اقربا نیست که جایز نباشد اما از برای مرد مومن
جایز است اینکه تزویج کند بهر که خواهد از زنان
مسلمانان نهایت تزویج او بزن مخالفه مذهب
مکروهست و بناصبیه حرام است و مراد بناصبیه
زنیست که تظاهر کند بعداوت اهل بیت و جایز
نیست تزویج مومن بکافره حربیه باجماع و باهل
کتاب خلافی دارد اقرب اینست که بعقد منقطع
جایز است و مکروهست تزویج زن بمرد فاسق و
حرامست بناصبی **مسئله دیگر** زن مالک مهر میشود
بمحض عقد هر چند که بقبض او در نیامده باشد و
میتواند تصرف کند بآن و هرگاه مهر نمائی داشته باشد
نمای آن نیز مال زنست **مسئله دیگر** واجبست بر شوهر
اینکه نفقه دهد بزوجه دائمی خود هرگاه اطاعت او
کند و متمکن سازد او را از نفس خود تمکین کاملی در

هر زمانی و هر مکانی که استمتاع جایز و سایغ
باشد مگر آنکه تقصیر از جانب زوج باشد
چنانچه زوجه غیر مدخول بها باشد و بعلت
ندادن مهر متمکن نسازد از خود چه درین
صورت موافق قول اصح با وجود عدم تمکین
نیز باید نفقه بدهد و نفقه زن ناشزه و زنی
که در بعض ازمنه و امکنه متمکن نسازد و
در بعض امکنه و ازمنه با جواز استمتاع تمکین
نمیسازد ساقط است و نفقه واجبه عبارتست
از دادن آنچه محتاج شود بآن از خوراک
و پوشش و سکنی و اخدام اگر از اهل آن باشد
و آلت تدهین و تنظیف مانند شانه و روغن
و صابون و اما سرمه و طیب دادن و اجرت حجامت
و ثمن دواهای بیماری پس آن واجب نیست و

همچنین بحمام فرستادن و پول حمام دادن واجب
نیست مگر نزد ضرورت و احتیاج چنانچه هوا
بسیار سرد باشد بمرتبه که اگر در بیرون
اغتسال کند متضرر شود و از برای خوراک
و پوشش قدری معین نمیباشد بلکه بقدر
رفع احتیاج باید بدهد خوراکی که موافق
عادت امثال آن زن از زنان شهر خود و باید
که مرد احسان کند بسوی زوجه خود و
حلم کند و تجاوز نماید از بعض تقصیرات او
و رفق و مدارا کند با او و منع نکند حقوق
او را چه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که من کانت عنده امرأة فلم یکسها
ما یواری عورتها و یطعمها ما یقیم صلبها
کان حقا علی الامام ان یفرق بینهما یعنی هر کسی

که زن

که زن داشته باشد و ندهد باو از لباس بقدری
که عورت او را بپوشاند یعنی کل بدن او چه کل
بدن زن عورتست و ندهد باو از خوراکی
قدری که محتاج او شود در حفظ قوت و
زندگانی سزاوار باشد از برای امام اینکه
تفرقه و جدایی افکند میانه ایشان یعنی گنجایش
دارد اینکه طلاق دهد آن زن را از آن مرد و درست
از برای مرد اینکه منع کند زوجه خود را از
خوردن چیزهای بد بوی مانند سیر و پیاز خام
و از خوردن طعامی که باعث بیماری زوجه
شود **مسئله دیگر** واجبست بر زن اطاعت شوهر
خود و اینکه هیچ وجهی از وجوه عصیان و
فرمان نابرداری او نکند مگر در امر نامشروع
و او را باید دماغ نسازد و حرفهای تند باو نگوید

بلکه همیشه سخنهای نرم با ادب و ملاطفه
با او بگوید و در جمیع افعال و اقوال شاد و خوشحال بازد
و بیرون نرود از خانه او بی اذن و رخصت او و
تصرف نکند در مال او و تصدق یا بغیر تصدق
بی اذن او و حفظ کند خود را از برای او و ادا
کند امانت او را چه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که لو امرت احدا ان یسجد
لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها یعنی اگر امر
میکردم احدی را بسجود از برای احدی از مخلوقین
هرآینه امر میکردم بزن اینکه سجده کند از برای
شوهر خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که زنی از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله پرسید که آیا حق زوج بر زن چه
چه چیز است آنحضرت فرمودند که اطاعت کند

اورا

او را و عصیان و فرمان نابرداری او ننماید و
تصدق نکند بچیزی از مال او بی اذن و رخصت
او و منع نکند خود را از شوهر وقتی که خواهد اگرچه
بر ظهر قتب باشد یعنی بر جهاز شتر سواره باشد
و بیرون نرود از خانه او بی اذن او پس اگر بی اذن
او بیرون رود لعن میکنند او را فرشتهای آسمان
و فرشتهای زمین و فرشتهای غضب و فرشتهای
رحمت تا آنوقتی که برگردد بخانه خود پس آن زن پرسید
که یا رسول الله که حق کدام کس عظیم تر باشد بر مرد
آنحضرت فرمودند که پدر اوست پرسید که حق
کدام کس عظیم تر باشد بر زن فرمود که شوهر او
پس آن زن گفت آیا حق من بر مرد بقدر حق مرد
بر من نیست آنحضرت فرمودند نه و نه از صد
یکی پس آن زن گفت بحق آنکسی که ترا بحق فرستاده مالک

نخواهد شد کردن مرا شوهری یعنی هرگز شوهر
نخواهم رفت و از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام منقولست که هر زنی که شب بروز آورد در حالتی که
شوهر او از و راضی نباشد بحق قبول نمیشود از آن
زن نماز او تا وقتی که شوهر راضی شود و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر زنی
که بیرون آید از خانه خود بی اذن شوهر نفقه
او ساقط میشود تا از زمانی که برگردد بخانه
و از آنحضرت است که در زمان حضرت رسول صلی
الله علیه و آله شخصی از جماعت انصار بسفر رفته
بود و وصیت کرده بود بزوجه خود اینکه بیرون
نرود از خانه خود تا وقتی که مراجعت کند و
پدر آن زن بیمار شد و آن زن فرستاد نزد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و عرض کرد که

واقعه را

واقعه را یعنی و پرسید از آنحضرت که آیا با وجود
وصیت شوهرم میسر مایی که بیرون روم از برای
عیادت پدر آنحضرت جواب فرستاد که نه در خانه
خود بنشین و امر شوهر را اطاعت کن و بعد از آن
پدر آن زن فوت شد پس نزد آنحضرت فرستاد که
پدرم فوت شد آیا امر میکنی مرا که نماز کنم بر او
آنحضرت فرمود که نه اِجلسی فی بیتک و اطیعی
زوجک یعنی بنشین در خانه خود و اطاعت کن
امر شوهر خود را چون پدر آن زن مدفون شد
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد
نزد آن زن این مژده را که ان الله تبارک و تعالی
قد غفر لک و لابیک بطاعتک لزوجک یعنی
بدرستی که حق تعالی آمرزید ترا و پدر ترا بسبب
بسبب اطاعت تو امر شوهر خود را و از آنحضرت است

که اذا صلت المرأة خمسها وصامت شهرها وحجت
بیت ربها واطاعت زوجها وعرفت حق علی
علیه السلم فلتدخل من ای ابواب الجنان شاءت
یعنی هرگاه زن نماز پنجگانه را بجا آورد وماه مبارک
رمضان را روزه بگیرد وخانه خدا را حج کند
یعنی اگر مستطیعه حج باشد وحق حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم را بشناسد یعنی بداند که آن
حضرت امام وخلیفه است بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله بلا فاصله پس از هر دری
که خواهد به بهشت درآید یعنی هشت در بهشت بجهت
او گشوده میشود که از هر دری که خواهد داخل شود
مسئله معلوم شد از آنچه گذشت که هر یک را از
زن وشوهر حقیست بر آن دیگر واز جمله حقوق شوهر بر زن
آنست که مهیا باشد از برای استمتاع او وازاله کند

چیزهایی را که باعث نفرت وکراهت او باشد وبیرون
نرود از خانه بی اذن او وحق زن بر شوهر
دادن مهر است ونفقه از خوراک ونان خورش
وپوشیدنی وخانه بجهت سکنی وقسمت شبها
چه قسمت حقیست بر زوج خواه حر باشد یا
مملوک مسلمان باشد یا کافر عاقل باشد یا مجنون
خصی باشد یا عنین وولی مجنون بگرداند
مجنون را بر زنها وآن حق بر گردن زوج لازم است
وثابت از برای زنی که بعقد دوام باشد
اگرچه مریضه باشد یا حایض یا نفسا یا رتقا
یعنی در رحمش گوشت یا استخوان رسته که
مانع وطی باشد وزوج فسخ نکاح او نکرده
وراضی شده یا احرام گرفته باشد یا آنکه مرد
با او ایلا یا ظهار کرده باشد زیرا که مراد از خوابیدن

شوهر نزد زوجه موانست و هم خوابی نه
وطی کردن خواه آن زن حره باشد یا کنیز مسلمان
باشد یا کافر کتابیه بنا بر قول بجواز نکاح او و از
برای کنیزی که بملک یمین موطوءه باشد نه بعقد
بهره نیست از قسمت اگر چه ام ولد باشد و همچنین
متعه و صغیره و دیوانه و زنی که اطاعت شوهر
نکند و شیخ علیه الرحمه گفته که قسمت شبها
واجب نمیشود ابتداء بلکه شوهر را رواست
که هر جایی که خواهد بخوابد ابتداء مثل خانه
یاران و دوستان یا مساجد یا غیر آن تا وقتی که
بیک زن ابتدا کند و نزد آن زن بخوابد پس در آن
وقت واجب میشود بر او که شب پیش زنان
بودن چنانچه اگر زن دیگر داشته باشد باید
نزد زوجه دیگر بخوابد و بعضی دیگر از فقها

که بمجرد زوجیت بعقد دوام واجب میشود پس
بنا بر قول شیخ اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت
شبها بر او واجب نیست و اگر زیاده باشند پس اگر
از همه اعراض نماید و شب در جای دیگر بخوابد
جایز است و اگر شبی نزد یکی از ایشان بخوابد واجب
میشود که نزد دیگران نیز بخوابد و بنا بر قول دوم
اگر یک زن داشته باشد واجب است بر او که از چهار شب
یکشب نزد او باشد و سه شب دیگر هر جا که خواهد
بخوابد و اگر دو زن داشته باشد ایشان را از چهار
شب دو شب رسد و اگر سه زن سه شب و
یکشب از مرد است هر جایی که خواهد بخوابد و اگر
چهار زن داشته باشد هر زنی شبی باشد و جایز
نیست ترک آن الا باذن صاحبه آن شب یا بعذر
و جایز است اینکه نزد هر زن دو شب پیاپی بخوابد

از هشت شب یا سه شب از دوازده شب و
اگر کسی زن حره و کنیز مسلمان داشته باشد
بعقد دایم نزد کنیز یکشب بخوابد و نزد حره دو
شب از هشت شب و زن کتابیهٔ حره حکم کنیز
دارد بنا بر قول بجواز تزویج او بعقد دایم و
اگر زنی از حق خود بگذرد واجب نمیشود بر
شوهر قبول آن و اگر بزنی دیگر بخشد و شوهر
قبول کند آن شب مخصوص بآن زن باشد که
باو بخشیده و زن صاحب حق را رسد رجوع
از هبه خود در آینده نه در گذشته و باید
که شوهر در شبی که مخصوص بزنیست دیگری را
نه بیند مگر از برای عیادت مریض و در کیفیت
اختیار با شوهر است اگر خواهد بخانهٔ زنها رود
یا آنکه در خانه خود باشد و زنها را بطلبد یا

انکه بخانه بعضی رود و بعضی را طلب نماید
و هرگاه بکری را نکاح کند هفت شب اول
مخصوص اوست و غیر بکر را سه شب اگرچه
کنیز باشد و قضا نباشد از برای دیگران و در
سفر قسمت شبها نمیباشد و سنت است که قرعه
بیندازد از برای تعیین زنی که خواهد همراه
خود بسفر ببرد و سنت است که برابر نزد آن زنی
باشد که صاحبه شب از او است و اذن دهد
بزن که حاضر شود بمردن پدر و مادر و روا است
که منع کند از عیادت ایشان و اگر زن باذن
شوهر سفر کند مستحق است قضای شبهایی که
در سفر از او فوت شده باشد مسئلهٔ دیگر از انچه
گذشت معلوم شده که جایز نیست از برای زن
اینکه تصرف کند در مال شوهر بی اذن او

دارد زنان را نفقه و کسا [illegible]

پس اگر شوهر تنگ بگیرد بر زوجه خود در خوراک
جایز است انکه بگیرد از مال شوهر بقدری که تتمه
خوراک خود باشد بدون اسراف و تبذیر و
زیاده بر آن جایز نیست **مسئله دیگر** معلوم شد از
انچه گذشت که واجبست بر هر یک از زن و شوهر
وفا کردن بحقوق یکدیگر پس اگر سرکشی کند
شوهر نصیحت کند و پند دهد او را پس اگر اطاعت
نکند مهجور سازد او را در مضجع یعنی در جامه
خواب بگردد و پشت باو کند اگر فایده ندهد
بزند او را چنانچه الم زیاده باو نرسد و اگر
چنانچه سرکشی از جانب مرد باشد و وفا
بحقوق زن نکند زن بحاکم شرع بگوید تا
حاکم شرع الزام کند برسانیدن حق زن و اگر
زن از بعض حقوق خود بگذرد مثل نفقه و

قسمت شبها بجهت استمالت شوهر حلال باشد
از برای شوهر انکه قبول کند و اگر چنانچه هر
دو سرکشی نمایند و ترس آن باشد که خلاف و
عداوت بطول انجامد حاکم شرع دو حکم
بفرستد یکی از اقوام زن و دیگری از اقوام
شوهر تا نظر کنند و برسند بحقیقت حکایات
ایشان و ببینند که سبب نزاع و مجادله چه
باشد و انچه مصلحت باشد چنان کنند و جایز است
که حکمین از غیر اقوام و خویشان مرد و زن
باشند پس اگر رای حکمین بر صلح قرار گیرد
صلح کنند بی اذن ایشان و اگر بر جدایی میانه
ایشان قرار گیرد جدایی نمیتوانند داد بی اذن
شوهر اگر جدایی بعنوان طلاق باشد و اگر
چنانچه بعنوان خلع باشد پس لا بد است از رضای

هر دو **مسئلهٔ دیگر** جایز است از برای زن فسخ عقد
نکاح بسبب جنون زوج خواه آن جنون پیش
از عقد بوده باشد و خواه که بعد از عقد
حادث شود و بسبب خصی بودن زوج
بشرط انکه خصی بودن او سابق باشد بر عقد
و زوجه نمیدانسته چه هرگاه بعد از عقد
حادث شود یا انکه زوجه قبل از عقد
میدانسته نمیرسد بزوجه اینکه فسخ کند و
حکم کوفتن خصیه مثل حکم خصی بودن است
واگر چنانچه مجبوب یعنی ذکر او را بریده باشند
پس اگر کل ذکر بالتمام بریده باشد و قبل از عقد باشد
و زوجه نمیدانسته فسخ میرسد و اگر چنانچه
بریدن کل ذکر بعد از عقد واقع شده باشد یا
انکه قدری از ذکر مانده باشد یا انکه زوجه

قبل از عقد میدانسته باشد او را فسخ نمیرسد
و نیز جایز است از برای زوجه فسخ بسبب عنه
یعنی عنین بودن شوهر یعنی بودن شوهر عاجز
از وطی هر چند آن عنه بعد از عقد حادث شود
بشرط انکه وطی نکرده باشد چه اگر بعد از عقد
یکبار وطی کرده و بعد از ان عنین شده زن را
فسخ نمیرسد و همچنین اگر شوهر عاجز باشد از
وطی از زن اما از وطی غیر از زن عاجز نباشد
نیز فسخ نمیرسد و هرگاه عنین بودن زوج بدستور
مذکور ثابت شود اگر زن صبر کند و راضی
شود بحثی نیست و اگر راضی نشود بحاکم شرع بگوید
پس حاکم مهلت دهد بزوج تا یکسال که خود را
معالجه نماید پس اگر در عرض آن سال زوجه را
یا غیر زوجه را یا غیر زوجه را وطی کند فسخ نمیرسد

واکر چنانچه قادر نباشد بر وطی هیچ زنی زوجه
فسخ نماید و نصف مهر بستاند و بغیر از عیوب
مذکوره مثل کوری یا لنکی یا جذام یا برص یا
فساد مزاج و مانند آنها فسخ نمیرسد بلی اکر مملوک
تدلیس کند خود را بحرّ بزن حرّه و ادّعای حرّیت
نماید و زن حرّه باعتبار حرّ بودن او قبول نکاح کند
و ظاهر شود که مملوکست زوجه مخیّر است در اینکه
راضی شود باو یا فسخ عقد نکاح نماید اما از برای
مرد فسخ عقد نکاح جایز است بیک عیب از این
هفت عیب باجماع [1] جنون زن و [2] جذام و آن مرضی است
معروف که بسبب آن اعضا خشك میکردد و
[3] برص و آن مرضی است که بسبب آن سفیدی بر
پوست ظاهر میشود و [4] قرن و آن کوشتی است که
در رحم میروید و مانع وطی میشود و کویند که

استخوانیست رسته در رحم و [5] افضا و آن عبارتست
از اینکه راه حیض و بول یکی شده باشد و [6] کوری
و [7] اقعاد یعنی زمین کیر بودن چنانچه عاجز
از حرکت و تردّد باشد بشرط آنکه از عیب از
عیوب مذکوره قبل از عقد بوده باشد و زوج
نمیدانسته با آن عیب چه اکر عیب بعد از عقد
حادث شود اکرچه قبل از وطی باشد یا آنکه
قبل از عقد بوده و زوج میدانسته باشد
فسخ نمیرسد و در عفل و رتق و لنکی خلافست
اظهر آنست که فسخ میرسد بسبب عفل و رتق
و عفل در زن چیزیست مانند غدّه در مرد و
رتق عبارتست از بودن فرج هموار چنانچه
راهی از برای دخول ذکر در آن نباشد **مسئله**
دیکر هرکاه زوجه فسخ کند بسبب عیب زوج

بسبب عیب زوج پس اگر فسخ قبل از دخول باشد
هیچ بهره از مهر ندارد الا در عنین بودن زوج
که قبل ازین مذکور شده که نصف مهر باو میرسد
واگر بعد از دخول فسخ کند تمام مهر باو میرسد
وهرگاه زوج بسبب عیب زوجه فسخ نماید
اگر قبل از دخول فسخ کند مهر نبایدش دادو
اگر بعد از دخول فسخ کند مهر را بالتمام بدهد
مسئلهٔ دیگر زن منکوحه بعقد منقطع نفقه
ندارد مگر انکه شرط کند نفقه را در عقد متعه
وقسمت شبها نیز ندارد وجایز است از برای مرد
اینکه عزل کند از و یعنی در وقت جماع منی را
در فرج او نریزد چه نفقه وقسمت شبها وعزل
نکردن از حقوق زن دایمی است واما غیر دایمی
پس بهره ازین حقوق ندارد وطلاق باو واقع

نمیشود ونه خلعی ونه مبارات بلکه بانقضاء
مدت یا بخشیدن آن باین میشود بلی هرگاه
زوج دخول کند باو مالک کل مهر میشود
مثل زن دایمی هرچند یکی از طرفین بمیرد قبل
از انقضاء مدت بلی اگر زن در زندگی اخلال
کند ببعض مدت جایز است از برای زوج یا
وارثان او اینکه وا پس بگیرند از مهر بقدر حساب
آن مدتی که اخلال بآن کرده باشد وهرگاه
زوج دخول نکرده مدت را ببخشد نصف مهر را
وا پس بگیرد مسئلهٔ دیگر هر شرطی که شرعا جایز باشد
هرگاه در اصل عقد متعه ذکر کنند وفا کردن
بآن لازم است چنانچه شرط کنند که شب بیاید
یا روز بیاید یا وقت معین یا رسیدن باو
یکبار باشد یا دو بار یا آنکه بکارت او را نبرد

یا با او دخول ننماید واجبست عمل کردن بآن
پس اگر بعد از ان زن اجازه دهد که با او دخول
کند جایز باشد و هرگاه شرط کند توزیع مهر
بر مدت چنانچه متعه کند او را در سه ماه
مثلا بشش درهم بشرط انکه در ماه اول سه
درهم بدهد و در ماه دوم دو درهم و در سیوم
یکدرهم عقد صحیح و شرط لازم باشد و زن بدخول
مالک هر شش درهم میشود هرچند استحقاق
قبض مجموع در ماه اول نداشته باشد و هرگاه
متعه کند او را در مدت یکماه مثلا بسه درهم
بشرط انکه در ماه دوم بدو درهم و در ماه سیوم
بیکدرهم مثلا خود را بمتعه کی دهد با او عقد و
شرط صحیح است لیکن بدخول ثابت نمیشود مگر
سه درهم **مسئله دیگر** هرگاه زوج دخول کند

بمتعه خود واجب میشود بر متعه انکه عده بدارد
بدو حیض و اگر چنانچه حیض نه بیند و حال
انکه در سن حیض باشد بچهل و پنج روز عده
بدارد و اگر دخول نکرده باشد عده ندارد مگر
انکه زوج در اثنای مدت بمیرد چه درین صورت
بچهار ماه و ده روز عده بدارد هرچند دخول
باو نشده باشد و اگر متعه کنیز باشد و متمتع در
مدت بمیرد بدو ماه و پنج روز عده بگیرد و اگر
آبستن باشند عده بدارند با بعد الاجلین یعنی
بهر کدام که دورتر باشد از زاییدن و مدت مذکوره
و در عقد متعه ظهار و ایلاء و لعان واقع نمیشود
نزد اکثر فقها **مسئله** هرگاه زوج عقد کند بر
دختر برادر زوجه خود یا بر دختر خواهر زوجه
خود بی اذن زوجه که عمه معقوده باشد درست

اوّل و خاله در صورت دوم انعقد موقوف
باشد بر رضای زوجه که عمه یا خاله باشد پس
اگر رضا دهد صحیح باشد و الا باطل میشود اما
هرگاه زوج بر عمه زوجه خود یا خاله او عقد
نماید و عمه زوجه یا خاله او بر سر او آورد
رضای زوجه شرط نیست و نمیرسد بزوجه
اینکه عقد عمه یا خاله خود را باطل سازد
مسئله دیگر جایز نیست از برای زوج حرّه
اینکه عقد نکاح دایمی یا منقطع بر کنیز نماید
بدون اذن زوجه پس اگر عقد کند بدون اذن زوجه
انعقد باطل باشد و بعضی گویند که عقد موقوف
میشود بر رضای زوجه چه هرگاه رضا دهد
ممضا و صحیح باشد و اگر رضا ندهد باطلست
و اما زوج حرّه غیر دایمی آیا میتواند که عقد غیر دایمی

بر کنیز نماید بی اذن آن حرّه یا نه خلافی دارد و
هرگاه زوج کنیز بر حرّه عقد نماید و حرّه نمیداند
که او زوج کنیز است پس حرّه مسلط است بر فسخ
عقد خودش اگر خواهد عقد خود را فسخ نماید
مسئله دیگر نمیرسد بزن اینکه بحث و اعتراض کند
بر زوج خود هرگاه سه زن دیگر حرّه بخواهد
یا تسرّی نماید یا متعه کند بچندین زن دیگر که
همه حرایر باشند بلی هرگاه زوج حرّه بحرّه دیگر
تزویج کند التماس کند از او اینکه عدالت کند
در نفقه و قسمت شبها و ظلم و جور نکند در
کارها و ترجیح و تفوّق ندهد یکی را بر آن دیگر
و استمالت کند او را بملاطفه و رعایت او
مسئله دیگر واجب نیست بر زوجه شیر دادن
بطفل بلی سنّتست از برای مادر اینکه شیر

دهد ولا مادادن شیر لبا و آن از روز ولادت است
تا سه روز پس واجبست بر مادر دادن آن بطفل
خصوصًا شیر دو روز اول چه طفل بدون خوردن
لبا زنده نمیماند در اغلب و هرگاه پدر دایه بگیرد
از برای شیر دادن و مادر بگوید که اجرت دایه را
بمن بده و من شیر دهم پس مادر اولی است از آن دایه
و بعضی قایل شدند باینکه واجبست بر پدر که بمادر
بدهد هرگاه راضی شود بقدر اجرت دایه اما اگر
زیادتر از اجرت دایه بطلبد واجب نیست بر
پدر که بدهد و اما کنیز ام ولد پس میرسد باقا
اینکه جبرش کند بر ارضاع ولدش یا غیر او چه
منافع کنیز از آقاست و حکم طفل زوجه دایمیست
در اینکه واجب نمیشود بر زوجه شیر دادن بغیر
از لبا مگر آنکه در عقد متعه شیر دادن را شرط

نمایند برای او **مسئله** از جمله حقوق زن حضانت است
و حضانه عبارتست از نگاه داشتن طفل است
و تربیت او و بجا آوردن آنچه متعلق است
بتربیت طفل از مصالح مثل بستن او در گهواره
و سرمه در چشم او کشیدن و شستن جامهای او
و مانند آن که بزنان لایق تر است و سزاوارتر
پس هرگاه زن و شوهر از هم جدا شوند و طفلی
داشته باشند و در حضانه او نزاع نمایند
مادر سزاوارتر است بحضانه پسر تا بدو سال
و دختر تا بهفت سال و بعضی گفته اند تا به نه
سال و بعضی گفته اند که تا شوهر کند و بعضی
گفته اند که پسر و دختر تا بهفت سال لیکن قول
اول اصح و اشهر است پس بعد از دو ساله پسر
و هفت ساله دختر پدر اولی باشد و هرگاه مادر

بشوهر رود قبل از انقضاء مدت مذکوره
حضانه او ساقط میشود و هرگاه پدر مسلم باشد
و مادر کافر یا دیوانه باشد حضانه ندارد
و هرگاه پدر حر و مادر کنیز باشد نیز حضانه ندارد
و اختیار با پدر است و هرگاه پدر بمیرد مادر
اولیست از جد و وصی و غیر ایشان و مادر آزاد
و مسلمان اولیست از پدر بنده و کافر و اگر پدر
و مادر نباشد جد پدری اولیست از سایر خویشان
و بعد از و هر که سزاوارتر است بمیراث و جده
اولیست از خواهران و مادر پدر را اولیست از مادر
مادر و خواهر پدری و مادری یا پدری تنها
اولیست از خواهر مادری و عمه و خاله برابراند
و اگر جماعتی که در حضانه برابرند نزاع نمایند
قرعه بیندازند و اگر ولی از حضانه ابا نماید

یا غایب باشد منتقل میشود حضانه بکسی که
بعد از او ولی باشد و اگر باز گردد حق او
رجوع میکند و حضانه تا بحد بلوغ است چه
ولد بالغ رشید اختیار دارد که تنها باشد یا نزد
هر کدام که خواهد برود **فصل در احکام زنان در**
طلاق هر زن حره که سه مرتبه مطلقه شود
بطلاق عده یا بطلاق سنت بعد از طلاق
سوم حرام میشود بر شوهر اول مادام که بعقد
نکاح دایمی شوهر دیگر برود و باید که آن شوهر
دیگر که او را محلل گویند بالغ باشد و وطی کند
آن زن را در قبل چنانچه حشفه غایب شود اگر
چه انزال نشود و هر کنیزی که دو بار طلاق
داده شود نیز حرام گردد تا آنکه بنکاح دیگری
برود بدستور مذکور و وطی اقا کافی نیست

واگر چنانچه مالک زوجه شود حلال نمیشود
بی محلل و طلاق عده آنست که زنی را که دخول
شده طلاق گوید بشرایط طلاق و قبل
از آنکه عدهٔ او بسر آید رجوع کند و وطی نماید
پس طلاق دهد او را در طهری دیگر و قبل
از آنکه از عده بدر رود نیز رجوع کند و
وطی نماید باز طلاق دهد در طهر دیگر چه
بعد ازین طلاق سیوم حرام میشود بر او بدون
محلل و هرگاه بعد از محلل نکاح کند و باز طلاق
دهد مثل مرتبهٔ اول نیز در مرتبهٔ سیوم حرام
میشود بی محلل اما بعد از طلاق نهم حرام
مؤبد میشود و طلاق سنت آنست که بشرایط طلاق
طلاق دهد او را و بگذارد تا از عده بدر رود
پس بعقد تازه بنکاح در آورد و این زن بعد از

نه طلاق حرام مؤبد نمیشود لیکن بعد از هر سه
طلاق محتاج میشود بمحلل چنانچه مذکور شد

فصل در ذکر احکام زنان در عده نگاه داشتن

زن مطلقه هرگاه مدخول بها نباشد عده ندارد
اگر چه با هم بخلوت رفته باشند بلکه عده واجب
میشود بر مطلقه بفرو رفتن حشفه زوج در
قبل یا در دبر بها و اگر چه خصی باشد و کلهٔ ذکر
بریده که خصیه داشته باشد نزدیکی نماید با زن
بعضی گفته اند که عده واجبست بجهت آنکه ممکن است
که بمساحقه آبستن شود و عده زن حره که مدخول
بها باشد و آبستن نباشد هرگاه حیض او بقاعده
بیاید سه طهر است بشرط آنکه طهر آخر تمام شود
و بعد از آن حیض به بیند و طهر طلاق معتبر است
اگر چه یک لحظه باشد و اگر چنانچه بعد از طلاق

بلا فاصله حیض به بیند طلاق صحیح است اما
آن طهر معتبر نیست و در طهر و حیض قول زن
معتبر است و اقل زمان سه طهر و بیست و شش
روز و دو لحظه است که لحظه آخر جزء عده
نیست بلکه دلیلست بر تمام شدن عده و هرگاه
حیض او نیاید و او در سن حیض باشد عده
او سه ماه است و عده نیست بر یائسه و صغیره
و هرگاه مطلقه بعد از یک حیض یائسه شود دو
ماه تمام کند و مضطربه رجوع کند بتمییز
یا بعادت اهل خود و اگر نباشد بسه ماه عده
بدارد و اگر شک کند در حمل بعد از عده اعتبار
ننماید و جایز است که بشوهر دیگر رود و اگر
پیش از انقضاء عده باشد جایز نیست و اگر بعد از
رفتن بشوهر دیگر حمل ظاهر شود آن نکاح باطل

میشود **مسئله** هرگاه صاحبه عده بسه ماه در
عرض آن سه ماه یکبار یا دو بار حیض بیند باید که
انتظار سه طهر بکشد پس اگر قبل از انقضای مدت
حمل سه طهر بعمل آید عده او منقضی میشود و الا
صبر کند تا نه ماه بنا بر اشهر یا تا یکسال بنا بر قول
دیگر پس اگر بزاید یا سه طهر بعمل آید عده او
منقضی میشود و الا عده بسه ماه از سر بگیرد
بعد از نه ماه بنا بر قول اشهر یا بعد از یکسال بنا
بر قول دیگر **مسئله** عده مطلقه حره هرگاه آبستن
باشد وضع حمل است اگرچه در عقب طلاق
بیک لحظه باشد خواه آن حمل تمام باشد یا ناقص
اگرچه علقه باشد بشرط آنکه معلوم شود که
حملست و اگر زوج بمیرد در عده رجعیه عده
وفات از سر گیرد و در عده باین همان را تمام کند و مقدا

عدة وفات بعد از این مذکور میشود وعدة رجعیه
آنست که در طلاق رجعی باشد وطلاق رجعی
عبارتست از طلاقی که رجوع از طلاق برای زوج
جایز باشد بدون عقد تازه وآن هر طلاقی که غیر
باین باشد وطلاق باین آنست که رجوع از طلاق
برای زوج جایز نباشد مگر بعقد تازه یا بعقد
ومحلل وآن در شش موضع باشد اول طلاق زنی
که دخول بآن نشده باشد دوم طلاق یائسه
یعنی زن پیر که از سال حیض گذشته باشد سوم
طلاق صغیره یعنی زنی که کمتر از نه سال باشد
چهارم طلاق مختلعه یعنی زنی که در عوض
مهر مطلقه شده بسبب کراهت زن و نخواستن
او شوهر را پس مهر داده وطلاق گرفته پنجم
طلاق مبارات وآن مثل مختلعه است الا اینکه

کراهت از هر دو جانب باشد واین هر دو باین میشود
مادام که رجوع بانچه در عوض طلاق داده
بودند ننمایند چه هرگاه در عوض رجوع کنند
جایز است که زوج رجوع کند بزوجیت ایشان
ششم طلاق سیوم بعد از دو رجعه اگر زوجه
حره باشد وطلاق دوم اگر کنیز باشد ودر هر
پنج قسم اول از اقسام باین مذکوره جایز است
از برای زوج اینکه زوجه را به عقد جدید
بخواهد بی محلل هرگاه زوجه راضی شود الا
در قسم آخر که جایز نیست بدون محلل چنانچه
قبل از این مذکور شد فایده بعض علما حصر
کردند عدة باین را در بنیست ولیك قسم اول
عدة وفاتست دوم وسیوم عدة زن لال وعدة
زن کر هرگاه حرام مؤبد شوند بر زوج بسبب

قذف چهارم عدهٔ زوجه که شیر داده باشد
بزوجه دیگر پنجم عدهٔ ملاعنه ششم عدهٔ زوجه
شوهر مرتد از فطره هفتم عدهٔ مختلعه هشتم
عدهٔ مبارات نهم عدهٔ طلقه سیوم حرهٔ دهم عدهٔ
طلقه دوم کنیز یازدهم عدهٔ عمه وخاله هرگاه
اختیار فسخ نکاح خود کنند نزد عقد کردن
شوهر ایشان بر دختر برادر یا دختر خواهر بنا
بر قول بجواز فسخ عقد نکاح خود دوازدهم
عدهٔ دختر برادر زوجه یا دختر خواهر او هرگاه
عمه یا خاله فسخ کنند نکاح ایشان را سیزدهم
عدهٔ فسخ نکاح بسبب عیوب مرد چهاردهم
عدهٔ فسخ نکاح بسبب عیوب زن پانزدهم عدهٔ
کنیز هرگاه فروخته شود یا شوهر او فروخته
شود و بایع یا مشتری اختیار فسخ نکاح نماید

شانزدهم عدهٔ حرهٔ هرگاه زوج او تزویج کند
بکنیز بر سر او واختیار فسخ نکاح خود نماید هفدهم
عدهٔ حرهٔ هرگاه بر سر کنیز نکاح کند واختیار فسخ
عقد خود نماید هیجدهم عدهٔ حرهٔ مسلمه هرگاه
بر سر زوجه کتابیه تزویج کند وحرهٔ مسلمه
اختیار فسخ عقد خود نماید نوزدهم عدهٔ کنیز
هرگاه بر سر حرهٔ داخل شود در نکاح وحرهٔ
اختیار فسخ عقد کنیز نماید بیستم عدهٔ کنیز هرگاه
آزاد شود واختیار فسخ نکاح زوج خود نماید
بیست ویکم عدهٔ کنیزی که شوهر او غلام آقای
او باشد وآقا امر باعتزال وجدائی کرده باشد
فقیر گوید که بعضی از اقسام عدهٔ باین داخل در این
بیست ویکقسم نشده چه عدهٔ متعه نیز باین است
وعدهٔ موطوءه بوطی شبهه باین است وعدهٔ حرهٔ

هرگاه مملوک تدلیس نماید خود را بحرّ و تزویج او
نماید و آن حرّه بعد از علم اختیار فسخ کند نیز از
اقسام باین است مگر آنکه صاحب این حصر در
عیوب داخل کرده باشد لیکن خلاف متعارف
فقهاست چه متعارف فقها اینست که مسائل
عیب را جدا و مسایل تدلیس را جدا میشمارند
با وجود آنکه اگر خواهیم که بعض اقسام را
در بعض دیگر داخل کنیم اقسام کمتر از بیست و یک
میشود و عدّه زوجه حرّه در وفات زوج
هرگاه آبستن نباشد چهار ماه و ده روز است
اگرچه صغیره یا یائسه یا متعه باشد یا مدخول
بها نباشد یا زوج صغیر باشد و اگر آبستن باشد
عدّه بدارد با بعد الاجلین یعنی بهر کدام که
دورتر باشد از زائیدن و مدت مذکور و واجب است

بر او در مدت عده حداد و آن عبارتست از
ترک کردن زینت و خوش بو در بدن و جامه و
جامه رنگین نپوشد مگر سیاه یا کبود و پای و
سر را بحنا رنگ نکند و سیاهی بابرو و سرمه
بچشم نکند و سفیداب در روی نمالد و زیور
طلا و نقره خود را نیاراید و جامهای اعلا
نپوشد اگرچه صغیره یا ذمیه باشد و اظهر اینست
که حداد از کنیز ساقط باشد و هرگاه زوج
در سفر بمیرد از حین رسیدن خبر عده وفات
بدارد نه از حین موت مسئله دیگر عده کنیز مدخول
بها در طلاق هرگاه آبستن نباشد دو طهر است
که حیض بعد از طهر دوم به بیند و اقل زمان
آن سیزده روز و دو لحظه است و اگر کنیز مطلقه
در سن حیض باشد و حیض نه بیند یکماه و نیم

عده بدارد واگرچه زوج او حر باشد واگر آبستن
باشد عدهٔ او بوضع حملست مانند حره ودر وفات
اگر آبستن نباشد بدو ماه وپنج روز عده بدارد
واگر آبستن باشد با بعد الاجلین یعنی بهر کدام
که دورتر باشد از زاییدن ودو ماه وپنج روز
واگر کنیز آزاد شود در عدهٔ وفات زوج تمام
کند عدهٔ آزاده را واگر کسی زوجهٔ خود را بخرد
استبرا او نیست وکنیز ام ولد بجهت وفات
آقای خود که ولد او از آن آقاست عده بدارد
بچهار ماه وده روز وهرگاه آقا بشوهر داده
باشد وآن شوهر بمیرد نیز بچهار ماه وده روز
عده بگیرد بدستور عدهٔ حره فصل در نفقه
عده واجبست در تمامی عدهٔ رجعیه دادن
نفقه زوجه از خوراك وپوشش وخانه سکنی

اگرچه کنیز باشد یا ذمیه ودر عدهٔ باین خواه مطلقه
بطلاق باین باشد وخواه غیر مطلقه مانند عدهٔ
متعه وغیرها از اقسام باینات که قبل ازین مذکور
شده نفقه دادن واجب نیست مگر آنکه آبستن
باشد وهمچنین در عدهٔ وفات نفقه دادن
از مال شوهر متوفی واجب نیست بر ورثه که
بدهند هرگاه حامله نباشد اما اگر حامله باشد
خلافی دارد بعضی قایلند باثبات وبعضی
بنفی اما علامه علیه الرحمه در مختلف قایل شده
بوجوب دادن نفقه از مال حمل نه از مال میت
وحرامست بر زوج بیرون کردن زوجهٔ مطلقه
در عدهٔ رجعیه از آن خانه که در وقت طلاق
در آن نشسته باشد مگر آنکه فحشی از او ظاهر
شود واقل فحش آنست که ایذا کند اهل او را

زبان درازی کند برایشان یا آنکه آن خانه زیاد
باشد بر آن زن و مناسب حال او نباشد و حرام است
بر زوجه بیرون آمدن از خانهٔ زوج که در
وقت طلاق در آن نشسته بود و اگرچه در وقت
حج سنتی باشد مگر باذن او و اما در حج واجبی پس
میتواند بیرون آید بی اذن او و هرگاه آن خانه
که در وقت طلاق ساکن بوده در آن کمتر باشد
از آنچه لایق است باو پس در این صورت میرسد
بزن که بطلبد خانه که لایق باشد بحال او و
هرگاه محتاج شود به بیرون آمدن بجهت
غسل و مانند آن بیرون آید بعد از نصف شب
و برگردد قبل از طلوع صبح و بر باین حرجی و
منعی نیست در بیرون آمدن و شب بیرون
خوابیدن چه باین هرجایی که خواهد میتواند

برود و هرجایی که خواهد بخوابد اگرچه آبستن
باشد **فصل در احکام مختلعه** و مبارات مختلعه
زنیست که شوهر خود را نخواهد پس مهر یا غیر
مهر را اگرچه زیادتر از مهر باشد باو میبخشد
تا طلاق دهد او را و مباراة زنیست که نه
او شوهر را خواهد و نه شوهر او را پس مهر
خود را یا قدری از آن میبخشد تا طلاق بگیرد
و باید که زیادتر از مهر ندهد و اگر بدهد حلال
حلال نیست از برای زوج آنکه بگیرد و هردو
باین میشوند از شوهر بوقوع صیغه و نمیرسد
از برای شوهر اینکه رجوع کند بزوجیت اینها
مگر آنکه زن خودش پشیمان شود و رجوع کند
در عوض یعنی و اینکه بخواهد آنچه بخشیده باشد
و بطلبد آنرا قبل از تمامی عده چه در این صورت

میرسد بشوهر آنکه رجوع کند بزوجیت و
هرگاه عده بدر رود نمیرسد بزن آنکه رجوع
کند و بطلبد عوض خود را زیرا که بعد از انقضا
عده نمیرسد بزوج اینکه رجوع کند بزوجیت
و رجوع زن در عوض جایز است در وقتی
که رجوع از برای زوج جایز باشد و جایز نیست
از برای وکیل زوجه اینکه خلع کند موکله
خود را بر زیادتر از مهر بدون اذن موکله
و همچنین جایز نیست از برای وکیل زوج اینکه
خلع کند بکمتر از مهر بی اذن زوج پس اگر
وکیل زوجه فدیه را زیاد کند از قدر ماذون
یا وکیل زوج کم کند خلع و فدیه باطل باشد و خلع
و مبارات بر زوجه دایمی واقع میشود نه بمتعه
مسئله هرگاه عده مختلعه و مبارات بگذ

رود و بعد از آن پشیمان شود و بخواهند
یکدیگر را جایز است از برای زوج اینکه نکاح
کند او را بعقد تازه بدون محلل بخلاف
مطلقه سه مرتبه چه زوج نمیتواند نکاح کند
او را بدون محلل چنانچه گذشت فصل در
بیان حکم زن در ظهار حرامست بر مرد اینکه ظهار
کند زوجه خود را و هرگاه مرتکب شود و ظهار
بگوید یعنی بگوید بزن خود که اَنتِ عَلَیَّ کظهر
امّی یعنی تو بر من مثل پشت مادر منی یا اَنتِ
منّی کظهر امّی یعنی تو از من مثل ظهر مادر منی
و امثال این عبارات معتبره در ظهار با شرایط
معتبره مقرره حرام میشود بر او وطی با زوجه
تا کفاره بدهد و بعضی گفته اند که بوسه کردن
و دست مالیدن بر اعضای زوجه نیز حرام

میشود و هرگاه زوج مستمر شود بر عمل کردن
بموجب ظهار و کفاره ندهد پس اگر زوجه
صبر کند بحثی نیست و اگر زوجه صبر نماید بحاکم
شرع بگوید تا حاکم مخیر سازد زوج را میانه
کفاره دادن یا طلاق نمودن و مهلت دهد
باو از حین مرافعت تا سه ماه پس اگر سه ماه بگذرد
و اختیار یکی از آن دو امر نموده باشد حبس کند
او را و تنگ گرداند بر او در چیزی خوردن و
آب آشامیدن تا به تنگ آید و اختیار کند یک
امر از آن دو امر و باید که حاکم جبر نکند او را بر
اختیار و تعیین یک امر از آن دو امر و طلاق نگوید
از جانب او فصل در بیان حکم زن در ایلا و ایلا
عبارتست از قسم خوردن زوج بر ترک وطی
زوجه بعبارت صریحه معتبره در ایلا بیش تر از

چهار ماه پس هرگاه ایلا بشروط مقرره واقع
شود و زوجه صبر نماید بحثی نیست و اگر صبر
نکند بحاکم شرع بگوید و باید که حاکم مخیر سازد
زوج را در میان آنکه رجوع بزن کرده
دخول کند یا طلاق بگوید و مهلت دهد
باو از حین مرافعت تا چهار ماه خواه حر
باشد یا مملوک و زوجه حره باشد یا کنیز پس اگر
بزن رجوع کند کفاره دادن بر او واجب میشود
و اگر طلاق دهد آن طلاق رجعی باشد یعنی مادام
که زن در عده باشد میتواند که رجوع کند و هرگاه
مدت چهار ماه بگذرد و اختیار یک امر از آن
دو امر مذکور ننماید حاکم شرع او را حبس کند
و تنگ گرداند بر او خوردن و آشامیدن را
تا به تنگ آید و یک امر از آن دو امر اختیار نماید و

اکر چنانچه اهمال نماید تا مدت ایلا بکذرد کفاره
ساقط میشود وحکم ایلا باطل میکردد واکر
وطی کند بسهو یا در حالت جنون یا بشبهه
ایلا نیز باطل میشود وکفاره ساقط میکردد

فصل در احکام لعان یعنی ملاعنه

هرکاه زوج قذف کند یعنی دشنام دهد
زوجه عفیفه خودرا یا دعوی مشاهده وکواهی
بران نداشته باشد یا انکار کند فرزند اورا
که بعد از شش ماه از زمان دخول تا به ده ماه
بهم رسیده باشد باید که ملاعنه کنند چنانچه
هردو نزد حاکم شرع رفته مرد بدست راست حاکم
وزن بدست راست مرد بایستد وحاکم پشت بقبله
رو بآن کرده وعظ ونصیحت نماید در حضور جمعی
کثیر از مسلمانان چنانچه بکوید از خدا بترسید و

بدانید

بدانید که عذاب آخرت سخت تر از عذاب دنیا و ناشد
آن هرکاه نصیحت نشنوند مرد چهار بار بکوید
اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به
یعنی کواهی میدهم بخدا که من از راست کویانم در
آنچه نسبت دادم باو وبعد از آن بکوید لعنة الله
علی ان کنت من الکاذبین یعنی لعنت خدا بر من
اکر از دروغ کویان باشم وچون مرد اینهارا
بکوید حد ازو ساقط کردد وواجب میشود بر
زن اما هرکاه زن نیز خواهد که حدرا از
خود ساقط کند پس چهار بار بکوید اشهد
بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به یعنی کواهی
میدهم بخدا که بدرستی که او از دروغ کویانست
در آنچه نسبت بمن داده پس بکوید غضب الله
علی ان کان من الصادقین یعنی غضب خدا بر

من اکر او از راست کویان باشد و هرکاه زن
چنین بکوید حد از وی نیز ساقط میشود و حرام
مؤبد بر زوج کردد و فرزند منتفی میشود از زوج
نه از زوجه یعنی نه زوج میراث میبرد از آن
فرزندی که نفی کرده بلعان و نه آن فرزند میراث
میبرد از زوج و هرکاه زوج در اثنای شهادت
نکول کند از قسم خوردن یعنی قبول نکند که بدستور
مذکور قسم بخورد یا بکوید دروغ کفتم حد بر او
ثابت میشود و زوجه حرام نکردد بر او و اکر
زن اقرار کند یا نکول از قسم خوردن نماید رجم
کنند او را و حرام نکردد **فصل در احکام**
زنان در شهادات باید دانست که شهادت
زنان بتنهایی یعنی چهار زن بی مرد مقبول و
مسموع میشود در بکارت و حیض و نفاس و

ولادت

مگر دروغی زوج تکذیب کند نفس خود را و معترف شود که آن
فرزند اوست پس در این صورت آن فرزند میراث میبرد از زوج
اما زوج میراث نمیبرد از آن فرزند م

ولادت و استهلال یعنی بودن مولود زنده
در حین ولادت باعتبار شنیدن صدای او و
در هر چیزی از زنان که دیدن آن چیز از برای
مردان جایز نباشد مانند عیوب باطنه و در
قبول شهادت ایشان تنها بر رضاع خلافست
اقرب اینست که مقبول باشد و در غیر آنچه مذکور
شد شهادت ایشان بی مرد مقبول و مسموع نیست
اما هیچ یک از آنچه مذکور شد ثابت میشود بتمامها
کمتر از چهار زن الا در چیز اول شهادت دادن
بر استهلال طفل در وقت زاییدن چه اکر چهار
زن شهادت دهند بر آن رصد ادم تمام برای
آن مولود ثابت میشود از میراث و اکر سه زن
شهادت دهند سه ربع ثابت میشود و اکر دو
زن شهادت دهند نصف و اکر یک زن شهادت

دهد یکربع ثابت میشود دویم شهادت دادن
بر وصیت اگر چهار زن شهادت دهند کل
وصیت ثابت میشود واگر سه زن شهادت
دهند سه ربع وصیت ثابت میشود واگر دو
زن نصف واگر یکزن ربع فایده بعض حقوق
ثابت نمیشود مگر بشهادت چهار مرد عادل و
بکمتر ازان ثابت نمیشود وآن لواطه است ومساحقه
زنان وبعضی بچهار مرد عادل وبسه مرد عادل
ودو زن ثابت میشود وآن زنای موجب رجم است
وبعضی بانچه مذکور شد ثابت میشود وآن زنای
موجب جلد است فایده دیگر هیچ چیز از حقوق الله
ثابت نمیشود بشهادت یکمرد ودو زن ونه بیک
شاهد ویمین مدعی ونه بشهادت زنان تنها
هرچند بسیار باشند واما حقوق الناس پس آنها

سه قسم است قسم اول آنست که ثابت میشود بشهادت
دو مرد تنها وبشهادت یکمرد ودو زن وشهادت
یکمرد وقسم خوردن مدعی وبشهادت چهار زن
بی مرد وآن عبارتست ازانچه در اول این فصل
مذکور شد اگرچه بعضی تجویز نکردند قبول شهادت
مردان بر چیزی که جایز نباشد از برای مردان
نظر کردن بسوی آن مانند بکارت وامور باطنه
زنان لیکن قول اول اقربست قسم دویم آنست
که ثابت نمیشود مگر بشهادت دو مرد عادل و
آن طلاقست وخلع ورده وقذف وشرب خمر و
حد السرقه وزکوة وخمس ونذر وکفاره واسلام
وبلوغ وولاء وتعدیل وجرح ووکالت ووصی
بودن ونسب ودیدن ماه ودر ثبوت عتق و
نکاح وعفو کردن از قصاص خلافست بعضی

میکویند که اینها نیز ثابت نمیشوند الا بشهادت دو
مرد عادل و بعضی میکویند که بشهادت یکمرد و
دو زن نیز ثابت میشوند و این قول اظهر است قسم
سیوم انست که هم بدو مرد و هم بیکمرد و قسم خوردن
مدعی ثابت میشود و آن جمیع اموالست و معاملات
مالی مانند قرض و قراض و بیع و شرا و جمیع
معاوضات مانند صرف و سلم و صلح و اجارات
و مساقات و رهن و وصی بودن و وصیت و جنایت موجب
دیه و غصب و غیر آن از مالیات و بعضی میکویند
که جمیع مالیات چنانچه بامور مذکوره ثابت میشود
بدو زن و قسم خوردن مدعی نیز ثابت میشود
و در وقف بعضی تردد کرده اند لیکن اظهر اینست
که وقف نیز ثابت میشود بیکمرد و دو زن و بیکمرد
با قسم خوردن مدعی فایده دیکر بعض امور مشتمل

ودو زن وهم بیکمرد

بر حق الله و حق الناس باشد مثل دزدی آنچه حق
الناس باشد مثل مال پس ثابت میشود بشهادت
یکمرد و دو زن و بشهادت یکمرد و قسم خوردن
مدعی و آنچه حق الله باشد مانند حد یعنی بریدن
دست پس آن ثابت نمیشود مکر بدو مرد عادل

فصل در بیان احکام زنان در میراث

بباید دانست
که حکم زنان در میراث بردن مثل حکم مرد است
یعنی چنانکه مردان میراث نمیبرند مکر بسه شرط
شرط اول انکه کافر نباشند هرکاه که ان شخصی
که از و میراث میبرند مسلم باشد یعنی زنان
کافر از میت مسلم میراث نمیبرند اما اکر همه
کافر باشند میراث از یکدیکر میبرند هر چند
مذاهب ایشان در کفر مختلف باشد شرط
دویم اینکه مملوک نباشند هرکاه وارث حر

زنان نیز میراث نمیبرند بلکه بسبب شرط

بغیر از ایشان باشد اما اگر وارث حر نباشد وارث
مملوک را از اصل مال میت میخرند بر سبیل جبر از
آقای او و اگر آقا بفروختن آن وارث راضی نباشد
و میراث را باو میدهند و این حکم در پدر و مادر
اجماعیست و در غیر ایشان خلافی دارد و
مشهور اینست که هر وارثی که باشد خواه اولاد
و خواه برادران و اجداد و خواه اعمام و اخوال
هرگاه وارث با ایشان منحصر باشد بر سبیل جبر
از ترکه میت میخرند و آزاد میکنند و باقی مال را
باو میدهند و در باب ابتیاع زوجه روایت
صحیح هست که بعض فقها عمل کرده‌اند بمضمون
آن و حمل کرده‌اند زوج را بر زوجه بطریق
اولویت شرط سیوم اینکه قاتل و کشنده نباشد
چه اگر مادر فرزند خود را بکشد یا دختر پدر

خود را

خود را یا زن شوهر خود را بکشد و همچنین
سایر خویشان میراث از مقتول نمیبرند و میراث
مقتول بوارثان دیگر که غیر قاتل باشند منحصر
میشود هر چند از قاتل دورتر باشند و زنان
نیز مثل مردانند در اینکه میراث میبرند بسبب
قرابت نسبی و سببی و قرابت نسبی منحصر است
بسه مرتبه مرتبهٔ اول مادر میت و دختران
اویند هر چند پایین روند یعنی دختران دختران
و دختران دختران دختران و همچنین مرتبهٔ
دوم خواهران میت و دختران ایشانست و
همچنین جدات او هر چند بالا روند یعنی جدهٔ
میت و جدهٔ مادرش و جدهٔ پدرش و جدهٔ جدهٔ
و همچنین مرتبه سیوم عمات و خالات و دختران
ایشانست هر چند پایین روند یعنی دختر عمه

هر چند پایین روند یعنی دختران خواهران و دختران دختران خواهران ایشان

ودختر دختر عمه ودختر دختر دختر عمه و
همچنین دختر خاله ودختر دختر خاله و
دختر دختر دختر خاله وهمچنین ومعنی
بودن اینها سه مرتبه اینست که تاکسی از اهل
مرتبهٔ اول باشد هیچ چیز نمیرسد بصاحبان
مرتبه دویم وتاکسی از صاحبان مرتبه دوم
باشد هیچ چیز بصاحبان مرتبهٔ سیوم نمیرسد
مثلا خواهر میت با وجود مادر ودختر میراث
نمیبرد وعمه وخاله با وجود خواهر وجد
میراث نمیبرد وقرابت سببی مخصر است بر دو جهت
چنانچه مذکور میشود پس نقل کنیم هر مرتبه
از مراتب مذکوره بتفصیل که بچه نحو میراث
میبرند پس میگوییم که تفصیل مرتبه اول چنین است
که هرگاه کسی بمیرد ووارث او منحصر باشد بماد

کل مال او از مادر خواهد بود واگر پدر با
مادر باشد پس ثلث مال از مادر باشد وباقی
از پدر بشرط اینکه پدر دو پسر یا یک پسر و
دو دختر یا چهار دختر که برادران وخواهران
میت اند نداشته باشد واگر دو پسر یا یک پسر
ودو دختر یا بیشتر یا چهار دختر یا بیشتر داشته
باشد پس در این صورت یک سدس ترکه از
مادر باشد وپنج سدس از پدر بجهت اینکه
وجود این جماعت مانع امر میشود از اینکه زیاده
بر سدس باو برسد هرچند چیزی بایشان
از میراث نمیرسد بشرط آنکه این جماعت
کافر یا مملوک نباشند وپدر زنده باشد و
اگر این شروط محقق نشود باینکه کمتر باشند
یعنی یکپسر تنها یا یک پسر ویک دختر یا سه دختر باشند

یا اینکه کافر یا مملوك باشند پس در این صورت حاجب
نخواهند بود و وجود ایشان در حکم عدم است
وثلث مال بام میرسد ودو ثلث مال از پدر است
واکر با مادر میت زوج باشد پس نصف مال
از زوج خواهد بود ونصف دیکرش از مادر است
واکر با مادر میت زوجه باشد پس ربع مال
از زوجه باشد وتتمه که سه ربع باشد از مادر است
واکر با مادر میت هم پدر باشد وهم زوج پس
نصف مال میت از زوج باشد وثلث آن از مادر است
اکر حاجبان اخوه که مذکور شده اند بآن شروط
نباشد وباقی مال از پدر راست واکر حاجب باشد
پس سدس مال بمادر میرسد ونصفش از شوهر
وانچه باقی میماند از پدر راست واکر با مادر میت
هم پدر باشد وهم زوجه پس زوجه ربع مال

میرسد وثلث مال از مادر راست اکر حاجب نداشته
باشد وانچه باقی میماند از پدر راست واکر حاجب داشته باشد
پس سدس مال از مادر باشد وربع ان از زوجه
وانچه باقی میماند از پدر و واکر دختر تنها بماند
پس کل مال از او باشد واکر دو دختر یا بیشتر
باشند کل مال را بالسویه بخش میکنند واکر با
دختر خواه یکی باشد وخواه متعدد پسر باشد
یکی یا متعدد پس از پسر دو رسد باشد واز دختر
یکی رسد واکر از میت مادر و اولاد بماند پس
پس سدس مال از مادر باشد وباقی از اولاد است
باین تفصیل که اکر یك پسر باشد جمیع مال از مادر
باشد وباقی از اولاد است باین تفصیل که اکر
یك پسر باشد جمیع مال ماعدای سدس مادر
باو میرسد واکر دو پسر یا بیشتر باشند پس جمیع

مال را ما عدای سدس مادر بالسّویّه قسمت کنند
واگر ذکور و اناث باشند پس ما عدای سدس
مادر را باین نحو قسمت کنند که از ذکر دو رسد
باشد و از انثی یک رسد و اگر چنانچه اولاد اناث
باشند پس اگر منحصر بیک دختر است ربع مال
از مادر باشد بعد از ردّ و سه ربع دیگران
دختر است و اگر دو دختر یا بیشتر باشند پس خمس
مال از مادر باشد بعد از رد و باقی مال بر سر
دخترها بالسّویّه قسمت میشود و اگر با مادر میّت هم
اولاد و هم پدر باشد پس در اینجا این تفصیلی
هست باین قسم که اگر اولاد منحصر بیک پسر باشند
سدس مال از مادر باشد و یک سدس دیگر از
پدر و باقی مال که چهار سدس است از پسر
باشد و اگر دو پسر یا بیشتر باشند پس از مادر

و پدر نیز هر کدام یک سدس مال خواهد بود
و چهار سدس دیگر بر سر اولاد بالسّویّه قسمت
میشود و اگر اولاد ذکور و اناث باشند پس
بهر یک از پدر و مادر یک سدس میرسد و چهار
سدس دیگر بر سر اولاد قسمت میشود با نثی
یک رسد و بذکر دو رسد و اگر کل اولاد اناث
باشند پس اگر منحصر باشند بیک دختر ترکه را بپنج
حصّه قسمت کنند که سه حصّه آن از دختر
باشد و یکحصّه از پدر و یکحصّه از مادر با
عدم حاجب و اگر چنانچه حاجب باشد ترکه را
بشش حصّه قسمت کنند سه حصّه از دختر
باشد و یکحصّه از پدر و یکحصّه از مادر
و یکحصّه دیگر که میماند بچهار حصّه قسمت
کنند که سه حصّه آن از دختر باشد و یک حصّه

از پدر و اگر چنانچه اولاد [illegible] منحصر بیک دختر
نباشند پس پدر یک سدس و مادر یک سدس میبرد و
تتمه ترکه که دو ثلث باشد بر سر دخترها بالسویه
قسمت میشود و اگر با وجود اولاد از میت و پدر
و مادر زوج یا زوجه بماند پس زوج ربع مال
میت را میبرد و اگر زوجه باشد ثمن و پدر و
مادر هر کدام یک سدس و آنچه باقی بماند از
اولاد باشد **مسئله** هرگاه اولاد نباشند اولاد
اولاد قایم مقام ایشان میشوند هر چند پایین روند
و شریک با پدر و مادر میشوند بنابر مذهب مشهور
و اقرب از ایشان منع ابعد میکند **و تفصیل مرتبهٔ**
دوم چنین است که هرگاه کسی بمیرد و از وی خواهر
بماند کل ترکه از آن خواهر باشد و اگر متعدد
باشند پس اگر همه از یک پدر و یک مادر باشند یا آنکه

همه خواهرهای [illegible] یا همه خواهرهای پدری
باشند ترکه را برسر هم بالسویه قسمت کنند و اگر
چنانچه مختلف باشند پس اگر خواهر مادری
یکی باشد سدس میبرد و اگر متعدد باشند ثلث
و باقی ترکه بخواهر پدری و مادری میرسد خواهر
یکی باشد یا متعدد بنابر قول مشهور و خواهر پدری
حصه از ترکه ندارد با وجود خواهر پدری
و مادری بلی هرگاه خواهر پدری و مادری
نباشد خواهر پدری قایم مقام او میشود و
شریک میشود با خواهر مادری با رد بنابر قولی
و بی رد ~~بنابر قول و بی رد~~ بنابر قول دیگر و
اگر برادر با خواهر باشد پس ذکر دو حصه
میبرد و انثی یک حصه اگر برادر و خواهر هر دو
پدری و مادری یا هر دو پدری باشند و

مثل هم و بالسّویه حصّه میکنند اکر همه یعنی
برادر و خواهر هر دو مادری باشند و اکر
زوج یا زوجه با ایشان باشد پس ربع ترکه
بزوجه میرسد و نصف آن بزوج و حصه
خواهر مادری خواه یکی باشد و خواه متعدد
باو داده میشود از اصل ترکه و باقی ترکه از خواهر
پدری و مادری باشد بآن تفصیلی که کذشت
و خواهرزادها هر چند پایین میروند قایم مقام
خواهرها میشوند در وقتی که خواهر نباشد
و اقرب از ایشان منع ابعد میکند و هر یکی از
از ایشان حصه مادر خود را میبرد و اکر
متعدد باشند و مادر خود شان یکی باشد
حصه مادر بر سر ایشان قسمت میشود و
اکر کسی بمیرد و از وی یک جده بماند کل ترکه از آن

جده

جده باشد و اکر متعدد باشند پس از جده
پدری دو ثلث ترکه باشد و از جده مادری
یک ثلث بنا بر قول مشهور و اکر جد با ایشان
باشد پس دو ثلث ترکه حصه میکنند از ذکر
دو حصه و از انثی یک حصه اکر پدری باشند و یک
ثلث ترکه را بالسّویه حصه میکنند اکر مادری
باشند و اکر جده و خواهر باهم جمع شوند
پس حکم جده پدری مثل حکم خواهر پدری
و مادری باشد و حکم جده مادری مثل
حکم خواهر مادریست و مادر جده و جد جده
قایم مقام او میشوند در وقتی که او نباشد و
اقرب از ایشان منع ابعد میکند و شریک
میشوند با خواهر و خواهرزادها و تفصیل مرتبهٔ
سیوم چنین است که اکر کسی بمیرد و از وی یک عمه

بماند کل ترکه ازان عمه باشد واکر متعدد
باشند بر سرهم بالسویه قسمت میکنند اکر همه
عمات پدری ومادری باشند یا عمات پدری
یا عمات مادری واکر مختلف باشند پس اکر عمه مادری
یکی باشد سدس ترکه ازوست واکر متعدد
باشد ثلث آن وباقی ترکه از عمه پدری ومادری
باشد خواه یکی باشد وخواه متعدد وچیزی
بعمه پدری نمیرسد با وجود عمه پدری و
مادری بلی اکر عمه پدری ومادری نباشد
عمه پدری قایم مقام او میشود وشریک بعمه
مادری میشود وتفصیل حکم خالات مثل
تفصیل حکم عمات اند بلا تفاوت واکر عمات
وخالات باهم جمع شوند پس ثلث ترکه از خالات
باشد اکرچه یکی باشد بنابر قول مشهور ودو

ثلث

ثلث دیکر از عمات واکر با عمات وخالات عم
یا خال باشد پس عم وعمه حصه خود را که دو ثلث
قسمت میکنند از ذکر دو حصه واز انثی یکحصه
وخال وخاله حصه خود را که یك ثلث است
بالسویه قسمت میکنند واکر خالات وعمات نباشند
خاله زادها وعمه زادها هرچند پایین روند
قایم مقام ایشان میشوند ورصد مادر خود را
می برند بان تفصیلی که کذشت واقرب از ایشان
منع ابعد میکند مثلا خاله زاده با عمه میراث
نمیبرد وعمه زاده با خاله میراث نمیبرد وعلی
هذا القیاس بنابر قول مشهور واکر با عمات و
خالات یا اولاد ایشان زوج یا زوجه باشد
پس از زوج نصف ترکه باشد واز زوجه ربع
او وثلث ترکه از خالاتست اکرچه یکی باشد بنابر

قول مشهور و باقی از عمه و عمات است **و اما قرابت سببی**
که قرابت زوجیت باشد پس تفصیلش چنین است
که اگر کسی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و از و
زوجه یا زوج بماند پس ربع مال از زوجه
و نصف از زوج باشد و اگر فرزندی داشته
باشد پس ثمن مال از زوجه خواهد بود خواه
زوجه یکی باشد و خواه متعدد که ربع را یا
ثمن را برسرهم قسمت کنند و ربع از زوج و اگر
وارثی دیگر بغیر از زوجه نباشد بعضی از
علما بر انند که باقی مال رد میشود بر او و بعضی
میگویند که باقی مال از امام است علیه السلم
و اگر وارث بغیر از زوج نباشد مشهور اینست
که تتمه ترکه نیز باو داده میشود و بعضی از امام
میدانند و بعضی تفصیل کرده اند و فرق گذاشته اند

میانه حضور امام علیه السلم و غیبت او **مسئله**
زوجه میراث میبرد از زوج مادام که در عقد
زوج باشد هر چند دخول واقع نشود و مطلقه
رجعیه حکم زوجه دارد نیز میراث میبرد
مسئله اگر کسی در مرض موت زن بگیرد میراث
و مهر او مشروط است بدخول پس اگر دخول
واقع شود زوجه هم میراث میبرد و هم مهر
و اگر بمیرد قبل از دخول عقد باطل میشود
و نه مهر بزن میرسد و نه میراث **مسئله**
هرگاه زن مملوک خود را تبرعاً ازاد کند
میراث آن معتق و اولاد او از آن زن باشد
هرگاه وارثی از خویشان نسبی نداشته باشد
اما اگر معتق زوج یا زوجه داشته باشد و بر
پس در این صورت زوج حصه خود را که نصف

باشد و زوجه رصد خود را که ربع باشد
میبرد و تتمه از معتقه است **فصل در بیان بعض
مسایل حدود و قصاص و دیات متعلقه
بزنان** بباید دانست که عقل و نقل هر دو متطابق اند
بر وجوب حفظ مقاصد سته ضروریه که در
دین و شریعت همه پیغمبران حفظ و رعایت اینها
واجب بوده و سته ضروریه اینست اول
دین دوم نفس سوم مال چهارم عرض پنجم
عقل ششم نسب اما حفظ دین پس آن بتوحید
خدا تعالی و دانستن صفات ثبوتیه و سلبیه
او و اقرار نمودن بما جاء به النبی صلی الله علیه
و آله از احوال مبدا و معاد و بمواظبت کردن
بر عبادات و انواع طاعات حاصل میشود و
حفظ نفس بقصاص حاصل میشود و حفظ مال

بعقود شرعیه و حرام بودن غصب و دزدی
و اجرای حدود بر دزدان بعمل می آید و حفظ عرض
نیز بتحریم فحش دادن و قذف نمودن و اقامت حد
و تعزیر بر قذف کننده و دشنام دهنده بعمل
اید و حفظ عقل بتحریم شرب خمر و سایر مسکرات
و اقامت حد بر شارب حاصل میشود و حفظ
نسب بتحریم زنا و اقامت حد بر زانی بعمل اید و بیان
حدود در چند مطلب مذکور میشود **مطلب
اول** در حد زنا هرگاه زن حره بالغه عاقله
مسلمه زنا کند حدا و مانند حد مرد است یعنی
مرد حر بالغ مسلم عاقل چنانچه اگر محصنه باشد
جلد کنند او را صد جلد یعنی صد تازیانه و
بعد از ان رجم نمایند هرچند آن مردی که زنا
کرده با او دیوانه باشد چه زن خود دیوانه نیست

واکر محصنه نباشد یا انکه زنا کننده با و پسر نا
بالغ باشد جلد کنند او را صد جلد و رجم ننمایند
اما بعد از انکه دو مرتبه بنا بر قولی یا سه مرتبه
بنا بر قول دیکر زنا و جلد او مکرر شود در مرتبه
سیوم یا چهارم او را بکشند و بر کنیز رجمی نیست
بلکه هر کاه کنیز زنا کند خواه محصنه باشد و
خواه غیر محصنه جلد کنند او را پنجاه جلد و محصنه
زنیست شوهر دار که شوهر او نزد او حاضر باشد
یعنی محبوس یا در شهری دیکر غایب نباشد و وطی کند
او را در قبل و زن مطلقه بطلاق رجعی از محصنه
بودن بدر نمیرود و اقامت حد بر زن آبستن
ننمایند تا وقتی که وضع حمل نماید و شیر دهد بطفل
هرچند آن حمل از زنا بهم رسیده باشد اما اکر
کسی بهم رسد که بطفل شیر دهد پس جایز است

اقامت حد بر آن بعد از دادن شیر لبا و بیمار
یا مستحاضه بودن مانع رجم نمیشود بلی اکر
حد جلد باشد بی رجم بهتر آنست که تاخیر کند
جلد را تا وقت بر طرف شدن مرض یا استحاضه
و هر کاه مصلحت در تعجیل اقامت حد باشد
صد تازیانه جمع کرده بیکبار بر او بزنند و شرط
نیست اینکه همه تازیانها ببدن او بخورد و اما
حیض پس آن مانع حد نمیشود خواه آن حد رجم
باشد یا جلد و طریق رجم زن چنین است که کوداله
حفر کنند و زن را تا سینه در آن کوداله دفن کنند
و با سنکهای کوچک از هر طرف زنند تا بمیرد
و قبل از رجم بفرمایند که غسل کند و بعد از مردن
نماز میت بر او کذارند پس دفنش کنند و اکر
چنانچه در اثنای رجم از کوداله بیرون آمد که

بکر بزند پس اگر زنای او بگواهان ثابت شده باشد
برگردانند و رجم نمایند و اگر زنای او باقرار او
ثابت شده باشد و سنگ باو خورده باشد اگر
چه یک سنگ باشد برنگردانندش و اول گواهان
بنیاد رجم نمایند بعد از آن سایر مردمان اما
اگر زنا بسبب اقرار ثابت شده باشد اول امام ابتدا
کند برجم و طریق جلد زن چنین است که زن را
در جامه اش بپیچند و نشسته تازیانه زنند بخلاف
مرد که او را برهنه کرده ایستاده بزنند و
بر روی و سر و فرج نزنند و هرگاه در
اثنای جلد بگریزد بازگردانیده تمام حد
جلد را بزنند خواه که زنای او بگواه ثابت شده
باشد و خواه باقرار مسئله هرگاه زانیه یا زانی
توبه کنند قبل از قیام بینه یعنی قبل از آنکه زنای

او ثابت

او ثابت شود نزد حاکم شرع بشهادت چهار مرد
عادل مثلا حد از و ساقط میشود بسبب توبه
خواه آن حد رجم باشد یا جلد و اگر بعد از ثبوت
توبه کند حد ساقط نمیشود و هرگاه زنا باقرار ثابت
شده باشد و قبل از اقامت حد توبه کند حاکم مخیر است
در اینکه حد کند او را یا ببخشد مسئله دیگر هرگاه
زنی اجنبی خود را شبیه کند بزوجه احدی یا در مکان
زوجه او بخوابد و زوج بگمان آنکه زوجه
اوست او را وطی کند حد بر آن زن باشد نه بر مرد
چه آن زن زانیه است نه آن مرد مسئله دیگر هرگاه
کسی ببیند احدی را با زوجه او زنا کند جایز است
و روا از برای او اینکه هر دو را بکشد و مواخذه
و گناهی از جانب الله تعالی ندارد خواه آن زوجه
بعقد دائمی باشد خواه بعقد متعه و خواه آن

زوج دخول کرده باشد بزوجهٔ خود یا نه بلکه
همین عقد کرده و دخول نموده و خواه که آن
زوجه حره باشد یا کنیز لیکن هرگاه زوج اقرار کند
بکشتن یا آنکه ثابت شود بودن او قاتل بگواهان
باید که خون بها بدهد مگر اینکه زوج تواند
ثابت کند اینکه دیده است آن مرد را با زوجه اش
زنا کند یا آنکه ولی و خون خواه مقتول تصدیق
نماید دعوی او را مطلب چهارم در بیان حد سحق و قیادة
و قذف اما سحق که آن را مساحقه نیز گویند پس آن
عبارتست از آنکه زنی فرج خود را بفرج زن
دیگر بساید و حکم آن مثل حکم زناست یعنی باید
صد تازیانه زنند هم بفاعله و هم بمفعوله خواه
حره باشند و خواه کنیز خواه محصنه باشند و
خواه غیر محصنه بنا بر مشهور لیکن شیخ طوسی

علیه الرحمه

علیه الرحمه قایل شده در کتاب نهایه برجم
محصنه و بنا بر مشهور که رجم نباشد هرگاه سه
مرتبه این عمل بکنند خواه محصنه باشد و خواه
غیر محصنه که در هر مرتبه حد بر آنها اقامت
کرده باشند در مرتبهٔ چهارم بکشند و اگر دو
زن اجنبی یعنی قرابت خویشی در میانه ایشان نباشد
برهنه در یک جامه خواب باشند هر دو را تعزیر
نمایند و معنی تعزیر کوتک زدنست بکمتر از صد
تازیانه و هرگاه دو مرتبه تعزیر کرده باشند در
مرتبهٔ سیوم هر دو را حد تمام بزنند و اگر بعد
از آن نیز عود کنند بآن فعل شیخ طوسی علیه الرحمه
در نهایه قایل شده باینکه هر دو را بکشند
لیکن اکثر فقها اقتصار کردند بر تعزیر و حد
و این احوط است مسئله هرگاه زن مساحقه

توبه کند قبل از اقامت بیّنه حدّ ساقط میشود
از او اما اگر بعد از اقامت بیّنه توبه کند حدّ بزنند
و هرگاه سحق باقرار ثابت شود و بعد از اقرار توبه
کند امام مخیّر است در اقامت حدّ و عدم آن
مسئلهٔ دیگر هرگاه کسی زوجه خود را جماع کند
و آن زن با دختر باکره مساحقه کند و آن دختر
باب آن مرد آبستن شود شیخ طوسی در نهایه گفته
که زن را رجم باید کرد و مهر المثل بکارت را از
مال او باید گرفت و بآن دختر باید داد و دختر را
صد تازیانه بزنند بعد از وضع حمل و فرزند را بشوهر
آن زن بدهند که از آب او بهم رسیده است چه
آن مرد پدر اوست و ابن ادریس با جمعی دیگر رجم را
نفی کرده اند و بصد تازیانه زدن قایل شده‌اند
مانند زدن دختر چنانچه گذشت و مهر المثل را

نیز لازم نمیدانند و فرزند را بشوهر آن زن ملحق
نمیسازند و مشهور اینست که هر یک از زن و دختر را
صد تازیانه زنند بی رجم و زن مهر المثل بکارت را
بدختر بدهد و فرزند را بصاحب آب که شوهر آن
زنست الحاق نمایند **واما قیاده** پس آن عبارتست
از جمع کردن میانه مرد و زن از برای زنا یا میانه
مرد و پسر از برای لواطه یا میانه دو زن از
برای مساحقه و کسی که مرتکب این کار شود
اگر مرد باشد او را قوّاد گویند و اگر زن باشد
او را قوّاده می نامند و حدّ آن اگر زن باشد آنست
که هفتاد و پنج تازیانه بزنند خواه حرّه باشد یا
کنیز مسلمه باشد یا کافره و اگر مرد باشد هفتاد و
پنج تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و دور
شهر بگردانند بعد از ان از شهر بدر کنند

خواه حرّ باشد یا مملوک مسلم باشد یا کافر و اما قذف
عبارتست از دشنام دادن بزنا یا بلواطه مانند
گفتن ای زانی یا ای زانیه یا ای لوطی یا ای ولد
الزنا و مانند این عبارات صریحه بزنا و لواطه
پس حکم زن در این مانند حکم مرد است یعنی هرگاه زن
قذف کند احدی را بزنند او را هشتاد تازیانه
مثل مرد و هرگاه دشنام دهد بغیر الفاظ صریحه
تعزیر کنند او را یعنی کمتر از هشتاد تازیانه بزنند
مسئله قتل باید کرد هر کسی را که سب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم
السلم نماید و رواست از برای هر که بشنود سب را
از او که بکشد او را هرگاه ایمن از ضرر باشد و همچنین
قتل کنند هر که دعوی پیغمبری کند و قتل کنند کسی را
که بگوید نمیدانم که حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله صادق است یا کاذب یا ساحر اگر
ان گوینده مسلمان باشد اما اگر کافر باشد تعزیر
نمایند مسئله دیگر قتل کنند جادوگر را خواه مرد
و خواه زن اگر مسلم باشد و هرگاه جادوگر کافر
باشد تعزیر نمایند و هرگاه جادوگر توبه کند
قبل از اقامه حد بر او حد ساقط میشود مطلب
سیوم در بیان حد زن در خوردن شراب
و سایر مسکرات هرگاه زن شراب یا هر چه که
مستی کند بخورد حد او مانند حد مرد است یعنی
باید که هشتاد تازیانه بزنند بر پشت و هر دو
دوش بعد از آنکه هوشیار شود یعنی در حالت
هوشیاری زنند نه در حالت مستی خواه ازاد
باشد خواه بنده و خواه کافر هرگاه اشکارا خورد
اما پشت و هر دو دوش مرد را برهنه کرده بزنند

وزنرا از بالای ساتر تنک بزنند و هرگاه سه بار
حد زنند در مرتبه چهارم بکشند و اگر کسی خوردن
خمر را حلال داند کافر و مرتد باشد و حکم مرتد
مذکور خواهد شد و کسی که غیر خمر را از مسکرات
دیگر حلال داند تعزیرش کنند و هرگاه شارب
الخمر قبل از قیام بینه براو توبه کند حد از و ساقط
میشود و اگر بعد از اقرار توبه کند امام مخیر است
که حد زند یا نزند **مسئله** هرگاه کسی مسکر را بخورد
و نداند که مست کننده است یا نداند که حرامست حد
از و ساقط میشود **مطلب چهارم** در بیان حکم
زن سارقه و محاربه اما سارقه که مؤنث سارق است
پس آن عبارتست از زنی که مال کسی بدزدد
بیخبر صاحب مال و حکم او مانند حکم سارقست
بلا تفاوت یعنی هرگاه مساوی ربع دینار طلا

بدزدد از حرز یا زیاده بر آن قطع کنند چهار انگشت
دست راست او را و اگر مرتبه دیگر دزدی کند
قطع کنند پای چپ او را از مفصل قدم و عقب را
گذارند و اگر مرتبه سیوم دزدی کند حبس موبد
نمایند تا بمیرد و اگر در زندان یا خارج زندان
چنانچه بجهت قضاء حاجت بیرون کرده باشند
یا اگر بجهته باشد نیز دزدی کند قتلش نمایند و اگر
چنانچه مکرر او دزدی کند و هیچ حدی نکرده
باشند او را پس اگر دزدیهای او باقرار ثابت
شده باشد یا بقیام بینه بیکدفعه بر تعدد
دزدیهای او مشهور اینست که یکقطع کافیست
اما بودن آن یکقطع دست باشد یا پای خلافی
دارد و اگر چنانچه تعدد دزدیهای او به بینات
متعدده و بترتیب ثابت شده پس اگر بینه بدزدی

دوعی اقامت شده باشد قبل از قطع اقرب
اینست که نیز یکقطع کافیست واگر چنانچه بینه
دوعی ساکت بودند و ادای شهادت نموده باشند
بدزدی دوعی تا انکه قطع اول بعمل آمده بعضی
میگویند که در اینصورت قطع دوعی باید کرد
و فقیر را درین باب ترجیحی نیست **مسئله** هرگاه
فرزند مال پدر یا مادر خود را بدزدد که در
حرز ضبط کرده باشند قطع کنند او را اما اگر مادر
مال فرزند را که در حرز ضبط کرده باشد بدزدد
خلافی دارد مشهور اینست که قطع باید کرد و
ابو الصلاح قایل شده بعدم قطع مثل پدر که هرگاه
مال فرزند را بدزدد قطع نمیکنند لیکن قول
مشهور اقربست و حمل کردن مادر بر پدر بدون
نص صریح بعیدی دارد و هرگاه زن مال شوهر را

کرد

که در حرز ضبط کرده باشد و بدستاو نسپرده
باشد بدزدد قطع نمایند **مسئله دیگر** هرگاه کسی
نبش قبر کند و کفن میت را بدزدد قطع کنند او را
چه قبر حرز است و نباش را تعزیر باید کرد خواه
کفن را بگیرد یا نگیرد و هرگاه مکرر نبش کند و بدست
حاکم نیفتد جایز است از برای هر که به بیند او را انکه
بکشد هرگاه ایمن از ضرر باشد و اما زن محاربه که
مؤنث محارب باشد پس حکم او مانند حکم محارب است
بنا بر قول مشهور و محارب کسیست که سلاح را
تجرید نماید یعنی ظاهر و اشکارا سازد چنانچه
شمشیر یا خنجر را از غلاف بیرون آورد از برای
ترسانیدن مردم خواه در شب باشد و خواه در
روز و خواه در صحرا باشد و خواه در دریا و
خواه در میانه شهر باشد و خواه در بیرون شهر

وخواه در آبادانی باشد و خواه در خرابی و حکم
محارب و محاربه چنین است که حاکم شرع مخیر است
میانه آنکه قتلش کند یا از گلو بدار آویزد یا دست
راست او را با پای چپ قطع نماید یا از شهر اخراج
کند مگر آنکه کسی کشته باشد چه در این صورت او را
باید کشت و اگر قبل از آنکه محارب را بدست آورند
توبه کند حد از و ساقط میشود اما حقوق مردم را از و
باید گرفت و هرگاه بعد از آنکه بگیرند توبه کند
حد از و ساقط نمیشود **مسئله** آدمی را میرسد
که از مال و نفس و حریم خود دفع کند کسی را که
قصد او نماید بقدر طاقت و قدرت خود چنانچه
اول مرتبه بوجه اسهل مدافعت نماید و هرگاه
محارب بوجه اسهل مندفع نشود باید کشت که
خون او هدر است و اگر کشتن او مقدور نباشد

باید

باید گریخت از و و هر کسی که بخانه کسی دود بی اذن
و بی رخصت یا تطلع بر عورات و جاسوسی نماید
زجر و منعش کنند هرگاه بزجر منزجر نشود خونش
هدر است **مطلب پنجم** در بیان حد زن مرتده
اعاذنا الله و جمیع المؤمنین و المؤمنات منها
رده عبارتست از برگشتن از دین اسلام بدین
کفر و حکم زن مرتده غیر حکم مرد مرتد است چه حکم
مرد مرتد اگر از فطره باشد یعنی بر فطرة و دین
الاسلام متولد شده و بعد از آن مرتد گشته
اینست که در ظاهر توبه او مقبول نشود بلکه فی
الحال بکشند او را و زنش از حین رده بائن
میشود از و که عدة الوفاة باید بگیرد و اموالش
میانه وارثان قسمت شود و اگر مرتد فطری نباشد
چنانچه در اصل بر کفر متولد شده بود و کافر بوده

و بعد از آن مسلمان شده

وبعد از آن مرتد کشته بفرمایند تا توبه کند
اگر توبه کرد و مسلمان شد خلاص میشود و مهلت
مهلت دادن از برای توبه از چین گفتن باو توبه
کن تا سه روز است پس اگر سه روز منقضی شود
و توبه نکند قتلش کنند و زنش از چین رده عده
طلاق گیرد و اموال او را ضبط کنند پس اگر توبه
کرد و بدین اسلام برگشت اموال را باو وا پس دهند
و اگر عده زن او منقضی نشده باشد او اولی است
بزن خود و هرگاه مسلمان نشود و بقتل آورند
او را یا بمیرد اموالش بوارثان مسلمان منتقل میشود
و حکم زن مرتد چنین نیست خواه فطری باشد
یا غیر فطری بلکه حکم زن مرتد چنین است که
باید حبس مؤبد نمایند و در اوقات نمازها بزنند
و جامهای درشت بسیار بد بپوشانند و خوراکهای

غیر لذیذ مانند نان جو و نان ذرت و ارزن
بی نان خورش بدهند تا آنکه توبه کند یا بمیرد
مسئله باید دانست که کفر و رده بنا بر آنچه
محققین علمای امامیه علیهم الرضوان والتحیه
گفته اند سه قسم متحقق میشود اول بنیت دوم
بکردار سیوم بگفتار اما بنیت پس آن عبارتست
از عازم شدن آدمی والعیاذ بالله بر قول کفر یا
بر فعل کفر اگرچه در وقت مترقب باشد و حکم
متردد نیز مثل حکم عازم است و اما کفر بکردار پس
آن مانند انداختن مصحف است یا بعض آن والعیاذ
بالله در قاذورات عمدا بقصد استخفاف بدین
و مانند سجده کردن از برای بت و اما کفر بگفتار
پس آن مانند نفی وجود واجب تعالی است یا نفی
قدرت و اختیار او و یا قایل شدن بقدم عالم یا

منکر شدن معاد جسمانی یا حلال کردن چیزی که
باجماع علمای مسلمین حرام باشد مانند زنا یا حرام
کردن چیزی که باجماع علمای مسلمین حلال باشد
مانند نکاح یا نفی کردن وجوب چیزی که باجماع
علمای مسلمین واجب باشد مانند وفا کردن بنذر
خواه از راه عناد و خواه از راه استهزاء و نهایت
بعض علما شرط کردند بودن آن چیزی که باجماع
ثابت شده از جمله ضروریات دین باشد و بعضی
این شرط را نکردند و شیخ طوسی علیه الرحمه حکم
کرده در باب اطعمه بکفر کسی که انکار کند چیزی را
که باجماع علمای امامیه ثابت شده باشد لیکن
بگمان فقیر قول اول اقربست و بنابر این دو قول
دیگر حال بعضی از طالب علمان این زمان که مرتکب
شنیعیاتند و اموال و دماء و فروج مسلمانان

اعتقاد و خواه از راه

در دست ایشان است و مکرر انکار مسایل
اجماعی میکنند و با عدم ربط و اطلاع بر مسایل
شرعیه هرگاه احدی واقف سازد ایشانرا
بر اینکه مخالفت اجماع کرده اند در جواب میگویند
که ما نیز مجتهدیم بسیار زبونست و بنا خصوصا
در اینوقت که این فقیر مشغول بتحریر این مسئله
بودم انکار دو مسئله عظیم کردند که هر یک
از آن دو مسئله مشتملست بر شقوق متعدده که
بگمان فقیر اینکه آن دو مسئله از ضروریات
دینیست یکی نذر عتق است بهر دو شق یعنی هم
در حیوة و هم بقید بعد از ممات و دویم نذر صدقه
بمال بجمیع شقوق یعنی خواه کل مال و خواه بعض
مال خواه در حیوة و خواه بقید بعد از وفات
اعاذنا الله و جمیع المؤمنین من ذلک و اکفنا

بانکار قولی نکرده در طوماری کاغذ طولانی
نوشته اند و بمهر خود ممهور ساخته به بزرگی
از بزرگان دار السلطنه اصفهان حفت بالامن
والامان دادند که سواد آن نوشته بمهر آن
بزرك نزد داعی دوام دولت قاهره ضبط است
که دران کاغذ نوشته اند که نذر صدقه را هیچ
کس مذکور نساخته الا شیخ شهید در دروس
واو نیز تردد کرده در صحت وانعقاد نذر یك
اسب با یك کوسفند در رجال حیوة وسید محمد
صاحب مدارك در شرح مختصر النافع انکار
صحت وانعقاد نذر عتق نموده وباظهور اینکه
براین دو فاضل عظیم الشان افترا وتلبیس کردند
بعضی از جاهلان دیگر بجهت تعصب یا بجهة
دیگر مزخرفات وتلزیقاتی چند نوشته بجهة

تصحیح آن بدعتها که ان سفسطها را رساله نام
کرده اند فاعتبروا یا اولی الابصار ضابطه واجب
میشود کشتن زن در پانزده موضع اول در زنا
هرگاه محصنه باشد در مرتبه اول برجم بکشند
واگر محصنه نباشد هرگاه دو مرتبه یا سه مرتبه
حد زنند در مرتبه سیوم یا چهارم بکشند
چنانچه گذشت دوم در مساحقه بنا بر قول
شیخ الطایفه علیه الرحمه که هرگاه محصنه
باشد در مرتبه اول بکشند وبنا بر قول مشهور
در مرتبه چهارم بکشند هرگاه سه مرتبه حد
کرده باشند سیوم در خوردن ربا بنا بر قول
شیخ الطایفه در نهایه که سودخوار خواه
مرد باشد خواه زن هرگاه دو مرتبه تعزیر کرده
باشند اورا در مرتبه سیوم بکشند واگر خوردن

وآن قابل نباشد ... [illegible] ... رسانید
واین قسم را جمع کثیری ... اختیار فضلاء
در [illegible] ... اورده اند فوائد
عظیم مشاهده نموده اند ترقی در
علوم ... ایشان حاصل ... [illegible]

ره را حلال داند در مرتبهٔ اول بکشند چهارم
در شرب خمر هرگاه دو مرتبه حد زده باشند در
مرتبهٔ سیوم بکشند پنجم در خوردن روزه
ماه مبارک رمضان عمداً بدون عذر بنا
بر روایت سماعه که غیر مسند است از احد
الائمه علیهم السلم و در روایت ابی بصیر که در
حدود تهذیب در باب مرتد مذکور است
باین طریق علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن
یونس عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من اخذ فی شهر رمضان وقد افطر
فرفع الی الامام یقتل فی الثالثة یعنی حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم چنین فرمودند
که هر که گرفته شود در ماه رمضان و حال آنکه
روزه خورده باشد و نزد امام برده باشند

کشته میشود در مرتبهٔ سیوم یعنی هرگاه امام
دو مرتبه تعزیر کرده باشد در مرتبهٔ سیوم
بکشد اگرچه ابن ادریس علیه الرحمه در سرایر
گفته که ما اجماع کردیم بر اینکه مرتکب گناه
کبیره را باید کشت در مرتبهٔ سیوم یعنی بعد
از تعزیر دو مرتبه نهایتا اثبات این اجماع
باعتقاد فقیر مشکلست و اگر چنانچه خوردن
روزه را حلال داند در مرتبهٔ اول بکشند
بنا بر روایت برید العجلی از حضرت امام محمد
باقر علیه السلم ششم در سب حضرت رسول
رسول صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم
السلم هفتم در جادوگری یعنی هرگاه جادوگر
باشد بکشند هشتم هرگاه احداث کند حدثیا
در کعبه نهم هرگاه حر یا حره را بکشد چنانچه در

قصاص مذکور خواهد شد دهم هرگاه خواهد
که احدی را بکشد یا مال احدی را ببرد و منزجر
نشود مگر بکشتن یازدهم هرگاه تطلع کند بر
عورات مردم و منزجر نشود مگر بقتل دوازدهم
هرگاه قذف کند احدی را یا کاری که موجب
تعزیر است کرده باشد و حد یا تعزیر کرده باشند
او را سه مرتبه در مرتبه چهارم بکشند مثل
مرد سیزدهم هرگاه دزدی کند سه مرتبه که
در هر مرتبه اقامت حد را بر او کرده باشند
چنانچه گذشت در مرتبه چهارم بکشند مثل
مرد چهاردهم هرگاه آتش اندازد در خانه
کسی که آن خانه یا آنچه در آنخانه سوخته شده باشد
بکشند او را مثل مرد پانزدهم در وقتی که کفار
در جنگ اهل اسلام را سپر خود سازند و پیش

انداختند و لشکر اسلام دست رسی بر کفار نداشته
باشند بسبب حایل شدن زن میانه ایشان و
میانه کفار در اینصورت نیز از لاعلاجی میکشند
مطلب ششم در بیان احکام زنان در قصاص و
دیات هرگاه زن بالغه عاقله عمدا بکشد زن
حره مسلمه عاقله را اولیاء مقتوله باید که
قصاص بگیرند یعنی قاتله را بکشند مگر آنکه قاتله
بذل دیت کند پس در اینصورت اولیاء مقتوله
مخیر باشند میانه آنکه قاتله را بکشند یا دیت
مقتوله را بگیرند که نصف دیت مرد حر مسلم
باشد و دیت مرد حر مسلم یکنوع از این شش نوع ا
صد شتر یا دویست گاو یا دویست حله که هر
حله دو جامه است از برد یمن یا هزار دینار شرعی
از طلا که هر دینار شرعی یک مثقال شرعیست یا هزار

کوسفند یا ده هزار درهم نقره پس دیت زن نصف
یکنوع است از این انواع مذکوره مثلا هرکاه اولیا
مقتوله بدیت راضی شوند و تراضی بر نوع اول
واقع شود پنجاه شتر بکیرند واکر بر نوع دوم واقع
شود یکصد کاو بکیرند و همچنین وهرکاه زن
مرد حر عاقل مسلم را بکشد قصاص واجبست
وهرکاه زن بذل دیت نماید اولیای آن مرد
مخیر باشند میانه آنکه آن زن را بکشند یا دیت
بکیرند یعنی یکنوع از انواع مذکوره بتمامه
وهرکاه زن قاتله را بکشند چیزی نمیرسد بایشان
که مطالبه کنند تفاوت بنا بر قول اشهر و
هرکاه مرد بالغ عاقل زنی را عمدا بکشد و اولیای
زن راضی نشوند بدیه و خواهند که آن مرد را بکشند
باید که نصف دیه را بوارثان او بدهند و بکشند

وهرکاه قتل در صور مذکوره عمدا نباشد
بلکه خطا باشد هیچ قصاصی از برای اولیا
مقتول یا مقتوله نیست بلکه دیت را میکیرند
از عاقله قاتل اکر خطاء محض باشد چنانچه
بشکار تیری اندازد و با دم بخورد و بکشد
و از قاتل اکر خطا محض نباشد بلکه شبیه
عمد باشد چنانچه بزند نه بقصد کشتن و
بمیرد وهرکاه زن حره مسلمه عاقله غلام
یا کنیز کسی را بکشد قصاصی ندارد بلکه باید
که قیمت او را بدهد هرکاه قیمت غلام زیادتر
از دیت مرد مسلم ازاد و قیمت کنیز زیادتر از
دیت زن حره مسلمه نباشد چه اکر قیمت
زیادتر از دیت باشد بر کردند بدیت یعنی
زیادتر از دیت نکیرند وهرکاه غلام یا کنیز

زن حرهٔ مسلمه را بکشند عمداً اولیای آن زن
مخیر باشند میانه کشتن آن غلام یا ان کنیز و
میانه استرقاق مگر آنکه آقای آن غلام یا آن کنیز
راضی کند ایشانرا بدادن دیت یا کمتر از آن و
هرگاه زن مسلمهٔ حرهٔ عاقله مرد ذمی را یعنی
یهودی یا نصرانی یا مجوسی را بکشد قصاص
ندارد بلکه تعزیرش کنند و دیت آن ذمی که
هشتصد درهم نقره باشد بدهد و اگر زن
ذمیه را بکشد بعد از تعزیر نصف دیت مرد
ذمی را بدهد که چهارصد درهم نقره باشد
اما اگر زن ذمیه یا مرد ذمی زن مسلمه را بکشد
آن ذمیه را یا ذمی را با اموالش باولیای زن مسلمه
بدهند اگر خواهند بکشند و اگر خواهند استرقاق
نمایند **مسئله** هرگاه دو زن شریک شوند

در کشتن مردی هر دو زنرا بکشند بعوض آن مرد
و هیچ چیز ندهند و اگر خواهند اولیای مقتول
یک زنرا بکشند و از آن زن دیگر دیت یک زن
که نصف دیت مرد باشد بگیرند و هرگاه سه
زن مثلاً شریک شوند در کشتن مردی جایز است
از برای ولی آن مرد اینکه هر سه زنرا بکشد
و دیت یکزن باولیای هر سه بدهد تا قسمت
کنند میانه خودشان بالسویه و اگر چهار
زن شریک شوند جایز است که هر چهار زن را
بکشد و دیت دو زن بدهد باولیای آن
چهار زن تا میانه خود بالسویه قسمت کنند
و بر این قیاس **مسئله دیگر** هرگاه یک مرد و یک زن
شریک شوند در کشتن مردی پس ولی آن مرد
مخیر است اگر خواهد هر دو را بکشد و نصف

دیت یکمرد که دیت یکزن باشد بوارثان مرد
بدهد و اگر خواهد مرد را تنها بکشد و زن دیت
خود را بوارثان آن مرد بدهد و اگر خواهد
زن را تنها بکشد و از مرد نصف دیت بگیرد
موافق مشهور مسئله دیگر هرگاه قاتله یا قاتل
نابالغ یا دیوانه باشند او را نمیکشند بلکه
دیت را از عاقله او بگیرند مانند قتل خطای
محض و عاقله عبارتست از ذکور خویشان
پدری قاتل مثل برادر و برادرزاده و عم و
عم زاده هرچند که وارث نباشند و عمودین
یعنی پدر قاتل و اجداد او و اولاد و اولاد اولاد
او بنا بر قول اشهر و بعضی گویند که عاقله
عبارتست از ذکور وارثین خواه قرابت پدری
باشند خواه قرابت مادری چنانچه هرگاه

هر دو قرابت متساوی باشند مثل برادران
پدری و برادران مادری باید که برادران
پدری دو ثلث دیت بدهند و برادران
مادری یکثلث و بر هر دو قول باید که آن
ذکور بالغ و عاقل و صاحب چیز باشند چه
اگر در میان ایشان نابالغ یا مجنون یا فقیر
باشد چیزی بر او نیست و هرگاه قرابت نباشد
عاقله معتق است اگر باشد و عصبات او و
اگر معتق و عصبات او نباشند عاقله ضامن
الجریره است اگر باشد و هرگاه ضامن جریره نباشد
عاقله امام است که دیت را از بیت المال المسلمین
بدهد مسئله دیگر هرگاه مقتول یا مقتوله دیوانه
باشند قاتل یا قاتله را نمیکشند بلکه اگر قتل عمد
عمد باشد دیت از مال خود بدهد و اگر خطای

محض باشد عاقله بدهند و هرگاه دیوانه بر کسی
حمله کند و مندفع نشود مگر بکشتن خون او هدر است
مسئله دیگر هرگاه مادر فرزند خود را بکشد مادر را
بکشند خواه آن فرزند پسر باشد یا دختر اما هرگاه
پدر فرزند خود را بکشد پدر را نمیکشند بلکه تعزیر
نمایند و دیت و کفاره هم بدهد و هرگاه فرزند
پدر یا مادر خود را بکشد فرزند را میکشند
مسئله دیگر زن حامله را بقصاص نرسانند
تا وقتی که وضع حمل کند و شیر لبا را بطفل دهد
و هرگاه زندگانی طفل و حیوة او موقوف باشد
بر شیر دادن مادر چنانکه ممکن نشود اینکه زنده
بماند بدون شیر دادن مادر بسبب عدم وجود
مرضعه یا بسبب دیگر پس لابد است از انتظار
کشیدن تا وقتی که احتیاج رفع شود مسئله

دیگر

دیگر هرگاه دایه یعنی شیرده در خواب بر طفل
بیفتد و طفل بمیرد بعضی میگویند که دیه بر عاقله
دایه است و بعضی تفصیل میدهند باینطور که
اگر دایه از برای افتخار و جاه اختیار دایگی نموده
باید که دیت را از مال خود بدهد و اگر چنانچه
از راه فقر و بی‌چیزی و بجهت تحصیل وجه
معیشت دایگی کرده دیت آن طفل بر عاقله
باشد مسئله دیگر هرگاه زوج از راه حرص جماع
زور کند بر زوجه یا قایم در بغل بگیرد چنانچه
بمیرد یا زوجه از راه حرص چنین کند و زوج
بمیرد دیه بدهند از مال خود نه از مال عاقله
چه این خطا شبیه عمد است مسئله دیگر هرگاه
زنی سوار شود بر زن دیگر و زن سوم از پیش
آمده بزن مرکوبه سوزنی یا چوبی بزند و زن

مرکوبه بجهد و دست از نگاه داشتن راکبه
بردارد و راکبه بیفتد و بمیرد بعضی میگویند
که نصف دیت او را از زن زننده بدهد و
نصف دیگر را زن مرکوبه بدهد و بعضی
میگویند که زننده یک ثلث بدهد و مرکوبه
یک ثلث بدهد و یک ثلث دیگر از دیت ساقط
میشود چونکه راکبه عبث سوار شده است
و این فعل بسبب کردار هر سه زن بعمل آمده
پس هر سه شریکند در تقصیر و بعضی میگویند
اگر چنانچه آن زن زننده چنین زده باشد بحیثیتی
که مرکوبه ملجا و مضطر و بی اختیار جسته
باشد کل دیه بر آن زن زننده باشد و اگر چنانچه
آن زدن انقدر نبوده که مرکوبه ملجا شود بجهد که
و مرکوبه از زدن انها نجهیدکی ساخته و جسته

وراکبه را

و راکبه را انداخته پس کل دیت بر ان زن مرکوبه
باشد **مسئله** باید دانست که هر که قتل کند مسلمی را
یا طفل مسلمی را اگرچه در شکم مادر باشد با وجود
وجوب قصاص یا دیت باید که کفاره بدهد
و کفاره قتل عمد کفارهٔ جمع است و آن عبارتست
از آزاد کردن بنده و اطعام شصت مسکین و
روزه گرفتن دو ماه پی در پی و کفارهٔ قتل
خطای محض و خطای شبه عمد مرتبه است
یعنی باید که عتق کند بنده را پس اگر مقدورش
نشود باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر
مقدورش نشود شصت مسکین اطعام نماید
و هر گاه جماعتی شریک شوند در قتل بر هر یک
علیحده کفاره کامل واجب میشود اما بر آدم نا
بالغ و دیوانه کفاره نیست و در کشتن ذمی وبایر

اصناف کفار کفاره واجب نمیشود فصل در
بیان حکم زن در قصاص اطراف یعنی اعضا و جراحات
چه مراد فقها علیهم الرحمه باطراف ما عدای
نفس است بباید که از برای هرکه قصاص در نفس
روا باشد قصاص در اطراف نیز ثابت است لهذا
از برای مرد قصاص میگیرند از زن بدون رد
یعنی بی آنکه رجوع کنند بتفاوت دیه و از برای
زن قصاص میگیرند از مرد با رد تفاوت هرگاه
دیت آن اطراف بثلث دیت مرد برسد یا تجاوز
از ثلث نماید پس هرگاه زن از اطراف مرد مثل
دست و پای و بینی و گوش و چشم و غیر ذلک
جنایت و نقصانی رساند بمثل آن از زن قصاص
بگیرند و رجوع بزیادتی دیه نیست و اگر مرد
نقصانی باطراف زن رساند قصاص از مرد بستانند

بمثل آن عضو و تفاوت دیت را بدهند مادام
که دیت آن عضو بثلث دیه نرسد چه هرگاه دیت
آن عضو بثلث یا زیاده بر ثلث دیه برسد در آن
صورت دیه اطراف زن نصف دیه اطراف
مرد باشد و قصاص از مرد نمیتواند گرفت مگر در
وقتی که تفاوت زیادتی دیت آن عضو بدهند
مثلا اگر مردی سه انگشت زن قطع کند از مرد هم
سه انگشت قطع کردن جایز است زیرا که دیت
سه انگشت بثلث دیت مرد نمیرسد اما اگر مرد
چهار انگشت زن را قطع کند چهار انگشت مرد را
قطع نمیتوان کرد مگر در وقتی که زن رد کند و
بدهد بمرد دیت دو انگشت را و حکم مذکور صحیح است
در وقتی که مرد چهار انگشت زن را بیکضرب قطع کند
چه اگر بضربهای متعدد قطع کرده باشد میرسد

بزن اینکه چهار انکشت مردرا قطع کند بی ذذ
یا دیت چهار انکشت خودرا بکیرد از مرد **مسئله**
شرطست در قصاص اعضا سلامت عضو از
افت ونقصان یعنی عضو صحیح سالم را بعوض عضو
شل ناقص قطع نمیتوان کرد بلکه دیت باید داد اما
عضو شل را بقصاص عضو صحیح قطع میتوان کرد
مکر انکه اهل خبرت حکم کنند که قطع عضو شل
سرایت بهلاك نفس میکند چه درین صورت
نیز دیت واجب میشود نه قطع وبینی که قوت بوییدن
داشته باشد بعوض بینی که ان قوت نداشته
باشد قطع میتوان کرد بجهت اینکه منفعت بوییدن
کاری به بینی ندارد وسبب برطرف شدن آن
قوت اختلالیست در دماغ نه در بینی وهمچنین
کوش شنوا را بجهت کوش کر قطع میتوان کرد چه شنوا

بودن منفعت دیکر است غیر منفعت کوش وحل
قوت سامعه در عصب مفروش داخل صماخ میباشد
بحیثیتی که ممکنست که کوش قطع شود وقوت سامعه
برطرف نشود پس اکر کسی کوش کسی را قطع کند که
قوت سامعه اورا برطرف سازد و کناه کرده
باشد یعنی بلی کوش صحیحه غیر مشقوقه را قطع نمیکنند
بکوش مشقوقه بلکه قطع میکنند از کوش صحیحه
بجهت قصاص تا حد شق از کوش مشقوقه ودر تتمه
ارش وحکومتست ومعنی ارش وحکومت بعد ازین
مذکور خواهد شد اما بودن سوراخ در کوش
عیب نیست پس قطع میکنند کوش صحیحه را بکوش
سوراخ دار **فصل** در بیان دیه اعضا خواه از مرد
وخواه از زن اکرچه مذکور ساختن آن مناسب
وضع این رساله نبود لیکن چونکه قصاص اطراف

میانه مرد و زن در فصل سابق بتقریب مذکور شده
و بدون ذکر دیات اعضا گمان ندارم که فایده تمام
بخشد لهذا لازم شده دیات اعضا را مذکور سازم
بطریق اختصار در بر طرف ساختن کل موی
سر زن دیت زنست بالتمام اگر نروید و هرگاه
بروید مهر المثل است و در بر طرف ساختن
کل ریش مرد نیز دیت مرد است بالتمام اگر نروید
و اگر بروید ارش است و در بعض موی سر زن و
ریش مرد بحساب کل است چنانچه مساحت آنچه بر
طرف شده ملاحظه نمایند اگر ربع کل است
ربع دیت میگیرند و اگر نصف است نصف دیت
میگیرند و برین قیاس و در هر دو چشم دیت است
و در هر یک نصف دیت اما در چشم صحیح یکچشمی
دیت تمام است اگر خلقتی یکچشمی باشد یا آنکه بسبب

بعض

بعض مرضها یکچشم او بر طرف شده باشد چه اگر
باستحقاق دیت یکچشم او بر طرف شده باشد
پس بسبب بر طرف ساختن آن چشم دیگر نیز
مستحق نصف دیت باشد هر چند دیت بسبب
بر طرف ساختن چشم اول باو نداده باشند و
در هر دو گوش دیت است و در یک گوش نصف دیت
و هرگاه قوت سامعه یک گوش بر طرف شود
بسبب بریدن آن نیز از برای آن نصف دیت
بگیرد و هرگاه قوت سامعه هر دو گوش بر طرف
شود بسبب بریدن هر دو دو دیت تمام بگیرد و
در بعضی از گوش بر اجزای آن حساب باید کرد و
در نرمه گوش ثلث دیت است و در بینی دیت
کامله است و هرگاه قوت بوییدن بسبب قطع
بینی نیز بر طرف شود دو دیت باید گرفت و در

هر دو لب کل دیت است و در هر یک نصف دیت
و در بعض آن بحساب مساحتست و در زبان
صحیح و زبان طفل کل دیتاست و اگر بعضی از زبان
قطع کند دیت را بر حروف تهجی قسمت باید کرد
که بیست و هشت حرفست چنانچه اگر کل حروف
باطل شود کل دیت بگیرد و اگر چهارده حرف را
نتواند گفت نصف دیت بگیرد و اگر هفت حرف
باطل شود ربع دیت بگیرد و برین حساب و در
زبان لال ثلث دیتست و در بعض آن بحساب آن
و در تمامی دندانها دیت کامله است و از جمله
بیست و هشت دندان دوازده مقادیم است
که دیت هر یک از انها پنجاه دینار شرعیست از
طلا و شانزده آنها مآخیر است که دیت هر یک از
انها بیست و پنج دینارست و در سیاه ساختن هر

دندانی دو ثلث دیت آن دندانست و همچنین
در جنبانیدن آن هرگاه نیفتد و در شکستن
کردن چنانکه التفات بجایی نتواند کرد با انکه
چیزی فرو بردن متعذر شد دیت کامله است
و اگر چنانچه از جای خود حرکت کرده و بعد از انی
برگشته با انکه التفات و چیزی فرو بردن ممکنست
اما دشوار است ارش و حکومت ثابتست و در لحیین
که عبارتست از دو استخوانی که ریش بر بشره انها و
دندان آدمی بر انها میروید و ملتقای آن دو استخوان را
ذقن یعنی زنخ گویند اگر دندانی نداشته باشد مانند
لحیین اطفال الما باشد لحیین پیران دیت کامله است
و اگر دندان داشته باشد دو دیت و در هر دو
دست دیت کامله است و در یک دست نصف
دیه و در مشلول ساختن دست دو ثلث دیه

ودر دست شل دیت دست صحیح است ودیت هر
انکشت خواه ابهام باشد وخواه انکشت دست باشد ثلث
یا انکشت پای عشر دیت کامله است بنا بر قول اقوی
ودر مجموع ده انکشت یکدیت کامله است ودیت
هر بندی از انکشتها اکر دو بند داشته باشد مثل
ابهام نصف دیت آن انکشت است واکر سه بند داشته
باشد مثل سایر انکشتهای دیکر ثلث دیت آن انکشت است
ودر مشلول ساختن هر انکشتی دو ثلث دیت انکشت است
ودیت هر ناخنی ده دینار شرعی طلا است اکر نروید
یا اینکه سیاه بروید واکر برنک اصلی خود بروید
پنج دینار است ودر شکستن پشت دیت کامله است
وهمچنین است اکر پشت کج شده باشد یا آدمی قادر بر نشستن
نباشد اما اکر صحیح شود ثلث دیت واجبست واکر
بسبب شکستن پشت هر دو پای مشلول شده باشد

باید یکدیت کامل بجهت شکستن پشت ودو
ثلث دیت بجهت مشلول شدن هر دو پای بکیرد
واکر چنانچه قوت جماع نیز بر طرف شده باشد
دو دیت تمام بکیرد ودر قطع کردن مغز پشت
دیت کامله است ودر هر پستان از زن نصف
دیت زنست ودیت سر پستان نیز مثل دیه کل
پستانست واکر شیر بسبب جنایت منقطع شده
یا اینکه دشوار فرود می آید حکومت واجبست و
در هر دو سر پستان مرد دیه کامله است وبعضی
کفته اند ربع دیت که در هر یک ثمن دیت باشد
وبعضی بحکومت وارش قایل شده اند ودر ذکر دیت
کامله است وذکر پیر وجوان وکودک وخواجه
سرای یکحکم دارد ودر حشفه ذکر نیز دیت کامله است
وحشفه سر ذکر است تا انجایی که برای سنت بریده اند

و در ذکر عنّین ثلث دیت است و در خصیتین
دیه کامله است و در یک خصیه نصف دیتست
و دیت دبه ساختن هر دو خصیه چهار صد
دینار شرعیست و اگر نفخش بمرتبه شد که پایها
فراخ باید نهاد و قادر بر رفتن نباشد هشتصد
دینار است و در هر لبی از دو لب فرج زن نصف
دیت زنست و در افضای زن دیت اوست و معنی
افضا بعضی گفته اند که مخرج حیض و غایط یکی
ساختن است و بعضی گفته اند که مخرج بول و حیض
یکی گردانیدنست و هرگاه زوج بعد از بلوغ زن
خود افضا کند دیت بر او واجب نیست و اگر قبل
از بلوغ افضا کند دیت و مهر بدهد و حرام موبد
میشود بر او و تا مردن یکی از ایشان نفقه باید بدهد
و اگر مرد اجنبی افضا کند باکراه مهر و دیت بدهد

و اگر برضای زن جماع کرده باشد همین دیت
بدهد و در هر پای نصف دیتست و دیت
هر ساق و رانی نصف دیتست و دیت شکستن
هر ضلعی یعنی استخوان پهلوی که نزدیک دل
باشد بیست و پنج دینار شرعیست و دیت شکستن
هر ضلعی که نزدیک هر دو بازوی باشد ده دینار
شرعیست و هر که بکارت دختر را بانگشت برد
چنانکه بول خود را نتواند نگاه داشت دیت زن
بالتمام بدهد با مهر المثل و هر که بر شکم شخصی
پای گذارد یا لگد زند و بکوبد تا آنکه باد یا
بول یا غایط از آن شخص سر زند قصاص از او
باید گرفت بهمان نحوی که کرده یا آنکه ثلث
دیت بدهد و در شکستن استخوانی از عضوی
خمس دیه آن عضو است و اگر اصلاح کردند بی عیب

چهار خمس دیت شکستن آن استخوانست و در موضحه
کردن آن استخوان ربع دیت شکستن است و موضحه
عبارتست از ضربتی که سفیدی استخوان را
ظاهر سازد و در کوفتن آن ثلث دیت عضو است
و اگر خوب شد بی عیب چهار خمس دیه کوفتن
آنست و در جدا ساختن استخوان از عضو بمرتبه
که معطل شود آن عضو دو ثلث دیه آن عضو است
و اگر خوب شود بی عیب چهار خمس دیت آن استخوانست
بیانیست معنی ارش و حکومت یکیست و آن باین
نحو است که آدمی آزاد را بنده فرض کنند که اگر
صحیح میبود و این نقصانی که باو رسیده نمیداشت
چه قدر قیمت دارد مثلا هرگاه بنا بر فرض مذکور
ده تومان قیمت داشته باشد به بینند که با این عیب
و نقصانی که باو رسیده چه قیمت دارد که هرگاه فرض

کنیم که نه تومان باشد پس عشر دیت حر باید گرفت
از جانی **فصل** در بیان احکام زنان در احتضار
تا وقت دفن بباید دانست که احکام زن در این
باب مثل احکام مرد است مگر در جائی که تصریح
کنیم بخصوص زن هرگاه آدمی محتضر شود متوجه
سازند او را بسوی قبله چنانچه بر پشت بخوابانند
بنحوی که باطن قدم هر دو پای او را برابر قبله
باشد که اگر بنشیند رو بقبله خواهد بود پس تلقین
کنند او را بشهادتین و اقرار بدوازده امام
یکایک بتفصیل و بکلمات الفرج که در قنوت
نمازها خوانده میشود باین نحو لا اله الا الله
الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم
سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین
السبع و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم

وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
وسعی کنند که کلام اخر او لا اله الا الله باشد چه
هرکه کلام آخر او لا اله الا الله باشد داخل بهشت
میشود و تلاوت کنند نزد او قرآن مجید خصوصًا
سورهٔ یس و سورهٔ والصافات و اگر وقت احتضار شب
باشد چراغی نزد او روشن کنند پس چشمهای او را
بپوشانند و دهان او را به بندند و دستهای
او را بپهلوهای او بچسبانند و بر چادری و
مانند آن بپوشانند و مکروه است اینکه جنب
یا حایض نزد او حاضر شود و اینکه آهن بر روی
شکم او گذارند و باید که تغسیل نکند زن را
مگر زوج یا زن ثقه که دانا باشد باحکام تغسیل
میت باذن زوج ولیکن مشهور اینست که روا است
از برای زوج و زوجه تغسیل یکدیگر از پشت

ساتری هرچند نظر کردن بعورت یکدیگر
جایز است و باید که سه مرتبه تغسیل کنند میت را
مرتبه اول بآب سدر و دوم بآب کافور اگرچه
مسمای کافور داشته باشد و مرتبه سیوم بآب
خالص و قبل از غسل دادن باید که ازاله نجاست
کنند از بدن او پس نیت کند باین طریق اُغَسِّلُ
هذا المیت لوجوبه قربةً الی الله و بفارسی
چنین است غسل میدهم باین میت که واجبست
از برای تقرب بسوی الله تعالی و یک نیت کافیست
و اگر در هر غسلی یک نیت کند بهتر باشد و باید
که او را ننشانند و موهای سر او را باز کرده
شانه نکنند و ناخن او را نگیرند و اگر چیزی از
گوشت یا ناخن یا موی او بیفتد همه را جمع نموده
همراه او در کفن گذارند و کفن واجب از برای مرد

وزن سه پارچه است فوطه و پیراهن که ازا
بقیم گویند و ازار یعنی جامه که شامل جمیع بدن
او باشد لیکن سنت است اینکه اضافه کنند از
برای مرد جبره یمنی اگر باشد و عمامه که میان
ازا بر سر او بندند و تحت الحنک بسته دو طرف ازا
بر سینه اش اندازند و لفافه از برای فخذین
و از برای زن اضافه کنند بعوض جبره نمط را
اگر باشد چه نمط عبارتست از جامه پشمی که خطها
دارد از غیر رنگ خود مانند چادر که شامل جمیع
بدن میشود و در قدیم میساختند و در این زمان
بعوض آن یک ازار دیگر بزرگتر از ازار اول بپوشانند
در بالای همه و باید که کفن از لباسی باشد که
مرد را نماز در آن جایز باشد و سنت است که از پنبه
خالص و سفید باشد و کفن را از اصل ترکه بدهند

مقدم بر جمیع وصایا و دیون و کفن زوجه بر
زوج است اگرچه از و مال بسیار مانده باشد
و سنت است که غاسل قبل از تکفین و بعد از
تغسیل خود غسل کند یا وضو سازد یا دستها را
تا بدوش بشوید و غسل مس میت مثل غسل جنابت
لیکن وضو با آن نیز واجبست و نیت غسل چنین است
اغتسل غسل مس المیت لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل
مس میت میکنم که واجبست قربة الی الله و سنت است
دوختن کفن بریسمانی که از آن کفن جدا کرده باشند
و مکروه است پاره کردن کفن با آهن و پیراهن را
آستین دوختن و واجبست که بر مساجد سبعه
یعنی پیشانی و هردو کف دست و هردو سر
زانو و انگشتان مهین پاها کافور بمالند و سنت است
اینکه کافور میت سیزده درهم و ثلثی باشد و اقل

آن یکمثقالست و اوسط آن چهار مثقال و هرچه
فاضل آید از کافور بر سینهٔ او بریزند و کافور را
بدست خورد کنند و سنتست انکه دو چوب از
جرید درخت خرما و اکر نباشد از زکه درخت
کنار و اکر نباشد از بید پس انار و اکر نباشد از زکه
هر درختی که باشد با او بنهند که طول هر یک
بقدر یک ارش باشد یا یکوجب یکی بجانب راست
او ما بین پیراهن و چنبر کردن و دیکری بجانب
چپ او ما بین پیراهن و چادر از چنبر کردن
و باید که جریدتین تازه باشند و بنویسند بخاک
مبارک مرقد حضرت امام حسین علیه السلم
بر هر یک از پیراهن و چادر و عمامه و حبره و
دو چوب مذکور یعنی جریدتین فلان یشهد
ان لا اله الا الله و یشهد ان محمدا رسول الله

وان علیا امیر المؤمنین خلیفته و وصیه من بعده
بلا فصل ثم الحسن ثم الحسین تا آخر دوازده
امام و چون از غسل و کفن فارغ شوند نماز
بر او کذارند و هر که بمیراث اولی است بنماز
کردن بر او نیز اولی است اما زوج اولیست بزوجه
از سایر وارثان و اکر ندانند اذن دهد بکسی که
بداند و نماز کنند بر میت باید رو بقبله بایستد
و اکر مرد باشد نزد وسط او بایستد اما شیخ
علیه الرحمه کفته که امام بایستد نزد سر
مرد و نزد سینه زن و سنتست تشییع جنازه
و تربیع آن و اینکه مشیعان در پی جنازه یا دو
جانب آن روند و جنازه مرد را بر پایین پای قبر
نهاده بسه دفعه بقبر رسانند و سر مرد را اول
داخل قبر کنند از پایین پای قبر و جنازه زن از دو پهلوی

نزدیک بجنازه و سر میت را بجانب دست راست خود
کذارد و اکر میت زن باشد نزد سینه او بایستد صح

قبر نهاده بیکدفعه بقبر رسانند و عرضا داخل
قبر کنند و سنتست اینست که در وقت ارادهٔ وضع زن
در قبر سر قبر را بچادری یا با چیزی تحجیر نمایند و
زوج او را در قبر گذارد و اگر زوج نباشد یکی از
محارم زن و اگر نباشد زن صالحه و اگر نباشد
مرد اجنبی صالح پس مرده را بر پهلوی راست بخوابانند
روی بقبله و بندهای کفن را بگشایند و رخ را
او را بر خاک نهند و قدری از تربت مبارکه حضرت
امام حسین علیه السلم در زیر رخ او یا در کفن او در
برابر روی او گذارند و کسی که بقبر رود سر و پای را
برهنه کند و تلقین نماید و از پایین پای قبر بیرون
آید و قبر را بخشت محکم کرده حاضران را سنتست
که به پشت دست خاک ریزند که در حال ریختن
خاک بگویند انا لله و انا الیه راجعون **مسئله** هرگاه

زن ذمیه حامله از مسلم بمیرد باید که در
مقبره مسلمین دفن کنند بجهت احترام فرزند
مسلم چنانچه پشت ذمیه بطرف قبله باشد تا
طفل رو بقبله شود **مسئله دیگر** هرگاه زن حامله
بمیرد و فرزند او در شکم حرکت کند پهلوی چپ
زن را بشکافند و بچه را بیرون آورند بعد از آن
پهلوی او را بدوزند **تتمه** از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلم منقولست که هرگاه زن در
نفاس بمیرد در روز قیامت هیچ دیوانی بجهت او
نشر نمیشود یعنی بیحساب بهشت داخل میشود و از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
ثواب جهاد را مذکور ساخت پس زنی گفته که یا
رسول الله ما للنساء من هذا شیء یعنی ای رسول خدا

زنها هیچ بهره و نصیبی از ثواب جهاد ندارند آنحضرت
فرمودند بلی از برای زن ما بین حملش تا وضع حمل
تا باز داشتن طفل از شیر از ثواب و اجر بقدر ثواب
کسی است که مرابطه کند در راه خدا یعنی اسبها
به بندد از برای جهاد کردن در راه خدا و هرگاه
بمیرد در ظرف مدت مذکوره خواهد بود منزله او
نزد خدا تعالی مثل منزله شهیدان و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلم فرمودند که در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و اله بند شد زبان شخصی
از اهل مدینه در بیماری خود که در ان بیماری مرده است
و حضرت رسول صلی الله علیه و اله رفته بود
نزد او و فرمود با و بگو لا اله الا الله مقدورش
نشد که بگوید باز آنحضرت فرمودند که بگو و مقدورش
نشد و یک زنی نزد سر آنمرد نشسته بود آنحضرت

پرسید از آن زن که آیا این مرد مادری دارد آن زن
گفت بلی من مادر اویم آنحضرت پرسید آیا تو
راضی و خوشنود هستی از او یا نه آن زن گفت
راضی نیستم از او آنحضرت فرمود که دوست میدارم
اینکه راضی شوی از او آن زن گفت چونکه تو راضی
هستی من نیز راضی شدم از او پس آنحضرت
فرمودند با آنمرد که بگو لا اله الا الله زبان
آنشخص روان شد و کلمه را گفت آنحضرت
فرمود که بگو یا من یقبل الیسیر و یعفو عن
الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عن الکثیر
انک انت العفو الغفور آنمرد گفت پس آنحضرت
پرسید که چه چیز میبینی گفت دو شخص سیاه
آمدند نزد من آنحضرت فرمودند اعاده کن آن کلمه
اعاده کرد پرسید که چه چیز می بینی گفت آن دو سیاه

دو شدند از من و دو سفید آمدند دلداری میکنند
و تمام دمر برحمت ایزدی پیوسته **الخاتمة** در نقل
کردن بعضی از مناهی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله که مناسبت دارد با این رساله یا نقل بعضی
احادیث متفرقه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نهی کرده از اینکه زن بیرون آید از خانه
خود بدون اذن شوهر و فرمود که هرگاه بیرون
آید لعنت کنند بر او هر فرشته که در آسمان باشد
و هر چیزی که مرور کند و بگذرد بر او از جن و
انس تا وقتی که بخانه خود برگردد و نهی کرد از اینکه زینت
کند زن از برای غیر شوهر خود و اگر بکند سزاوار
میشود باینکه حق تعالی در آتش دوزخ بسوزاند
و نهی کرد از انکه زن حرف بزند نزد غیر شوهر خود
یا محرم خود زیاده بر پنج کلمه و آنهم بجهت ضرورت

و احتیاج و نهی کرد از اینکه زن مباشرت
کند زن دیگر را یعنی بدن خود را ببدن زن
دیگر برساند بدون ساتری و نهی کرد از انکه
باز گوید هر سخنی که میانه او و شوهر او گذشته
باشد در خلوت و فرمودند که زنها را در بالا
خانها ساکن مسازید و چیزی نوشتن باینها یاد
ندهید و سوره یوسف را نیز یاد ندهید و یاد
بدهید مغزل را و سوره نور و فرمودند هرگاه زن
از جای خود برخیزد نباید که کسی بنشیند در جای او
مادام که سرد نشده باشد و نهی کرد از سوار شدن
فروج بر سروج یعنی نهی کرد از اینکه زنان بر بالای
زین سوار شوند و فرمود که هر زنی که اذیت برساند
بشوهر خود بزبان حق تعالی قبول نمیکند از و توبه
و نه فدیه و نه حسنة تا وقتی که راضی سازد او را

اورا اگرچه روزهای عمر خود را بروزه داری
وشبها را بتهجد و زنده داری بعبادت بگذراند
وازاد کند بندهای بسیار و بمجاهدین اسبهای
نجیب دهد تا جهاد کنند در راه خدا هیچ کدام
نفعی باو نمیرساند و خواهد بود آن زن اول کسی
که داخل آتش دوزخ شود و همچنین است حال مرد
اگر ظلم کند بر زوجه خود و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که زنی بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفته که شوهر من
کلو رنجی دارد بر من و من کاری کردم از برای
جلب محبت و عطوفت او آنحضرت فرمودند
أُفٍّ لکِ یعنی وای بر حال تو مکدر ساختی دریاها
و زمینها را و لعنت کردند ترا فرشتهای آسمانها و
زمینها پس آن زن مداومت کرد بر روزه گرفتن

روزها

روزها و موی سر خود را تراشیده و پلاس
پوشیده بطریق زاهدان و چون کرد از آن زن
و پشیمانی و بحضرت رسول صلی الله علیه
و آله رسیده فرمودند که این کارها قبول نمیشود
ازو فقیر گوید که ظاهر آنکه مراد حضرت اینمعنی
باشد که مادام که شوهر راضی نشود ازو و شوهر
خود را راضی نکند آن زاهدیها و عبادتها ازو
قبول نمیشود چنانچه حدیث سابق دلالت صریح دارد
بر اینمعنی اما بعضی از علما حمل کردند این حدیث را
بر شدت و بزرگی گناه سحر و بعضی حمل کردند بر
اینکه این حکایت قبل از نزول آیه توبه واقع شده
و هر دو محمل بعید است و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است که إِنَّمَا النِّسَاءُ عِيٌّ وَعَوْرَةٌ
فَاسْتُرُوا الْعَوْرَاتِ بِالْبُيُوتِ فقیر گوید که بعضی

تصحیف کردند عجّ را بغین منقوطه و اصح بعین مهمله است
و بر تقدیر صحت غین منقوطه باز بمعنی عجّ بمهمله
خواهد بود و خلاصه ترجمه چنین است که بدرستی
که چنین است و جز این نیست که زنان عاجزاند از سخن
گفتن یا از راه منع شرعی یا از راه منع شرعی یا از راه
آنکه مطلب خود را درست و بیان واقع تقریر نمیتوانند
کرد و زنان عورتند پس پنهان کنید و مستور سازید
عورات را در توی خانها و پنهان کنید عاجزی ایشانرا
از حرف زدن بآنکه مأمور سازید ایشانرا بخاموشی
و حرف نزدن و از آنحضرت امام جعفر صادق است
علیه السلام که هر زنی که شب بروز آورد در حالتی
که شوهر از و راضی نباشد نماز او مقبول نشود
مادام که شوهر از و راضی نشود و از آنحضرت است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزنی فرمود

که مبادا

که مبادا از مسوّفات باشی از زن گفت که مسوّفات
کیستند آنحضرت فرمود که آن زنیست که شوهرش
بطلبد او را و تسویف کند یعنی بگوید که این دم می آیم
و این ساعت می آیم و تغافل میکند تا وقتی که شوهر
بخواب رود که فرشتها لعن میکنند آن زن را تا
وقتی که شوهر او از خواب بیدار شود و از آنحضرت است
که هر زنی که وضع کند ساتر خود را در غیر خانه
شوهر خود فرشتها لعن کنند او را تا وقتی که بخانه
خود برگردد و از آنحضرت است که سزاوار نیست از
برای زن اینکه خوشبو کند جامه خود را وقتی که از
خانه خود بیرون رود و از آنحضرت است که هر
زنی که تطیّب کند از برای غیر شوهر نمازش مقبول
نیست تا آنکه غسل کند از آن طیب مانند غسل
جنابت و از آنحضرت است که هر زنی که بگوید بشوهرش

خود که از تو خیری نکند جمیع اعمال صالحه
صالحه او یعنی از روزه و نماز و غیر ذلک باطل
و برطرف میشود و از حضرت رسولست صلی الله
علیه و آله که هر که صبر کند بر کج خلقی زن خود
و مزد و اجر آن صبر را از خدا بخواهد خدا تعالی
باو دهد ثواب صبر کنندگان را و از آنحضرتست که
هیچ دشمنی غالب نمیشود بر مؤمن مانند غالب شدن
زوجه بد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمودند که حضرت جبرئیل این قدر سفارش کرد
برعایت زن بمرتبه که گمان کردم که زن را طلاق نباید
داد مگر آنکه فاحشه بین بعمل آورد و در بعض
روایات چنین وارد شده که حق تعالی وحی کرد بحضرت
ابرهیم خلیل علیه السلم وقتی که از بد خلقی ساره

شکایت

شکایت کرده بود که ان مثل المرأة مثل الضلع
ان اقمته انکسر و ان ترکته استمتعت به یعنی بدرستی
که مثل زن مانند استخوان پهلو است یعنی کج میباشد
یا مانند تیر کج باعتبار آنکه نصف عقل دارد پس
اگر خواهی راستش کنی میشکند و اگر بحال خود گذاری
بهره مند میشوی از آن و از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم منقولست که فرمودند النساء لا
تشاوروهن فی النجوی و لا تطیعوهن فی ذی
قرابة ان المرأة اذا کبرت ذهب خیر شطریها و بقی
شرهما ذهب جمالها و احتد لسانها و عقم رحمها
و ان الرجل اذا کبر ذهب شر شطریه و بقی خیرهما
ثبت عقله و استحکم رأیه و قل جهله یعنی مصلحت
و مشورت در امور نهانی خود با زنان نکنید
و اطاعت ننمایید ایشان را در باب قرابات و این

فقره چند بنا احتمال دارد احتمال اول اینست که
هرگاه زوجه بدگویی خویشان زوج نماید باید
که زوج قبول نکند واطاعت ننماید زوجه
خود را دران باب چه شان وطبیعت زنان
اینست که با اقارب زوج بد میباشند احتمال
دویم اینست که هرگاه اراده کنند که بجانبهای
اقارب وخویشان خود روند اطاعت نکنید
ورخصت ندهید چنانچه بعض محشیین گفته اند
احتمال سیوم اینست که اطاعت نکنید ایشانرا در باب
مطلق قرابات خواه خیر بگویند درباب ایشان
وامر کنند بصله ارحام وخواه بدگویی کنند
درحق ایشان وخواه اراده کنند که بروند نزد
ایشان اما وجه بدگویی وبیرون رفتن ایشان
معلومست وظاهر واما نشنیدن حرف خیر گفتن

وامر کرد

وامر کردن بصله ارحام کردن بجهت اینکه هرگاه
مرد اطاعت کند ایشانرا درین کار شایسته بساد
بطمع بیفتند وبار دیگر بکار ناشایسته امر کنند
وبطلبند چنانچه در حدیث دیگر وارد شده
که لا تُطیعوهُنّ فی المعروفِ فیَدعونکم اِلی المنکر
یعنی اطاعت نکنید زنانرا هرگاه بخواهند شمارا بسوی
کارهای خیر ومعروف تا انکه بخواهند بار دیگر
شمارا بسوی فعل منکر چه زن عقل کامل ورای
مستقیم نمیدارد اگر چنانچه یکبار امر بمعروف کند
ممکنست که بار دیگر امر بمنکر نماید وتخصیص علم الطاعة
درین حدیث باقارب میتواند بود باعتبار انکه
مقام مقتضی ذکر ایشان بوده یا باعتبار اینکه
حرفهای زنان اغلب درباب اقارب میباشد
یا باعتبار مشارکت دران دو فرد اول ومیتواند بود

باعتبار مبالغه در نهی از طاعت ایشان یعنی
هرگاه حرف ایشان در باب اقارب اطاعت
نباید کرد با وجود اطلاع ایشان بر اقارب زیادتر
میباشد از اطلاع ایشان بر غیر اقارب یا باوجود
انکه صلهٔ اقارب از اقرب قربات است پس حرف
ایشان در باب غیر اقارب بطریق اولی نباید
شنید واطاعت نباید کرد واین احتمال بهترین
احتمالاتست ومحتاج بتخصیص دادن قرابات بخویشان
مرد مثل احتمال اول یا بخویشان زن مثل احتمال
دوم نیست وگمان ندارم که احدی سبقت کرده
باشد این فقیر را باستنباط این معنی ازین فقرهٔ
شریفه تحقیق هرگاه مرد از زن حرف خوبی بشنود
نباید ترك کندان کار خوب وشایسته را بجهت انکه
زن گفته بلکه باید ان کار شایسته را بجا آورد

نه از حیثیت اطاعت زن بلکه از حیثیت بودن
ان کار شایسته است واگر خواهد بفهماند بزن که
من این کار را نمیکنم از این حیثیتی که تو گفتی بلکه
از این حیثیت است که معلوم ومتیقن من هست
که کار شایسته است بجا می آورم وترك نکند
کارهای شایسته را بسبب اینکه زن ان کارها را
گفته چه این کار شایسته بسبب حرف زن مانند
ترك کردن نماز خواهد بود که کافر بگوید نماز بکن
چه در جواب او باید گفت که من بگفته تو نماز
نمیکنم اما چونکه میدانم که نماز خوبست میکنم
غرض انکه اطاعت زن وشنیدن حرف او
جداست ومطلع ساختن مرد بر چیزی که زن
خودش بر آن چیز مطلع بوده ومطلع نبوده جداست
وعمل کردن بمضامین هر دو قسم وقتی که مضامین

هر دو قسم حق و صدق باشد ضرور راست و
لازم شرعا و عقلا اما قسم اول پس از حیثیت بودن
مضمون این سخن خواست نه از حیثیت اطاعت زن
واما قسم دوم پس از حیثیت اطلاع آن زن بر چیزی
که مرد بران مطلع شود و ظهور صدق و راستی
از زن و بودن او خالی از غرض و مطلب و از این جهت
حق تعالی واجب و لازم کردانید بر حاکم شرع اینکه
در اکثر امور شرعیه و ثبوت اموال مردمان حرف
زنان و شهادت ایشان عمل نموده اجرا احکام شرعیه
نمایند چنانچه در فصل شهادات مذکور شد
و میباید دانست که بودن بعض زنان در بعض حالات
عاقل تر و داناتر یا صالح تر از بعض مردان باشد
منافاتی با این حدیث شریف و امثال او ندارد
چنانچه پوشیده و پنهان نیست آمدیم بر سر تتمه

تتمه فقرات حدیث تا آخر بدرستی که زن هرگاه پیر
شود بر طرف میشود خیر دو جزء او و باقی میماند
شر آن دو جزء حسن و جمال او بر طرف میشود و
زبان او تند و دراز میگردد و رحم او عقیم
میشود یعنی بچه نمی زاید و بدرستی که مرد هرگاه پیر
شود بر طرف میگردد شر دو جزء او و باقی میماند
خیر آن دو جزء عقل او ثابت میشود و رای او
مستحکم میگردد و جهل او کم میشود فقیر گوید
که این کلام معجز نظام بفهم قاصر خود چهار احتمال
دارد احتمال اول اینست که مراد بدو جزء زن جزء
اعلی و جزء اسفل از بدن باشد و بر طرف شدن
خیر هر دو جزء بدن زن در پیری چنانچه حضرت
فرمودند ظاهر است بجهت اینکه خیر جزء پایین
در زاییدن است و آن بر طرف میشود و خیر جزء

بالادر حسن وجمال وطراوتست وآن نیز برطرف
میشود واما باقی بودن شهر کرد وشطر پس آن
ظهوری ندارد وبیان باید کرد باین نحو که میتواند
بود که لفظ بقا مجاز باشد از حدوث حدت
زبان وعقیم شدن رحم یا باعتبار آنکه آنچه باقی
میماند فی الحقیقه از آن دو جزء همان دو جزء مجرد
است فقطست وسبب حدوث مضرتست واطلاق
شهر بر آن از قبیل اطلاق اسم مسبّب بر سبب باشد
پس در صورت اول تجوز در لفظ بقاست ودر
صورت دوم در لفظ شهر وبیان باید کرد باین
نحو که میتواند بود که هیچ تجوزی در بقا یا در شهر
نظر بتوهم منکور نشده بلکه باقی بودن شهر بعد از بر
طرف شدن خیر باین نحو است که زن در جوانی
با وجود حسن وطراوت ونرمی زبان که بواعث

خیراند

خیراند اضداد آنها نیز در او موجود است لیکن
آن اضداد در جنب آن بواعث پنهان اند چنانچه
مشهور ومعروفست که صفتهای خوب میپوشانند
صفتهای بد را وبعض عارفین در باب شرح
وماهیت عشق ومحبت گفته اند که عشق عبارتست
از کور شدن عاشق از عیبهای معشوق پس مشخصات
که در وقت پیری وبرطرف شدن آن محاسن
که بواعث خیر اند همان اضداد آنها که بواعث شر اند
باقی میمانند وهرگاه معنی برطرف شدن خیر از هر
دو جزء وباقی ماندن شر هر دو جزء زن بنابراین
احتمال ظاهر ومنکشف شد پس باید که عکس آن
در باب مرد نیز ظاهر ومنکشف سازم بتوفیق الله تعالی
پس میگویم بنابراین احتمال که احتمال اولست یعنی برطرف
شدن شهر کرد وجزء بدن مرد وبقای خیر آن دو ک

پیری چنین است که خیر جزء بالا از بدن مرد آنست
که عقل ثابت راسخ و رای مستحکم غیر مضطرب داشته
باشد بنا بر آنچه بتحقیق کردم در حواشی روضة
الرضوان از معنی بودن عقل در سر و شر آن جزء
تزلزل عقلست و اضطراب رای و بمعنی یکی بجون
از آن دو بجون مذکور در باب معنی باقی بودن
شر زن مستقیم میشود با آنکه در اینجا چنین بگویم
که چونکه طبیعت مرد فی نفسه قطع نظر از سن
جوانی و پیری قابل رسوخ عقل و تزلزل و اضطرا
هست پس گویا که هر دو در طبیعت او مرکوز است
و موجود و هرگاه آنچه بالفعل برطرف گردد و
ما بالقوه بعمل آید میتوان گفت که آن برطرف شده
و این باقی مانده اما بقاء خیر جزء پایین و برطرف
شدن شر آن بحسب ظاهر مفهوم نمیشود که در

حدیث مذکور باشد صریحا پس باید که از مطاوی
کلام حضرت و تمثیل و بجالت زن فهمیده شود
یا از لفظ قل جهله استنباط کرده اما فهمیدن از
مطاوی کلام بگمان فقیر چنین است که خیر جزء
پایین مرد تحصیل فرزند است و شر آن جزء تضییع
آنست و مرد در سن جوانی تضییع میکند نطفه
خود را در متابعت شهوات و لذات و در سن
پیری نطفه خود را ضایع نمیکند و نمیریزد مگر
در فرج حلال خود بجهت تحصیل فرزند و اما
استنباط آن از لفظ قل جهله پس از آنچه مذکور
مذکور شده مستنبط میشود با وجود آنکه لازم
و ضرور نیست اینکه اراده شود بدو جزء مرد در این
احتمال دو جزئی که مماثل دو جزء زن باشد بلکه
اولی و انسب ابتنی گر گفته شود که این دو جزء باید که

وخواهشهای نفسانی و بازماندن عمر در تحصیل آن شهوات

مغایر آن دو جزء است چه اظهر اینست که اراده شود
بدو جزء زن دو جزئیست که انتفاع مرد بآن دو جزء
حاصل گردد و آن عبارتست از دو جزء پایین و بالای
بدن زنست و اراده شود بدو جزء مرد دو جزئی
که انتفاع زن و غیر زن بآن حاصل شود و آن دو
جزء عبارتست از قوت عاقله که مصدر افعال
خیر است و قوت واهمه که منشأ افعال شر است اگر
چه بطریق تجوز باشد و چونکه استیلای قوت واهمه
بر مرد در جوانی بیشتر است از استیلای قوت عاقله
و در پیری بر عکس آنست چنانچه در رساله توکل
تحقیق آن نمودم پس میتوان گفت که حال هر دو جزء
مرد نیز در حدیث شریف مذکور شده صریحا لیکن یکجزء
با حالتها و بطریق حقیقت و یکجزء دیگر بطریق مجاز
مرسل مذکور شده چه جهل مسبب است از قوت واهمه

وفی الحقیقه مبنای ذکر بعض اجزا و خیر و شر در
زن نیز بر مجاز مرسل است چه حسن و جمال و طراوت
عین جزء بالا نیست بلکه جزء بالا محل ظهور آنست و عین
خیر هم نیست چنانچه اضداد صفات مذکوره مثل
عقیم بودن رحم عین شر نیست بلکه سبب شر است
بلی وارد می آید ظاهرا بر این شق اینکه از قوت عاقله
بغیر از خیر محض صادر نمیشود و از قوت واهمه
بغیر از شر محض بعمل نمی آید و لفظ شر شطریه و خیر شطریه
اقتضا میکند اینکه در هر شطر از شطرین خیر
و شر باشد و مندفع میشود بمنع کردن این دعوی
یعنی که منع میکنیم اینکه از قوت عاقله بغیر از خیر
صادر نمیشود و از قوت واهمه بغیر از شر محض صادر
نمیشود چه گاه باشد از قوت عاقله بسبب تخلیط
قوت واهمه بعض شرها صادر میشود و از قوت واهمه

نیز وقتی که مسخر شود از برای قوت عاقله خیر بسیار
بعمل می آید و بر تقدیر تسلیم آن دعوی میگوییم که
لفظ خیر شطریه و شر شطریه اقتضا میکند اینکه در
مجموع شطرین من حیث المجموع خیر و شر باشد و لزوم
ندارد اینکه در هر یک از شطرین هم خیر و هم شر باشد
و این تحقیقات بعد از تامل تام منکشف و واضح میگردد
احتمال دوم آنست که مراد بدو جزء زن و دو جزء
مرد دو نیمه عمر ایشانست یعنی کل عمر باعتبار انقسام
آن بدو جزء یکجزء جوانی و یکجزء پیری بتجوز در
ضمیر یا بتقدیر مضاف یعنی ذهب خیر شطری عمرها
چه خیر کل عمر زن در حسن و جمال و طراوت و نزاکت است
که در جزء اول از عمر او میباشد و شر ان در اضداد آنهاست
که در جزء اخر عمر او بعد از بر طرف شدن آن خیرها حادث
میشود یا باقی میماند یکی از آن اعتبارات مذکوره در

احتمال

احتمال اول و خیر عمر مرد در ثبات عقل و استحکام
رای اوست و آن در پیری برای مرد حاصل میشود
و شر عمر او در رکی عقل و تزلزل رای اوست و آن
در اول عمر مرد یعنی در جوانی او میباشد و در وقت
پیری کم یا بر طرف میشود و خلاصه کلام معجز
نظام چنین میشود که زن هرگاه پیر شود بر طرف
میگردد خیر عمر او و باقی میماند شر آن و مرد بر عکس
آنست لیکن بنا برین ذکر لفظ شطری محتاج بنکته
میشود چه این قدر معنی مستقیم میشود بدون آن
چنانچه گفته شود ذهب خیرها و بقی شرها
یا ذهب خیر عمرها و بقی شره پس اولی و انسب آنست
که بنا برین احتمال چنین گفته شود که لفظ خیر و
شر افعل تفضیلست یعنی هرگاه زن پیر شود بر طرف
میشود جزء بهتر از دو جزء عمر او و باقی میماند جزء بدتر

ازان دو جزء مرد بر خلاف آنست اگرچه بحسب ظاهر
جزء خوبتر از عمر مرد نیز همان نطفه که جوانیست لیکن
فی الحقیقه و بحسب آخرت بلکه بحسب دنیا و آخرت
نیز جزء آخر عمر مرد بهتر است چنانچه از اکثر احادیث
اهل بیت صحیحه صریحه ظاهر و بآن میشود احتمال
سیوم اینست که مراد بدو جزء مرد و زن دو قوت اند
که منشأ وجود صفت خیر و شر باشند یعنی قوت عاقله
و قوت واهمه چه زن در جوانی باعتبار حسن و جمال
و طراوت و آبستن شدن حیائی پیدا دارد که آن حیا
باعث حرکت قوت عاقله و نگاه داشتن زبان و
ملاطفتست و در پیری آن طراوت و بواعث حیا
برطرف میشود و چیزی نمیماند که باعث تحریک
قوت عاقله شود و مرد بر عکس اینست چراکه جنود
قوت واهمه و خواهشهای نفسانی مرد در جوانی

قوی

قوی اند و قوت عاقله ضعیف و در پیری قوت
واهمه ضعیف و شکسته میشود و قوت عاقله
قوی و مستحکم میگردد و وارد میشود بر این احتمال
آنچه مذکور شد در شق آخر از احتمال اول و مندفع
میشود بآن اندفاع احتمال چهارم اینست که مراد
بدو جزء مرد و زن دو صفت نیک و بد ایشانست
که هر دو صفت در حدیث شریف صریحا مذکور
شده هم نسبت بزن و این احتمال تکلفات بسیار
ندارد بعد از اطلاق لفظ خیر بر صفت خوب که
سبب خیر است بغیر از تجوز در لفظ جزء که بمعنی صفت
اخذ باید کرد تا لفظ شطرها بمعنی صفتها باشد یا
ارتکاب حذف مضاف تا شطرها بمعنی شطری
صفتها باشد و خلاصه معنی بنا بر این احتمال
چنین میشود که بدرستی که زن هرگاه پیر شود ب

بدو وصف ایشان

طرف میکردد صفت خوب از دو صفتا و یا جزء
خوب از دو جزء صفتا و و باقی میماند صفت بد
از دو صفتا و یا جزء بد از دو جزء صفتا و و مرد بر
خلاف است و وارد می آید بر این احتمال مثل انچه
وارد می آمد بر احتمال دوم و مندفع میشود باراده
مجموع من حیث المجموع و اراده تفصیل در این احتمال
بعدی دارد بلکه مستقیم نمیشود مگر بین کرداند
باصل صفت مانند اعلاء بنی مروان و احتمالات مذکوره
با تحقیقات مسطوره از ابکار افکار فقیر است و
کمان ندارم که احدی قبل از فقیر در حوالی این مطلب
وارد شده باشد والله تعالی یعلم و از حضرت امام
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که از برای
زن با وجود شوهر اختیاری نیست نه در عتق و نه
در صدقه و نه در تدبیر و نه در هبه و نه در نذر

مال خود مگر باذن شوهر الا در حج واجب یا دادن
زکوة واجبه یا بر والدین یا صله رحم و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اگر امر
میکردم احدی را باینکه سجده کند از برای احدی
هر آینه امر میکردم زنرا باینکه سجده کند از برای
شوهر خود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که
حق تعالی نکردانید غیرت را از برای زنان یعنی مرخص
نساخت ایشانرا بان و نکردانید غیرت را مگر از
برای مردان یعنی مردانرا مامور ساخت بغیرت
زیرا که حق تعالی حلال کردانید از برای مرد چهار زن حره
و هر چه مالک شود از کنیزان و نکردانید از برای
زن مگر یک شوهر پس هر گاه زن کسی دیگر بغیر از شوهر
خود بخاطر او خطور کند آن زن نزد حق تعالی
بمنزله زانیه است و غیرت نمیکند از زنان مگر

زن منکر غیر مؤمنه واما زن مؤمنه پس باید که
غیرت نکند یعنی هرگاه شوهر او زن دیگر یا کنیزی
بگیرد بیدماغی وکج خلقی نکند واز حضرت رسول
صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه سه دختر
یا سه خواهر داشته باشد که نفقه بایشان دهد
واجب میشود بهشت ازبرای او پرسیدند اگر دو باشد
انحضرت فرمودند نیز بهشت برای او واجب میشود
پرسیدند که اگر یکی باشد فرمودند اگرچه یکی باشد
واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست
که هرکه دو دختر یا دو خواهر یا دو عمه یا دو خاله
داشته باشد واو نفقه دهد بانها ومتکفل
احوال انها باشد در روز قیامت حاجب ومانع
میشوند اورا از اتش دوزخ وروایت کرد فضیل
که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم

که مردم میگویند که اکثر اهل دوزخ زنانند آن
حضرت فرمودند که چگونه چنین باشد وحال
انکه گاه باشد که حق تعالی بیکمرد بدهد در بهشت
هزار زن از زنان دنیا وهم انحضرت فرمودند
که الخیرات الحسان یعنی زنانی که حق تعالی در
قرآن مجید وصف کرده ومذکور ساخته که
در بهشت خیرات حسانست عبارتست از زنان
دنیا که نیکوتر وجمیل تر از حور عین خواهند
بود وروایت شده از محمد بن اسحق بن عمار که
گفته بحضرت امام جعفر صادق علیه السلم
که هرگاه مرد خواجه سرایی داشته باشد یا جایزست
که آن خواجه نزد زنهای اقای خود آب می برد
ازبرای وضوی وموی زنانرا می بیند حضرت
فرمودند که نه یعنی جایز نیست واز انحضرتست که

بهترین زنان شما آن زنیست که هرگاه بیدماغ
شود بشوهر خود بگوید که بخواب نمی روم تا راضی
نشوی از من و شخصی بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفته که زن من هرگاه داخل خانه شوم
استقبال میکند مرا و هرگاه بیرون روم متابعت
من میکند و هرگاه مرا غمناک به بیند میگوید
اگر غم تو از برای روزی باشد پس بتحقیق که
حق تعالی متکفل شده بروزی تو و اگر غم تو از
برای آخرت باشد حق تعالی زیاد کناد غم ترا آنحضرت
فرمودند که بدرستی که از برای خدا یتعالی عمالی
هست و این زن از جمله عمال خدا یتعالی است از برای
او از اجر و ثواب بقدر ثواب نصف اجر شهید است
و از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله است که
بهترین زنان شما آن زنیست که خوشبو و صاحبه

طعام

طعام لذیذ باشد و هرگاه انفاق کند بموقع
و بجا انفاق کند و هرگاه دست نگاه دارد
بموقع و بجا دست نگاه دارد چه این قسم زنان از
عاملان خداست و عامل خدا ناامید نمیشود
فقیر گوید که بعض محشیین در معنی صاحبه طعام
لذیذ خبط بسیار کردند چونکه اطلاع ندارند
بر اینکه عادت عرب سابقا و لاحقا چنین
جاری شده که زنهای ایشان برای ایشان نان
و طعام بپزند و نیز از آنحضرت است بهترین
زنان شما زنیست که ولود باشد یعنی بسیار زاینده
و ودود باشد یعنی شوهر را دوست بدارد و
ستیره و عفیفه باشد که نزد اهل و اقوام
خود عزیزه باشد و نزد شوهر خود را ذلیله کند
و محاسن و زینت خود را برای شوهر ظاهر کند و از

غیر شوهر پنهان کند و حرف شوهر را بشنود
و امر او را اطاعت کند و در خلوت مبذول کند از
برای او آنچه خواهد از و با رعایت آداب و تدبیر
زنان شما زنیست که در میانه اقوام خود ذلیل باشد
و نزد شوهر خود را عزیز کند و عقیم باشد و حقود
که پروا نکند از بدکرداری و هرگاه زوج او نزد
او حاضر نباشد زینت و محاسن خود را ظاهر کند
و هرگاه حاضر باشد پنهان کند و حرف او را نشنود
و امر او را اطاعت ننماید و در خلوت ابا و امتناع
نماید از و مانند امتناع اسب سرکش نزد سواری و
عذر او را نشنود و چشم از گناه و لغزش او نپوشد
و از آنحضرت است فایده نمیبرد آدمی مسلم بعد از فایده
مسلمان شدن که بهتر باشد از زوجه مسلمه که هر
گاه نگاه کند باو خوشحال شود و هرگاه مامورش کند

اطاعت نماید و هرگاه غایب شود خود را و مال
او را از برای او حفظ و محافظت کند و از جمله
وصیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر صلوات الله علیه است که ای علی هرگاه
عروس در خانه تو داخل شود کفش او را بکن تا
بنشیند و پایهای او را بشوی و آن آب را بریز
از در خانه تا آخر خانه چه هرگاه چنین کنی
بیرون کند خدا تعالی از خانه تو هفتاد رنگ
از فقر و داخل سازد در آن هفتاد رنگ
از برکت و فرود آورد بر تو هفتاد رحمت
و ایمن شود عروس از جنون و جذام و برص مادام
که در آن خانه باشد و منع کن عروس را
تا هفت روز از لبنیات و سرکه و گشنیز
و سیب ترش خوردن حضرت امیر پرسید که چرا

منع کنم از خوردن آن چهار چیز حضرت رسول
فرمودند بجهت اینکه رحم سرد میشود و
عقیم میگردد از خوردن این چهار چیز
چنانچه فرزند نزاید بوریای حصیری که در گوشه
خانه افتاده باشد بهتر است از زنی که نزاید
و از آنحضرت است که بهترین زنان امت من زنیست
که وجیه تر و کم مهر باشد و در روایت دیگر
چنین وارد است که از برکت زن بودن او کم مهر است
و از شومی او بودن مهر او بسیار است و از جمله
وصیت حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه است
بفرزند خود محمد ابن الحنفیه اینست که ای فرزند
اگر توانی که اختیار ندهی بزن زیاده از اختیار
نفس خودش چنان کن چه زن ریحانه است نه
قهرمانه یعنی اگر توانی که تدبیر کارهای خانه و

امور

و امور دیگر خود را با زوجه نگذاری بلکه همان
کار مخصوص خودش را باو واگذاری وبس مانند
تدبیر خوردن و پوشیدن و زینت و آرایش
خود کردن چنین کن چه این باعث میشود که
اینکه حسن و جمال او دایم تر و بالا و مرفه تر
و حال او نیکوتر باشد چه مشخص است که هر گاه آدمی
مشغول فکر و تدبیر خانه و عیال از کارها باشد
ضعیف و نحیف و مکدر و زود پیر و شکسته
میشود و زن ریحانه است یعنی از برای تلذذ
از خوشبوئی و طراوت و نزهت او نگاه میدارند
نه قهرمانه که تدبیرات خانه یا کارهای دیگر بکردن
او اندازند پس مدارا کن او را در همه حال و نیکو کن
صحبت او را تا گوارا شود معیشت و زندگانی بر تو
والحمد لله رب العالمین

[illegible]

تاریخ وفات مرحوم
... آقا ...
میر سید ...
۲۳ شهر ...
۱۳۱۰

۱۲۸۷

[illegible]

۱۲۷۸

۱۲۶۳
... ربیع الآخر
[illegible]

جمعه ... از روز ...

[illegible]